



اتحادیه، شورا، حزب

سازمان یابی طبقه کارگر

عباس منصوران

تابستان ۲۰۱۳/۱۳۹۲



پیشکش به :

کودکان کار و خیابان

اتحادیه، شورا، حزب

عباس منصوران

نشر نخست: ۲۰۱۳ / تابستان ۱۳۹۲

نشر: خانه فرهنگی شاملو- آلفابت ماکزیمما

سوئد- استکهلم

ISBN:978-91-980287-9-9

Shamlou Kultur Hus (Alfabet Maxima) publishing

Kaskögatan 34-B.H

16476 Kista -Sweden

Tel: 0046 8 7600343

[alfabetmaxi@yahoo.se](mailto:alfabetmaxi@yahoo.se)

[www.alfabetmaxima.com](http://www.alfabetmaxima.com)

## فهرست

9	پیشگفتار
۱۰	طبقه، مناسبات طبقاتی و مبارزه طبقاتی
16	نیروی کار به سان کالایی مجازی
18	تئوری کارل مارکس
18	تئوری کارل پولانی
19	«جنبش همزاد»
21	نیروهای طبقاتی طبقه کارگر
۲۴	وحدت سه نیروی طبقاتی
۲۶	رفرم یا انقلاب
31	مبارزه طبقاتی
۳۴	شمار طبقه کارگر در ایران
۳۸	طبقه‌ی درخود
۳۹	عوامل اساسی مبارزه طبقاتی
۴۱	اتحادیه‌های سنتی، عامل جدایی
۴۲	دو مطلق طبقاتی
۴۴	استراتژی طبقه کارگر
46	سازمان‌یابی در برابر تشکل‌یابی
49	آخرین تلاش کارگران شورایی

۵۱	آزمون کارگران در بهمن ۱۳۵۷
59	تاریخچه تشکل‌یابی
۵۹	تشکل‌یابی نخستین ارگان‌های کارگری در ایران
۶۰	متن مرامنامه‌ی نهضت جنگل
64	ضرورت سازمان‌یابی ارگان‌های طبقاتی کارگری
۶۷	مبانی سازمان‌یابی طبقه کارگر
۷۰	تجربه بین الملل اول، ۱۸۶۵
71	بنیادهای اساسی بیانیه بین‌الملل اول کارگران، ۱۸۶۵
۷۲	بیانیه انترناسیونال کارگران:
۷۳	اساسنامه انترناسیونال اول
75	دستاوردهای نظری انترناسیونال
۷۸	هدف نهایی اتحادیه‌ها
	"اتحادیه‌های کارگری، گذشته، اکنون و آینده"
	۸۰
۸۴	شورا
88	شوراها در روسیه
۸۹	سرشت شورا
۹۳	دو راه کار- تثبیت‌گرا و دگرگون‌خواه
۹۳	گزینه‌ی شورایی
۹۵	پویش شورا

۹۸	مفهوم شورا
101	حزب و شورا:
107	شوراها و سازمان‌های دموکراتیک
111	پیوند اتحادیه‌ها با سوسیال دموکراسی
۱۱۵	سازمان‌یابی
۱۱۶	مفهوم طبقه
۱۱۷	شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول
۱۲۰	خیزش دوباره
۱۲۳	اقدام مستقیم کارگران، گامی به سوی پالایش جنبش کارگری از رفرمیسم
۱۲۹	آسیب شناسی بازتولید رفرمیسم در جنبش کارگری
132	کمیته‌های کارخانه ، شورا و اتحادیه‌های صنفی (سندیکا)
۱۴۰	اصول انترناسیونال کارگران
143	هسته‌های سوسیالیستی کارگری
145	خودویژگی‌های هسته‌های کارگری- سوسیالیستی
148	ره‌یافت‌های سرمایه
۱۵۰	یک انترناسیونالیسم نوین کارگری





## پیشگفتار

این نوشتار، نسخه‌ی ویرایش یافته‌ی گفتگو در سیمینار برگزار شده به دعوت «شورای دفاع از جنبش کارگری در ایران» در شهر گوتنبرگ سوید، روز ۱۸ ماه می سال ۲۰۱۳، پیرامون پرسش‌های محوری آن است:

۱- ارزیابی کنونی از جنبش کارگری

۲- تشکل‌یابی کارگران در ایران

۳- کار علنی و قانونی و غیرعلنی

۴- وظایف جنبش سوسیالیستی در قبال جنبش کارگری

۵- تحزب‌گرائی و افق حزب کارگری، کمونیستی در ایران

نگارنده، برای گفتگو پیرامون محورهای این سیمینار، نخست به بازتعریف مفاهیمی می‌پردازد و سپس به سازمان‌یابی و ضرورت رویکرد طبقه کارگر به سیاست، وارد می‌شود. با این روش کوشش می‌شود تا به محورهای سیمینار پرداخته شود.

به یاد و سپاس از رفقای شورایی شورای کار و کمون، که از آغاز همراهی تا پایان از همه آنان بسیار آموختم. همچنین از رفقا پروین، مهدی، امیر کلاه‌قوچی، و مسعود صالحی که با همراهی‌های بی دریغشان انجام این دفتر شدنی گردید، سپاسگزارم.

عباس منصوران

«به جای شعار محافظه کارانه‌ی «مزد عادلانه متناسب با کار منصفانه!»، آنها بر روی پرچم خود شعار انقلابی «باید نابود باد نظام مزدوری را نقش کنند.»<sup>[1]</sup>

در روی کرد به مبارزه طبقاتی و جنبش سوسیالیستی-کارگری، بیان و تکرار سنتی و کلی مفهومها، چاره‌ساز نیست. پیش‌برد مبارزه‌ی کارساز طبقاتی، به بازشناخت و کاربرد مفهومها، و پیش از همه مفهوم طبقه نیازمند است.

### الف: طبقه، مناسبات طبقاتی و مبارزه طبقاتی

مفهوم طبقه با مالکیت آغاز می‌شود، اما هنوز آنگونه که باید، طبقه را بیان نمی‌کند. دیدگاه مارکس، طبقه را بر پایه مالکیت باز می‌شناسد. مارکس، در برخی بخش‌ها در مبانی اقتصاد سیاسی (گروند ریسه)، به همراه انگلس در مانیفست کمونیست، تفاوت طبقات را همراه با تفاوت‌های طبقاتی میان سه شکل مالکیت بیان می‌کند:

### مالکیت

۱- شکلی که مالک ابزار تولیدی، نیروی کار استخدام نمی‌کند و روی هم‌رفته، خود و اعضا خانواده برای گذران زندگی بی آنکه نیروی دیگری را به بهره‌کشی گیرد، به کار می‌پردازد.

---

<sup>1</sup> کارل مارکس، دور ساله اقتصادی، کارمزدور، سرمایه، بها، ارزش، سود، ص ص ۷۹- ۷۸، ترجمه هه‌هاشمی، تهران، نشر خانه، سال ۱۳۵۷.

۲- گونه ای که مالک ابزار تولیدی که به نیروی کار دیگران نیاز دارد و آن را در برابر دستمزد، به سان یک کالا در بازار کار خریداری می کند. وی با مصرف این کالای زنده، کالایی دیگر تولید می کند که از جنس دیگری است- کالایی طلایی. از این راه، به ارزش و انباشت دست می یابد.

۳- گونه ای که مالک، کالایی جز نیروی کار خود ندارد. کارگر، این کالا را در برابر دریافت دستمزدی برای گذران زندگی و بازتولید کالای مبادله و مصرف شده خویش، می فروشد. این کالای مبادله ای (نیروی کار) یک کالای ساختگی است، نه طبیعی؛ زیرا آدمی برای خرید و فروش نیست، نوع انسان یک پدیده طبیعی است.

مارکس در آثار سیاسی دیگری همانند ۱۸ برومر پیش از گروندریسه (مبانی اقتصاد سیاسی سالهای ۱۸۵۰) و نیز پس از گروندریسه (مبارزه طبقاتی در فرانسه)، از **چندین طبقه:**

اشرافیت مالی، بورژوازی صنعتی، خرده بورژوازی، کارگران، لومپن پرولتاریا، دهقانان خرده مالک، دهقانان، زمین داران بزرگ، ووو گفتگو می کند. مارکس برای هر یک از این بخش های اجتماعی، شرایط اقتصادی، منافع، فرهنگ، نوع زندگی، برداشت های فلسفی و جهان بینی به میان می آورد. مارکس در برخی نوشته ها از **فراکسیون های طبقه ها** نیز یاد می کند و آشکار است که وی هیچگاه این بخش ها را طبقه اجتماعی نمی نامد.

با این همه، پیداست که برپایه ی فهم ماتریالیسم تاریخی، با کشف مارکس در مناسبات حاکم در هر جامعه، دو طبقه اجتماعی اصلی و لایه های متفاوتی تعریف می شوند. این دریافت در سال ۱۸۴۸ در مانیفست و سپس در کاپیتال، به ویژه کتاب نخست، برجستگی یافته و بیان شده است.

مبارزه طبقاتی از تضاد طبقاتی برمی‌خیزد. وجود طبقات و مبارزه طبقاتی، کشف مارکس نیست؛ کشف مارکس، قانونمندی روند دگرگونی مناسبات طبقاتی در پی تکامل مناسبات، مبارزه و تضاد طبقاتی است.

کشف مارکس کشف **ماتریالیسم تاریخی** و به بیان دیگر فهم مادی تاریخی و هم‌ارز با آن، کشف هسته‌ی دیالکتیک هگلی، و رهایی آن از پوسته ایده‌آلیستی آن است. نشانیدن دیالکتیک از باژگونگی و وارونگی به جایگاه راستین خویش، یک دستاورد بزرگ انسان است که راز تمامی هستی‌شناسی و دست‌یابی به حقیقت است. در پی همین دریافت است که به اندیشه‌ی مارکس به گواهی انگلس، تاریخ انسان به بزرگترین کشف خود دست می‌یابد.

از همین دریافت است که انقلاب سوسیالیستی، به سان محصول انقلابی و حتمی ماتریالیسم در تاریخ کشف می‌شود و راه رهایی و دست‌یافت آدمی به انسانیت نوعی خویش‌شدنی می‌گردد.

به بیان، فردریش انگلس، **مفهوم طبقه اجتماعی (Social class)** آینه‌ی تئوری مارکس و بزرگترین کشف آن اندیشمند کمونیست است.

### **طبقه اجتماعی (class society)**

به بیان دانش مبارزه طبقاتی و کمونیستی، در روند مبارزه و تکامل، در مناسبات حاکم طبقاتی و تولیدی، دو طبقه اصلی به صورت تز و آنتی‌تز، در دیالکتیکی آشتی‌ناپذیر رویاروی می‌آیند. نهاد، به‌سان تز، در یک جامعه، حاکمیت طبقاتی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌یابد و تثبیت‌گرا و بازدارنده می‌شود. این مناسبات و طبقه حاکم، روند دیالکتیکی، نفی نفی و فرا‌روییدن مناسبات جدید را سد می‌کند. ایده‌ها و افکار و فرهنگ و تمامی روبنای جامعه، برآمده از مناسبات حاکم و طبقه

حاکم می‌باشند. طبقه حاکم، در تلاش است تا برای همیشه، «پایان تاریخ» را اعلام کند و فرمان دهد که این مناسبات، جاودانی است و ماندگار. تاجریسم و ریگانیسم، به سان ایدئولوژی آشکار نئولیبرالیسم جهانی سرمایه و کارگزاران سرمایه مالی، جارچپانی همانند «فوکویاما» را به خدمت داشتند تا پس از پیروزی شاخه ای از سرمایه جهانی در برابر سرمایه‌داری دولتی در بلوک شرق و «سوسیالیسم» موجود، اعلام کند که مناسبات سرمایه‌داری، پایان تاریخ است و دیگر جایگزینی در میان نیست!

«تینا-TINA»<sup>[2]</sup>، نخستین بار نبود که از توپخانه طبقه حاکم، به سوی طبقه حکومت شونده شلیک می‌شد؛ اما این نخستین بار بود که سرمایه جهانی، در دهه ۱۹۹۰ سرمست از برهه‌ی پیش از توفان بحران جهانی سرمایه، به سوی کارگران تیره‌های تینا شلیک می‌کرد.

مانیفست کمونیست، پایان تاریخ را اعلام می‌کند، پایان تاریخ مناسبات طبقاتی.

**طبقه پویا، برنهاد، یا آنتی‌تز، کنش‌گر تاریخی و مسؤل دینامیسم تاریخ** است. جهش به سوی مناسبات نوین، نفی در نفی دیالکتکی طبقه ایستا و مناسبات حاکم می‌باشد. این فرایند در انقلاب و تداوم انقلاب، وظیفه است بر دوش زیرین‌ترین طبقه و این نیروی دگرگونی‌های مناسبات طبقاتی و اجتماعی.

---

<sup>2</sup>مارگارت تاجر (Margaret Hilda Thatcher)(1925-2013) معروف به بانوی آهنین نزدیک به 11 سال رهبری کابینه بریتانیا را بر عهده داشت. There Is No Alternative از جمله عبارت‌پردازی‌های مارگارت تاجر، نخست وزیر انگلستان و هم‌تای رونالد ریگان، رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکای شمالی.

اهمیت طبقه در این دگرگونی، فراتر از این بُعد است. هنوز به بیان طبقه کارگر، دست نیافته‌ایم. سازماندهی دگرگونی و پیشبرد عبور از گذشته و حال به آینده پس از نفی طبقه تثبت‌گرا، مناسبات، روبناهای سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی به طبقه‌ی پویا واگذار شده است. از همین روی، طبقه کارگر را تنها طبقه انقلابی می‌نامیم. از همین دیدگاه، کاربرد جنبش، تنها بایستی برای این طبقه به کار رود. در حالی که همواره همانند بسیاری از مفاهیم دیگر، به اشتباه و غیرمسئولانه، برای هر لایه اجتماعی معترض، رفرمیست و یا ضد استبداد سیاسی به کار برده می‌شود. خیزش‌ها را با جنبش به هم می‌آمیزانند و طبقه و مبارزه طبقاتی در این میان محو می‌شود. جنبش تنها و تنها از دیالکتیک مبارزه طبقاتی بر می‌خیزد و بنا به قانونمندی دیالکتیک باید به کار برده شود. ماتریالیسم دیالکتیک در هر عنصر مادی و اجتماعی با قانونمندی دترمینیسم و حتمی خویش، حکمی ماهوی دارد که تضاد، جنبش می‌آفریند، جنبش به تغییر کمی و کیفی و سرانجام به انقلاب فرا می‌روید.

۱- طبقه دگرگون ساز، عامل پویایی تاریخی و از همین روی انقلابی است. طبقه تثبت‌گرا، بورژوازی، عامل واپس ماندگی و تمامی پی‌آمدهای غیرانسانی و از همین روی با تمامی لایه‌ها و جایگاه مبادلاتی‌اش، ضدانقلابی است.

۲- طبقه حاکم، در یک جامعه طبقاتی، تعیین کننده کنش‌های اجتماعی افراد و روبنای فرهنگی آن جامعه می‌باشد.

به بیان دیگر، طبقات دگرگون خواه و تثبیت‌گرا همراه با گروه‌بندی‌های سیاسی‌اش، عوامل عینی و ذهنی کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی و طبقاتی‌اند.

در مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری، طبقه کارگر همانند همه‌ی لایه‌ها و طبقات اجتماعی، حتا خود سرمایه‌داران، از خود بیگانه است. تنها با رفع و نفی این مناسبات است که طبقه کارگر با خودرهاگردانی خویش، جامعه را به مناسبات انسانی جهت می‌دهد. از آنجا که طبقه کارگر زیرین‌ترین طبقه اجتماعی است و دارای خودویژگی‌های مادی-تاریخی و دیالکتیکی فلسفی است که با رهاسازی خویش، بخش‌های دیگر از خودبیگانه‌ی جامعه، حتی بورژوازی را از ددمنشی، به انسانیت و رهایی می‌رساند. طبقه کارگر از این روی طبقه انقلابی است که به بیان مارکس «برای رهایی خود باید همه بخش‌های جامعه را رها سازد»، با این نگاه، تنها این طبقه کارگر است که می‌تواند نماینده‌ی راستین حکومت شوندگان باشد. در برابر، دیگر لایه‌های اجتماعی، خرده‌بورژوازی که حتی اگر خود را «دمکرات» و «سوسیالیست» بنامد، همانند بورژوازی که تنها نماینده خویش و لایه‌ی متمرکز و کوچکی از جامعه و حکومت کنندگان است، از همین روی تثبیت‌گرا و نیروهای ارتجاعی به شمار می‌آیند. لایه‌های بینابینی، برای ماندگاری و در بهترین حالت، رفرم طلب است. رفرمیست، ساختمان پوسیده حاکم را که از پایه ویران است، تعمیر می‌کند و رنگ و رویی می‌بخشد. او با این تقلب، ماندگاری وضع موجود، و تداوم ویرانه‌ی مردم آوار بر دوش کارگران را ممکن ساخته و در برابر انقلاب می‌ایستند.

تا اینجا، هنوز، نیز به مفهوم طبقه کارگر دست نیافته‌ایم.

مارکس دریافت خویش از طبقه را به نقش سیاسی و اجتماعی آن طبقه تکمیل می‌سازد. مارکس طبقات را گروه بندی‌های اجتماعی می‌شناسد که پی‌آمدهای سیاسی دارند.

از دید مارکس طبقه، داری ویژگی‌های زیر می باشد:



- ۱- افراد یک طبقه، در جریان تولید، از نظر مالکیت بر ابزار تولید، همه دارای موقعیتی یکسان می‌باشند.
- ۲- منافع مشترک اقتصادی یکسانی دارند.
- ۳- به گامه (فاز- مرحله) مبارزه طبقاتی رسیده‌اند.
- ۴- از نظر روانی و طبقاتی، همبسته و با یکدیگر پیوند دارند.
- ۵- در سهم بری در توزیع نهایی، شرایط مشترکی دارند.

تبیین طبقه کارگر به این ویژگی‌ها محدود نمی‌شود؛ این تعریف، تنها، بیانگر جایگاه اجتماعی طبقه در مناسبات اقتصادی است. برای بیان طبقاتی طبقه کارگر جدا از این مبانی پایه‌ای، به بیان دیگری نیز نیازمند است. در نتیجه، کارگر، به صورت آدمی، آنگاه که به جبر مناسبات طبقاتی، از طبیعت انسانی خویش بازداشته شد و به سان کالایی ساختگی با او رفتار گردید، به مقاومت و اعتراض بر می‌خیزد.

### نیروی کار به سان کالایی مجازی

کارل مارکس و «کارل پولانی»<sup>[3]</sup> هریک از دیدگاه تئوریک متفاوت، اما در پیوند با یکدیگر، به تکامل جهانی - تاریخی جنبش‌های کارگری می‌نگرند. اما **هر دو** با شیوه

---

<sup>3</sup> کارل پولانی (Karl Polanyi) کارشناس تاریخ اقتصاد، مجاری تبار در سال ۱۸۸۶ در وین متولد شد و در سال ۱۹۶۴ در کانادا درگذشت. پولانی پس از تحصیل حقوق و فلسفه در بوداپست از سال ۱۹۲۰ در وین زندگی کرد. از سال ۱۹۳۳ به بریتانیا رفت و پژوهش‌های خود را بر تحلیل توسعه سرمایه‌داری صنعتی متمرکز کرد و هم‌زمان کلاس‌های شبانه‌ای نیز برای کارگران برگزار می‌کرد. این تجربه‌ها به دو اثر مهم

های متفاوت، بر این دیدگاه هستند که نیروی کار "کالایی مجازی" بوده و هر کوششی که بخواهد انسان‌ها را "همانند دیگر" کالاها انگارد، به ضرورت با مقاومت و اعتراض، روبرو خواهد شد.<sup>[4]</sup>

با این بیان، نیروی کار کارگر، در سرشت خود، کالا نیست. نیروی کار، تجسم وجود انسان‌هایی است که باید بنا به ذات خویش و قانون طبیعت، فرآورده‌ی طبیعی و هستی طبیعی داشته باشد. سرمایه و مناسبات طبقاتی، این نیرو را به کالا تبدیل کرده- کالایی ساختگی، یعنی کالایی که برای فروش در بازار کار تولید می شود و به

---

او یعنی "مسیحیت و انقلاباجتماعی" and the Social (Christianity Revolution 1936) و "دگرگونی بزرگ" (The Great Transformation 1944) انجامید. در سال ۱۹۴۷ به استادی اقتصاد دانشگاه کلمبیا (نیویورک) رسید. وی با همکاران و دانشجویان پیشین خود یک تحقیق بزرگ تاریخی را درباره تجارت و نهادهای بازار آغاز کرد. در اواخر عمر به کانادا رفت و مطالعه‌ای را در مورد تجارت بردگان در داهومه به اتمام رساند که پس از مرگ وی در سال ۱۹۶۶ منتشر شد. پولانی بدون آن که هرگز به هیچ حزب سیاسی تعلق داشته باشد، همیشه تا پایان زندگی خود را سوسیالیستی می دانست که به دیدگاه مارکس در کتاب سرمایه، به ویژه درباره ارزش به گونه‌ای دیگر می اندیشید. او معتقد بود که مارکس بیش از اندازه بر مساله نظریه ارزش تاکید کرده و اهمیت بیش از اندازه‌ای در کتابش به تولید کالاها و مادیاده و به مسأله گردش و توزیع کالاها توجه کافی نشان نداده است. پولانی جبرگرایی اقتصادی را به مثابه یک اصل جهان شمول رد می کرد و مساله اصلی را قرار دادن اقتصاد در تاریخ انسانی می دانست.

<sup>4</sup>بورلی ج. سیلور، نیروهای کار و گلوبالیزاسیون از ۷۰ تا ۱۸، ص ۵۶، ترجمه عباس منصوران، نشر نخست ۲۰۱۱، آلفابت ماکزیم استکهلم.

بهره‌کشی از انسانی که در طبیعت خود، برای بهره‌کشی و فروش، هستی نیافته است، می‌پردازد.

### تئوری مارکس

از نظر مارکس ماهیت مجازی نیروی کار به اجبار کالایی شده، در پوشش مناسبات تولید آشکار می‌گردد. مارکس با این بیان، بر سرشت مرحله‌ای بودن تغییرات در مقاومت کارگری که به سرمایه‌داری از نظر تاریخی ویژگی بخشیده است، کانون می‌گیرد.

خریدار نیروی کار، به زودی درمی‌یابد که این کالا همانند دیگر کالاها نیست، بل که تجسم وجود انسان‌هایی می‌باشد که اگر دراز مدت تر، شدیدتر و یا تندتر از توان و گنجایش تن و جانشان، به کار گرفته شوند، به اعتراض و ایستادگی برخوانند خاست. به این گونه، در رابطه‌ی کار- سرمایه، در نقطه‌ی تولید، مبارزه به صورت روزمره درآمد و بیان می‌شود.

مارکس، در برابر تحلیل کارل پولانی، از نارسایی‌های سرمایه، هم بر «قدرت» و هم بر نابرابری‌های اجتماعی پافشاری دارد. برپایه‌ی این تحلیل، سرمایه‌داری هم‌زمان، هم به وجود آورنده‌ی فقر و فلاکت گسترده‌ی توده‌ها و هم آفریننده‌ی نیروی روزافزون پرولتاریا می‌باشد.

### تئوری کارل پولانی

از دید کارل پولانی، سرشت مجازی (و از این رو نرمش‌ناپذیری) نیروی کار، هرآینه با پیدایش و گشایش بازار کار، از پیش آشکار شده است. نیروی کار، زمین و پول، همگی

عوامل ضروری تولید می‌باشند، اما کالاهای واقعی نیستند، زیرا که یا به هیچ‌روی، تولید نشده‌اند (زمین)، یا به دلایلی غیر از فروش در بازار، تولید شده‌اند (نیروی کار و پول).

"نیروی کار و زمین، هم‌چون خود انسان‌ها چیزی نیستند جز بخشی از جوامع و طبیعت پیرامون‌شان که در آن هستی می‌یابند. گنجاندن آن‌ها در مکانیسم بازار به معنای آن است که ذات جامعه را زیر مجموعه‌ای از مجموعه قوانین بازار بسازند."<sup>[5]</sup>

پولانی به این دریافت می‌رسد که خواهی نخواهی نیروی کار را به جنبشی می‌کشاند که وی آن را «جنبش همزاد» می‌نامد. پولانی، بیشتر بر ماهیت نوسانی (پاندولی) نیروی کار پافشاری می‌کند.

### «جنبش همزاد»

گسترش و پیچیدگی بازارهای نابسامان برای نیروی کار و دیگر کالاهای مجازی، به‌ناگزیر به جنبشی مخالف می‌انجامد که پولانی آن را «جنبش همزاد»<sup>[6]</sup> می‌نامد.

به پژوهش بوری سیلور<sup>[7]</sup>، بازار کار با هر گسترش یا ژرفایی، با ساز و کارهایی از جمله، قوانین اجتماعی، مقررات کار، بیمه بیکاری و اتحادیه‌های کارگری، تقویت

---

<sup>5</sup>Polanyi 1944:1957:

<sup>6</sup>Polanyi [1944] 1957: 30

<sup>7</sup>بوری ج. سیلور، نیروهای کار و گلوبالیزاسیون از ۷۰ تا ۱۸، ص ۵۶، ترجمه عباس منصوران، نشر نخست ۲۰۱۱، آلفابت ماکزیم استکهلم.

می‌شود تا «بازار، را با آن عامل تولیدی که نیروی کار نامیده می‌شود» به نظم آورده و زیر فشار بگذارد.<sup>[8]</sup> پولانی این روند را کالا زدایی (decommodification) از نیروی کار می‌نامد. اما این غیرکالایی کردن نسبی نیروی کار، فقط در جامعه‌ای می‌تواند یک راه حل پایدارتری باشد که سودجویی را در درجه دوم اهمیت و پس از برآوردن نیاز زندگی و زیست کارگران به سان یک ضرورت قرار دهد. به بیانی دیگر، به سودجویی، پس از برآوردن نیاز زیست کارگران بیانده‌شد. اما، چنین روی‌کردی با هدف نهایی سرمایه، یعنی سود، در تضاد است. پس چنین نگرشی، سیاست عقلایی سرمایه دارانه نیست. رفرمیست‌ها، اما چنین امیدهای واهی می‌آفرینند.

به دید پولانی گسترش بازار خود -گستر به‌نوبه‌ی خود، برانگیزاننده‌ی مقاومت است، زیرا که این گسترش بازار، تا اندازه‌ی زیادی، قراردادهای اجتماعی پذیرفته شده‌ی تأمین حق معاش را زیر پا می‌گذارد. و به ویژه آنکه، این پروژه، نیز جهان گستر باشد. پروژه‌ی بازار خود- گستر جهانی، پروژه‌ای در "ناکجا آباد"ها نیست، بل که در همین جهان موجود، اما ناپایدار جاری است. این پدیده‌ی جهان گستر و گسترش بازار خود- سر و خودگستر، به دید پولانی، پروژه‌ای است که به ناگزیر، هرج و مرج عظیمی می‌آفریند. در این راستا، و در برابر چنین آشفتگی‌ها و ستم‌گری‌هاست که مقاومت و اعتراض بالا می‌گیرد. بورژوازی، بدون در نظر گرفتن این که اعتراض‌ها از پایین موثر افتند یا نه، ناگزیر است که از بالا تغییراتی انجام گیرد تا حاکمیت طبقاتی اقتصادی و

---

<sup>8</sup> کارل پولانی، (7-1944:176)، برگرفته شده از بورلی ج. سیلور، نیروهای کار و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰، ترجمه عباس منصوران، نشر نخست ۲۰۱۱، آلفابت ماکزیم استکهلم

سیاسی خویش را ماندگار سازد. رفرمیست‌ها، در این مجال‌هاست که به مدد سرمایه می‌شتابند.

تا اینجا، هنوز هم به تبیین طبقه کارگر، دست نیافته‌ایم. تا اینجا، هنوز هم نمی‌توان به طبقه به بیان دیگر، طبقه‌ی مادی و عینی دست یافت و پیوند گرفت. خود طبقه هنوز، تا اینجا از پیوند باخویش ناتوان است، چه رسد به متحدان و هم‌زمان و همراهان کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های درون و بیرون از طبقه. برای دستیابی به مفهوم طبقه، پیوند با طبقه، خودیابی و خودآیی خودِ طبقه، باید به سه نیروی طبقاتی پرولتاریا دست یافت.

## نیروهای طبقاتی طبقه کارگر

- نیروی سازمانی (Associational force)
- نیروی ساختاری (Structural force)
- نیروی آگاهی طبقاتی

(The Force of Class Consciousness)

نیروهای نامبرده شده در بالا، سه سازه‌ی بنیادین و انقلابی نیروی طبقاتی کارگران می‌باشند:

۱ - نیروی سازمانی، دربرگیرنده‌ی شکل‌های گوناگون نهادهایی است که با ایجاد سازمان‌های

جمعی کارگران شکل می‌گیرند. مهم‌ترین این ارگان‌ها، اتحادیه‌های کارگری، مجامع عمومی، شوراها، کمیته‌های کارخانه و کمیسیون‌های کارگری و سازمان‌ها و احزاب سیاسی و و کارگری می‌باشند.

**۲- نیروی ساختاری**، دربردارنده‌ی قدرتی است که بنا به جایگاه و حضور کارگران در سیستم اقتصادی و در رشته‌های زیربنایی و ستون مهره‌های ساختار اقتصادی آن جامعه، به‌دست می‌آید. در ایران، نفت و انرژی، حمل و نقل، معدن‌ها و فلزات، از مهمترین بخش‌های نیروی ساختاری طبقه کارگر به‌شمار می‌آیند. بدون این نیروها، سخن راندن از طبقه، جز تکرار واژه‌هایی بی‌درون‌مایه و بی‌اثر، بیش نیست.

نیروهای سازمانی و ساختاری، دو نیروی لازم مبارزه طبقاتی، اما ناکافی هستند. این دو نیرو، چانه زنی و زیست طبقه کارگر را تقویت می‌بخشند و نه شرایط ضروری فرارفتن از وضعیت موجود می‌باشند.

نیروهای سازمانی و ساختاری، تنها برای مطالبات و ماندگاری در وضع موجود در رشته‌های کاری، لازم و کارآیی دارند؛ اما برای جنبش کارگری و رهایی کارگران نابسند می‌باشند. برای خودرهایی، هنوز **نیروی سوم** حیاتی، ضرورت می‌یابد، تعیین‌کننده‌ترین پایه‌ها، پایگاه سومی است که مارکس و انگلس، آن را **عنصر آگاهی** می‌نامند.

به بیان دیگر **دانش مبارزه طبقاتی**، نیروی معنوی یا فلسفی تعیین‌کننده خودرهایی است. این نیرو، نیروی مادی خود را در طبقه کارگر می‌جوید. تز ۱۱ در باره فوئرباخ، در اینجا است که مفهوم می‌یابد. و مبارزه طبقاتی در این بیان است که از سرگردانی، به رهایی می‌گراید.

### ۳- نیروی سوم: آگاهی طبقاتی کارگران

عنصر آگاهی، دانش مبارزه طبقاتی یا فلسفی، پیش شرط و یک ضرورت تاریخی برای خودرهایی است. این نیروی فلسفی، تنها نیروی مادی خود را در طبقه کارگر می‌یابد. یعنی نه در یک سازمان انقلابی و یا حزبی از فیلسوفان و انقلابیون کمونیستی به سان مارکس و انگلس‌ها و لنین‌ها حتا. ضرورت انترناسیونالیسم کارگری در دهه ۱۸۴۰ از همین ضرورت مادی بر می‌خاست که از ایده به عینیت اتحاد کمونیست‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی و طبقه کارگر سازمان یافته و به انترناسیونال اول به رهبری مارکس و انگلس انجامید.

بدون آگاهی طبقاتی، جنبش سازمان‌یابی کارگری و حتی احزاب سیاسی با پسوند و پیشوند کارگری و کمونیستی، و نیز حتا با حضور طبقه کارگر نیرومند در ساختار تولیدی و صنعتی تعیین کننده در مناسبات موجود، از سوسیال دموکراسی و «جامعه‌ی رفاه» تاریخ به سررسیده امروز به نئولیبرالیسم تن سپرده، فراتر نخواهد رفت.



## وحدت سه نیروی طبقاتی

در پرتو ترکیب نیروی سازمانی، نیروی ساختاری و نیروی آگاهی طبقاتی کارگران است که مناسبات نوین تولید می‌گردد. وحدت دیالکتیکی تئوری و عمل در این سه نیرو است که پیکار طبقاتی طبقه کارگر می‌تواند به خودرهای بی‌انجامد. در این جایگاه است که پیروزی و رهایی، یا ماندن در اسارت حاکم، رقم می‌خورد. وحدت آگاهی طبقاتی، در تئوری و پراتیک، در وحدت مبارزه اقتصادی و سیاسی و موازی رزمنده این دو کارکرد طبقاتی پرولتاریا، می‌تواند به خود رهایی فرا روید. بازنگری و آسیب شناسی تمامی شکست‌ها و ناکامی‌های طبقه کارگر از پیدایش تا اکنون، به پراکندگی و جدایی این سه نیرو از یکدیگر باز می‌گردد.

رفرمیسم، اتحادیه‌گرایی اقتصادی و در راس همه، سوسیال دموکراسی (زیر هر نام و با هر پیشوند و پسوندهای کمونیستی و کارگری ووو) پیش برنده‌گان، عوامل و کارگزاران سیاسی و اجرایی شکست‌ها و گسست‌های این سه نیروی رهایی بخش بوده و اسارت طبقه کارگر و جامعه را سبب گردیده‌اند.

به بیان گئورگ لوکاچ، از نظریه پردازان جنبش شورایی مجار:

«آگاهی طبقاتی، «اخلاق» پرولتاریا است؛ وحدت

نظریه ی کردار او، همان نقطه ای است که در آن

ضرورت اقتصادی پیکار رهایی بخش وی به نحوی

دیالکتیکی به آزادی بدل می‌شود.»<sup>9</sup>

---

<sup>9</sup> جورج لوکاچ، تاریخ و آگاهی طبقاتی، ترجمه محمد جعفر پوینده، نشر تجربه تهران، ۱۳۷۸ چاپ دوم، ص ۱۴۹ .

دستیابی به این سه عنصر در وحدتی همبسته، در گروهی سپهری آگاه‌مندان و مناسب می‌باشد. کارگران در برهه‌ای از مبارزه طبقاتی با آزمون‌ها و خطاهای پرهزینه، به ضرورت دستیابی به محمل مبارزه طبقاتی پی‌برند. **تشکل‌های صنفی**، آغاز و نخستین سنگر این مبارزه طبقاتی در انگلستان، زادگاه سرمایه‌داری صنعتی، بودند.

ضرورت پیش‌برد مبارزه طبقاتی و «صیانت نفس» همانگونه که هوگو گروتیوس، ایدئولوگ سرمایه‌داری هلندی<sup>[10]</sup>، در سده ۱۷ در توجیه سیاست‌های امپراتوری هلند، تصاحب و اشغال و کشتار را «حق» می‌شمرد؛ و بر همین پایه، پدر حقوق بین‌الملل سرمایه در تاریخ نامید می‌شود.

بر مبنای دکتترین گروتیوس، برای «صیانت نفس»، حکومت‌ها و طبقه حاکم، مجاز شمرده می‌شوند تا به هدف تحقق این «حق» از هر عمل و جنایتی برای «حق صیانت نفس» خویش که سودمند می‌دانند، فروگذار نباشند و هرآنچه را که می‌خواهند صاحب شوند و انجام دهند. به بیان وی، «حق» تصاحب تجاوزگرانه‌ی قلمروها و

---

<sup>10</sup> هوگو گروتیوس (۱۶۵۴-۸۳)، ایدئولوگ سرمایه‌داری در سده ۱۷، ایدئولوگ امپریالیسم تجاری، هلند نظریه پرداز مالکیت، سیاست و جنگ، برای تثبیت سلطه تجاری هلند، بنیان‌گذار حقوق بین‌الملل (سرمایه‌داری)، مدافع جنگ تجاوزکارانه، مدافع عملیات نظامی برای منافع تجاری و وی بر آن است که افراد بر طبیعت قدرت دارند و حکومت‌ها نیز. «صیانت نفس» افراد و حکومت‌ها را مجاز می‌شمرد تا برای این حق هرچه را که برای حق صیانت نفس خویش، سودمند می‌دانند صاحب شوند و انجام دهند. به بیان وی، «حق» تصاحب قلمرو و سرزمین‌ها و وو از جمله این حقوق است.

سرزمین‌ها و او از جمله این حقوق است. از چه روی بنا به همین قانون و حقوق خود بورژوازی، طبقه کارگر و گرسنگان روی زمین، تمامی سلب مالکیت شدگان مناسبات بورژوازی برای رهایی و گرفتن حقوق انسانی و صیانت نفس خویش، به شیوه خود به مبارزه نپردازند! اکثریتی حکومت شونده که هنگام رای و انتخاب دشمنان خویش، زن و مرد از هر رنگ و ملیت، همه برابرند، اما به سان طبقه و لایه‌های میلیونی فرودست، زیر گسل ژرف طبقاتی، محکوم به اسارت شده، اما، به هر وسیله از همان آغاز اسارت، برای رهایی به شیوه‌های گوناگون به اقدام مستقیم پرداختند.

## رفرم یا انقلاب

با فرارویی به مناسبات سرمایه‌داری به سان مناسبات حاکم در جامعه، طبقه کارگر نیز همانند طبقه همزاد بورژوازی، برای دفاع از حقوق خویش، به ضرورت سازمان‌یابی پی‌برد. در حالیکه با تبدیل نیروی کار به کالا، کارگر از خود بیگانه شد، این کالای جان‌دار، به شکل ابزار سرمایه و قوانین مقدس مناسبات سرمایه‌داری، به استثمار محکوم شده، ارزش و انباشت می‌آفریند، اما در اسارت و تهی دستی مانده است. این سرمایه‌ی زنده، این ویژگی را دارد تا درد را حس کند و با حسی مشترک با هم‌زنجیران خویش، با این درد مشترک، به دفاع مشترک بپردازند. این حس «غریزی» از ذات طبقاتی کارگران بر می‌خیزد. سرنوشت کارگران، از همان آغاز، به هم گره خورده، این دفاع و همبستگی و مبارزه طبقاتی مشترک را می‌جوید. نخسیتن دفاع، با تشکلیابی رشته‌های گوناگون صنفی به صورت سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی، سازمان داده شد. در چنین همبستگی‌ای بود که جنبش کارگری در انگلستان جنبش سازمان‌یافته بزرگ منشوریون، را سازمان داد.

تشکیلات چارتیسم، اوج سازمانیابی طبقه کارگر در دهه‌ی ۱۸۳۰ را مادیت می‌بخشد. از بنیان‌گذاری این تشکل که نخستین بار هم طبقه و هم سازمان طبقاتی پرولتاریا را به نمایش گذاشت، دهها سال به درازا کشید تا به بخشی از خواسته‌های خود دست یابد. سرانجام چارتیسم یا تشکل یابی برای چانه زنی در همان مناسبات حاکم، حزب کار انگلستان، به رهبری جان میچرها (نخست وزیر پس از مارگارت تاچپر) در دهه ۲۰۰۰ میلادی، را می‌آفریند. در ماندگاری در این چرخه‌ی رفرمیسم و دولت‌گرایی اتحادیه‌ای است که طبقه کارگر همچنان به بازتولید کالایی خویش، به اسارت خود و به‌ماندگاری استثمار و مناسبات طبقاتی، و سرانجام به انباشت سرمایه، همچنان در زنجیر، تن سپرده است.

اگر به خواسته‌های کارگران دهه ۱۸۳۰ انگلستان که پیشروترین و صنعتی‌ترین کارگران جهان بودند بنگریم، در می‌یابیم که:

هدف اصلی این مطالبات، شرکت نمایندگان طبقه‌ی کارگر در مجلس عوام بود.

به بیان انگلس، اهداف شش‌گانه چارتیست‌ها از قرار زیر بود:

«منشاء چارتیسم حزب دمکرات است که بین سالهای ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰ به همراه و در درون پرولتاریا رشد کرد، در زمان انقلاب فرانسه، قدرت یافت و پس از برقراری صلح، تحت عنوان حزب رادیکال به صحنه آمد. این حزب، که ستاد مرکزی آن برهه در بیرمنگام و منچستر بود و سپس به لندن انتقال یافت، در اتحاد با بورژوازی لیبرال قانون اصلاح انتخابات را به الیگارش‌ی مجلس سابق تحمیل کرد و از آن به بعد پیوسته خود را بیشتر و بیشتر به‌سان یک حزب آشکار کارگری و در برابر بورژوازی تثبیت کرده است. در سال ۱۸۳۸ یک کمیته جامعه عمومی کارگران لندن تحت رهبری ویلیام لووت را تدوین کرد که شش ماده آن به قرار زیر هستند:

۱) حق رأی همگانی برای همه مردان بالغ، از لحاظ عقلانی سالم و فاقد سوء پیشینه جنایی،

۲) انتخابات سالیانه برای مجلس،

۳) پرداخت حقوق به نمایندگان مجلس، تا تهیدستان هم بتوانند خود را کاندید بکنند،

۴) رأی گیری مخفی باشد تا جلوی رشوه دادن و تهدیدات بورژوازی گرفته شود،

۵) حوزه‌های انتخاباتی مساوی باشند تا نمایندگی برابر تضمین شود، و

۶) الغاء قانونی که حق کاندید شدن را مشروط به داشتن ۳۰۰ پوند ملک غیرمنقول می‌کند تا همه افراد صاحب رأی امکان کاندید شدن را داشته باشند.

هر چند این قانون اکنون، هم چندان اعتباری ندارد.

این شش ماده که منحصر به بازسازی «مجلس عوام» [در انگلستان] هستند هر قدر هم بی‌ضرر به نظر بیایند کافی هستند تا کل قانون اساسی انگلستان را به همراه ملکه و لردها براندازند. این عناصر به اصطلاح سلطنتی و اشرافی قانون اساسی فقط به این دلیل که بورژوازی در تداوم آنها ذینفع است پا بر جا مانده‌اند، و امروزه دیگر هیچکدام چیزی جز یک موجودیت ظاهری ندارند»<sup>[11]</sup>

---

<sup>11</sup> انگلس، جنبش‌های کارگری، فردریش انگلس ۱۸۴۵ ترجمه کاوه دارالشفاء.

این همبستگی طبقاتی و واکنش آغازین طبقه کارگر، به درخواست‌های سیاسی و رویکرد به حضور در قدرت سیاسی، نخستین واکنش طبقه در برابر طبقه بود. واکنشی آغازین که نزدیک به دو سده از آن گذشته و باید به فرایندی نوین افتد.

حتی مارکس و انگلس در آغاز، به این رویکرد خوشبین بودند و پارلمانتاریسم را راهی برای قدرت‌یابی کارگران می‌یافتند، اما به زودی از این خوشبینی فاصله گرفتند. همان سال‌های ۱۸۴۰ فصل دیگری از مبارزه طبقاتی و کشف گذرگاه تاریخی برای رهایی انسان گشوده شد. نهادهایی به آزمون، در آن روزها، پاسخی بود برای همان برهه و راه‌کارهایی دفاعی و رفرم برای گذران زندگی و ماندگاری و زیستن در همان چرخه‌ی استثمار. سال‌های دهه‌ی ۱۸۳۰ گذشت و اینک پس از نزدیک به دو سده، دهه‌ی ۲۰۱۰ را از سر می‌گذرانیم. طبقه کارگر همان طبقه سده‌ی ۱۸ نیست، و سرمایه‌داری نیز، در مرزهای آغازین خود نمانده است و همان شکل از سرمایه‌داری صنعتی و برهه‌ی تکاملی سال‌های ۱۸۵۰ خود را نمی‌گذراند. اما، طبقه کارگر، همچنان در نهادهای سنتی در عهد کیمیایی مانده و هزاره سوم سرمایه‌داری را بر گرده دارد. خواست‌های پیش روی و در دستور کار تشکلات سنتی، همانند گذشته‌اند، حتی واپس مانده‌تر و تدافعی‌تر، و تشکیلات‌های تا کنونی، درمانده از دستیابی به همین خواست‌های روزمره، به ابزار کامل سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند. این تشکیلات‌ها همه در تصاحب و اشغال سرمایه‌داران هستند. «استقلال» در این تشکیلات‌ها، شوخی تلخی بیش نیست؛ نفوذ سرمایه‌داران در رهبری و ارکان این تشکیلات‌ها حتا

نمونه‌های جهانی و پیوندشان با سازمان جهانی کار- این ارگان سرمایه جهانی-  
آشکارترا از آن است که نیازی به بازنمایی داشته باشد.  
طبقه‌کارگر در ایران، یک واقعیت عینی است. طبقه کارگر، در ایران، برخوردار از  
نیروی ساختاری حیاتی در تولید و چرخش مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری است و  
محروم از دو ارکان رهایی بخش نیروی سازمانی و نیروی آگاهی طبقاتی خویش.

## مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی کارکرد و واکنش وجود طبقات در جامعه است. با وجود طبقات و مالکیت‌های متضاد و آنتاگونیستی است که ستیز طبقاتی به‌سان یک همزاد طبقاتی رشد می‌یابد و به آشتی ناپذیری بی‌چون و چرما می‌رسد. در ایران، روند پیدایش مناسبات سرمایه‌داری، از نیمه دوم سال‌های ۱۲۵۰ خورشیدی ۱۲۶۰ خورشیدی، آغاز می‌شود و در دهه نخست ۱۳۰۰ خورشیدی، بورژوازی دلال - کمپرادور حاکم می‌گردد. طبقه بورژوازی در ایران با مناسبات «جدید» در این روند، حاکمیت سیاسی خود و سرمایه جهانی (امپریالیسم) را در رهبری رضا شاه پهلوی می‌یابد. در این فرایند، هیچ مجالی برای رشد مناسبات سرمایه‌داری کلاسیک و ملی و مستقل و حاکمیت مستقل به دست نیامد و برای همیشه، شیوه تولید آسیایی و استبداد آسیایی، ایران در آسیا و آسیایی و بازاری در پیرامون جهان سرمایه باقی می‌ماند. این بورژوازی به شدت دلال جهانی سرمایه، به حاکمیت و سوخت و سازهای طبقاتی، تا به حکومت امروزی سرمایه در ایران تداوم داشته است. آنچه در ایران امروز حاکم است، ادامه به غایت فلاکت‌بار همان مناسبات و حاکمیت دلالان کالاهای دیگر بازارهاست. ورشکستگی تئمه‌ی تولیدات بومی از کشاورزی



گرفته تا به زمین بایر تبدیل کردن همان «صنعت تولید برای مصرف» کمپرادوریسیم، برای دست یابی دلان حاکم و سوداگران تجاری در مبادله نفت و گاز برای تجهیز سلاح هسته‌ای و نقدینه‌های کهکشانی، ادامه همان روند شیوه تولید آسیایی است. رانت آب و زمین، استحاله یافته و در مناسبات سرمایه‌داری جهان‌گیر و جهان‌سوز کنونی، به رانت نفت و گاز و



نیروی کار ارزان، به رانت اقتصادی و سیاسی حکومت اسلامی تبدیل شده است. تحلیل اندیشمندانه‌ی و انقلابی آوتیس سلطانزاده (میکائیلیان)، نخستین دبیر حزب کمونیست ایران در کمینترن و هشدار به لنین، سند مستند چنین روی کردی است. [12]

<sup>12</sup> آوتیس سلطان زاده (۱۸۸۹ - ۱۹۳۸ میلادی)، در مراغه (استان آذربایجان شرقی) و در خانواده‌ای کارگری زاده شد. پدرش، سلطان، نجار مسلمان و مادرش، مریم، رختشویی مسیحی بود. این کانون از هم گسست، و سلطان زاده به همراه مادر به ایروان و در آنجا به آموزشگاه رفت. در ایروان با بلشویک‌های آن دیار آشنا شد. در خواست پیوستن به حزب بلشویک را داد و در پرسش نامه‌ای که برای حزب کمونیست شوروی فرستاد، خویش را یک "انقلابی حرفه‌ای" و "پسر یک رختشوی" معرفی کرد. سلطانزاده در سال ۱۹۳۸ به دستور استالین و رهبران حاکم بر سرمایه‌داری دولتی، همانند هزاران کمونیست دیگر، کشته شد. این کمونیست

«انکشاف سرمایه‌داری» و امید به فرارویی ایران به کاروان سرمایه‌داری کلاسیک، از همان آغاز سلطه امپریالیسم، برای همیشه به موزه تاریخ پیوست. دلالت در ایران، قاطرچیان کاروان کالاهای مصرفی در این بازار، جز با زنجیر و چماق، زبان دیگری نمی‌دانستند. لنین، تحلیل پژوهشگرانه‌ی سلطانزاده این کمونیست انقلابی را درخواست کرد و نیز تحلیل «روی»، کمونیست انقلابی هندوستان را شنید. در پی لنین، کمینترن به رهبری حزب کمونیست روسیه، نشنید و از کمپرادورها و الیگارشی حاکم بر ایران پشتیبانی کردند. پیش برد سیاست کمینترن، از سوی روتشتاین سفیر روسیه در ایران دهه ۱۳۰۰ خورشیدی، در شکست خیزش تهی‌دستان در گیلان و شمال ایران و طبقه کارگر و حزب کمونیست و جنبش کارگری، پی‌آمدی ویرانگرانه تا به امروز داشته است.

نزدیک به یک سده بعد، به تصویر بافت طبقات اجتماعی در ایران دهه ۹۰ خورشیدی بنگریم.

---

انقلابی، در ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۸ (۲۵ تیر ۱۳۱۷) به "جاسوسی برای آلمان" متهم، و تیرباران شد، در دوران حکومت نیکیتا خروشچف از وی اعاده حیثیت شد. اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، ۲۳ جلد، به کوشش خ. شاکری، فلورانس و تهران، ۱۹۶۹-۹۲، برخی از جلدهای آن‌ها (از جمله آثار سلطانزاده، ج ج ۴، ۸، و ۲۰) را می‌توان در سایت زیر یافت:

<http://www.aratta-iran.com>

## شمار طبقه کارگر در ایران

بنا به آمار رسمی، بافت طبقات اجتماعی در ایران، ترکیبی از سرمایه‌داران، خرده‌بورژوازی، طبقه کارگر و کارمندان را نشان می‌دهد.<sup>[13]</sup> آمار موجود از سوی مرکز آمار حکومتی، تنها کاربردی برای نشان دادن نسبت‌ها دارد و به دقت و درستی آن نمی‌توان گواهی داد. با این پیش فرض، در سال ۸۵، خرده بورژوازی ۴۰ درصد شاغلین را در بر می‌گیرد (باکارگران بی مزد خانوادگی). طبقه کارگر (بخش خصوصی و دولتی) سی درصد، طبقه سرمایه‌دار ۵/۷ درصد، لایه میانی و پایینی ۱۲ درصد (۷۰٪ در استخدام دولت، و ۹ درصد کارگزاران سیاسی حکومتی) گزارش شده است. در سال ۱۳۵۵ بنا به آمار رسمی در ایران، طبقه کارگر ۴۰٪ جمعیت (سه میلیون و پانصد و سی و پنج هزار نفر) از نیروی شاغل در ایران را تشکیل می‌دهد. این شمار، در سال ۸۵ نزدیک به ۴/۳۰ درصد یعنی شش میلیون و دویست و پانزده هزار نفر (۶۲۱۵۰۰۰) می‌رسد. شمار سرمایه‌داران در سال ۱۳۵۵ از ۳۴۱ هزار نفر یعنی ۲/۱٪ سی سال بعد، در سال ۱۳۸۵ به ۷/۵ درصد یعنی ۱۵۳۰۰۰۰ (یک میلیون و پانصد و سی هزار نفر) افزایش می‌یابد. بنابراین با روی کار آمدن حکومت اسلامی، نسبت به شمار رو به افزایش بورژوازی و خرده بورژوازی با کاهش نسبی طبقه کارگر روبرو هستیم. شمار خرده‌بورژوازی ۲۸۱۰۰۰۰ نفر (دومیلیون و هشتصد و ده هزار نفر) یا ۹/۳۱٪ در سال ۵۵، در سال ۸۵ به ۳۶٪ یا هفت میلیون سی صد و شصت و شش هزار نفر (۷۳۶۶۰۰۰) افزایش یافته است. در این میان کارمندان بخش خصوصی و

---

<sup>13</sup> سهراب بهداد و فرهاد نعمانی، آمار سرشماری نفوس و مسکن در سال‌های ۵۵-۸۵، به نقل از فصل نامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو شماره ۵۵، سی سال جابجایی طبقات اجتماعی در ایران/سهراب بهداد و فرهاد نعمانی فروردین ۱۳۸۹.

دولتی و یا بخش میانی جامعه، و کارکنان خانگی بدون مزد را باید نیز جداگانه به شمار آورد. بنا به این آمار، نرخ جمعیتی کارکنان خانگی بدون مزد کاهش یافته و کارمندان بخش خصوصی و دولتی افزون به دو برابر و از ۵/۴٪ به ۳/۱۲٪ رسیده است.<sup>14</sup>

---

<sup>14</sup>آمار سرشماری نفوس و مسکن در سال‌های ۸۵-۷۵-۵۵، به نقل از فصل نامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو شماره ۵۵، سی سال جابجایی طبقات اجتماعی در ایران/ سهراب بهداد و فرهاد نعمانی فروردین ۱۳۸۹.

جدول زیر ترکیب طبقاتی شاغلین در ایران را به نمایش می‌گذارد:

ایران سال ۱۳۸۵		ترکیب طبقاتی شاغلین	
۵/۷%	۱۵۳۰۰۰۰	یک میلیون و پانصد و سی هزار	سرمایه داران
۴/۳۰%	۶۲۱۵۰۰۰	شش میلیون و دویست و پانزده هزار	کارگران
۳۶%	۷۳۶۶۰۰۰	هفت میلیون و سی صد و شصت و شش هزار	خرده‌بورژوازی (مدرن و سنتی)
۳/۳%	۶۸۳۰۰۰	ششصد و هشتاد و سه هزار	کارکنان خانوادگی بدون مزد
۱۲.۳%	۲۵۱۴۰۰۰	دو میلیون و پانصد و چهارده هزار	بخش میانی (کارکنان بخش دولتی و خصوصی)
۷/۸%	۱۷۸۰۰۰۰	یک میلیون و هفتصد و هشتاد هزار	کارگزاران سیاسی (انتظامی و عادی دون‌پایگان)
۱۰۰%	۲۰۰۰۰۰۰۰	نزدیک به بیست میلیون نفر	جمع کل ترکیب طبقاتی

در این بررسی نشان داده می‌شود که سرمایه‌داران مدرن و صنعتی، و تولید کنندگان بومی کاهش یافته و در برابر این کاهش، سرمایه‌داری سنتی، تجار و دلال افزایش چشم‌گیری داشته است. به همین روال است که نرخ کارگران صنعتی کاهش زیادی نشان می‌دهد. در این آمار به شمار کارگران بیکاری که به دست فروشی و شغل‌های

دیگری روی آورده‌اند اشاره نمی‌شود. از این روی، این بخش گسترده که در تقسیم بندی خره‌بورژوازی جای داده شده را بایستی به شمار کارگران افزود. با گذشت دستکم ۷ سال پس از این گزارش آماری، در سال ۹۲، با تخریب بافت صنعتی و تولیدات داخلی، و سرایت این تخریب بر شمار و بافت طبقه کارگر، از یک سوی می‌توان به کاهش مطلق شمار شاغلین کارگر و از سوی دیگر با خلع مالکیت از تولید کنندگان خرد و فروریزی لایه‌های میانی خرده بورژوازی به پایین و ادامه این «دومینوی» طبقاتی و ریزش بخش‌های پایینی خرده‌بورژوازی به درون طبقه کارگر، شمار کارگران شاغل و ارتش ذخیره کار و بیکاران در جامعه‌ی نزدیک به ۸۰ میلیونی ایران را نزدیک به ده میلیون نفر، انگاشت که با افراد خانواده، طبقه کارگر ایران، افزون بر ۴۵ میلیون از شمار جمعیت در ایران را در بر می‌گیرد.

حکومت اسلامی سرمایه در ایران، در جایگاه الیگارشی حاکم در یک منطقه‌ی پیرامونی، با انتقال سود مافوق از حاشیه به مرکز، همانند حکومت سلطنتی، ویرانگرانه تر، وظایف طبیعی و عقلانی سرمایه را به پیش برده است. این کارگزار، به سان خرده حکومت بورژوازی جهانی با همدستی گروه‌بندی‌های هموند سیاسی و طبقاتی در درون و پیرامون از جمله، منتقدین سبز و رفرمیست و رنگارنگ بیرونی خویش، همراه با اعمال خونین‌ترین سرکوب‌های طبقاتی، در کارگزاری نئولیبرالیسم جهانی سرمایه، وظیفه مند بوده و از همین زاویه، لازمه‌ی الیگارشی جهانی سرمایه مالی به شمار می‌آید.

این حکومت، در بلوک بندی‌های سرمایه جهانی در بلوک اوراسیا، با حمایت الیگارشی‌های روس و چین، ابزاری است که سیاست‌های میلیتاریستی بلوک غرب به رهبری آمریکای شمالی را به ویژه در خاور میانه، موجه می‌سازد.

## طبقه‌ی درخود

طبقه‌کارگر در ایران، طبقه‌ای است با دینامیسم انقلابی، اما اکنون درخود، پراکنده، سازمان نیافته و نابرخوردار از دانش مبارزه طبقاتی خویش. این طبقه اکنون دارای یک نیرو، از سه نیروی طبقاتی است. نیروی ساختاری طبقه کارگر در شاه‌رگ حیاتی طبقه حاکم و حکومت، بخش نفت و انرژی و حمل و نقل می باشد و بخش اصلی تولید اجتماعی را بردوش دارد، و سرمایه می‌آفریند. طبقه کارگر، نابرخوردار از دومین و سومین عنصر طبقاتی سه‌گانه که باید در یک گرانیگاه یگانگی طبقاتی محور گیرد، به سر می‌برد. سوخت و ساز جامعه ۸۰ میلیونی و گردش و ماندگاری تمامی چرخ مناسبات طبقاتی بردوش این طبقه، آوار شده است. کارگران با تولید ارزش افزوده، شرط اساسی برای ماندگاری مناسبات استثمار و فرمانروایی بورژوازی و نیز انباشت سرمایه و ثروت را تضمین می‌کنند. به بیان مانیفست کمونیست «شرط وجود سرمایه، کار مزدوری است»<sup>[15]</sup>. طبقه کارگر ایران نیز همانند تمامی هم‌طبقه‌ای‌های خویش در سراسر جهان، نقش تعیین‌کننده در ماندگاری یا سرنگونی استبداد ذاتی سرمایه و نیز تداوم حاکمیت اقتصادی و سیاسی بورژوازی را در دست دارد.

در ایران، جاری بودن مبارزه طبقاتی خونین، در این سی و سه ساله و شدت یابی آن آشکار است. نمودهایی از سازمان‌یابی و کشش به سوی آگاهی طبقاتی دیده می‌شود. اما این مبارزه طبقاتی کارگران ایران، به شدت در محاصره و آماج ترفندهای بورژوازی، که رفرمیسم از جمله آشکارترین و زهرآگین‌ترین آن‌ها است، قرار دارد. زهرآگین‌ترین اقداماتی که موازی با اقدامات سرکوبگرانه‌ی حکومت به پیش می‌رود،

---

<sup>15</sup>مارکس، انگلس، مانیفست کمونیست، ص ۴۶، نشر آلفابت کاکزیم، ۱۳۷۹، استکهلم.

تبلیغات حقوق بشری، نقش ان جی اُها و دیگر تلاش‌های پوپولیستی است که در برابر سازمان‌یابی و آگاهی طبقاتی کارگران، شبانه روز و پیوسته شلیک می‌شوند. این نهادها و اقدامات ارگان‌های جهانی سرمایه، در شمار **ان جی اُهای (NGO,s)** بین‌المللی، مانند نهادهای حقوق بشری، سازمان ملل، سازمان جهانی کار، بانک جهانی و صندوق جهانی پول، رسانه‌های جهانی سرمایه، مانند صدای آمریکا و رادیو فرداها (وزارت امور خارجه آمریکا)، بی بی سی، فدراسیون‌های جهانی اتحادیه‌های کارگری، سالیدارتی سنتر، تلویزیون‌های سراسری شبانه روزی که با پشتوانه‌های میلیون‌ها دلاری برنامه ریزی گردیده اند، همه و همه برای انکار مبارزه طبقاتی، شبانه روز اجیر شده‌اند. این ارگان‌های ضدکارگری، در برابر استقلال طبقاتی کارگران بر پا شده‌اند. و ذوب این مبارزه و پتانسیل طبقه و مبارزه طبقاتی در رفرمیسم و اعتراض‌های ضد استبداد سیاسی- نه استبداد ذاتی- طبقاتی سرمایه- جایگزین‌ها و استراتژی سرمایه را رهبری می‌کنند.

منصور اسالو، و بخشیدن نام «لخ‌والسای» ایران به وی را بایستی از این زاویه بررسی کرد. در این میان، عوامل بورژوازی «سولیداریتی سنتر» تنها نیستند، مبلغین رواج رفرمیسم<sup>[16]</sup> را باید به عناصر رفرم و مرتب‌تین با منصور اسالو افزود.

مبارزه طبقاتی پیروزمند طبقه کارگر از دو عامل مهم دیالکتیکی و ناجدا، پشتوانه می‌گیرد:

### عوامل اساسی مبارزه طبقاتی

از دید مارکس، در پیکار طبقاتی، دو عامل نقش اساسی دارند:

---

<sup>16</sup> مهدی کوهستانی‌ها در کانادا و مجید تمجیدی‌ها در سوید.



۱- عامل ابژکتیو(عینی)، مادی، یا دیالکتیک نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی تولید.

۲- عامل سوژکتیو(ذهنی) یا شکل‌های آگاهی طبقاتی و انقلابی و سازمان‌یابی طبقاتی در پیکار طبقاتی.

بین این دو عامل، پیش‌آیی و پی‌آیی (تقدم و تأخر) زمانی و مکانی در میان نیست. پرولتاریا در این پیکار آنتاگونیستی، مسئولیت جهانی و تاریخی دارد که نیروهای مولده را از اسارت و از خود بیگانگی رها سازد. این رهایی، در گروی سرنگونی بورژوازی از حاکمیت سیاسی و اقتصادی و تسخیر انقلابی قدرت سیاسی است. سنگر حکومت باید تسخیر شود تا بی‌درنگ انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی تداوم یابد. از این دیدگاه: به بیان مارکس و انگلس، مبارزه طبقاتی را **رانه** یا لوکوموتیو تاریخی‌نامیم. در پی پیروزی پرولتاریا در نخستین گذار انقلاب است که بی‌درنگ، نیروهای مولده ی تصاحب شده به دست مالکین خصوصی که به هدف سود، به ویرانگری جامعه و انسان به‌کار گرفته شده، می‌توان و بایستی به سازندگی و خود آیی چرخانید شود. این رهایی بدون انقلاب و تداوم آن، ناشدنی است.

مروری بر درک مادی تاریخ، کشف مارکس که در پشت غبار آفرینی حاکمان سیاسی و اقتصادی سرمایه و مبلغین رنگارنگ با «مرحله بندی انقلاب»، پنهان مانده بود، بیان‌گر آن است که عنصر آگاهی و وجود طبقه پویا، نوین و سازمان یافته در فرجام مبارزه طبقاتی، از سویی، این دگرگونی را امکان پذیر ساخته و از سوی دیگر، نبود عنصر آگاهی، این دگرگونی را مانع شده است.

مبارزه طبقاتی است که ماتریالیسم تاریخی و نفی دیالکتیکی مناسبات کهنه و پیدایش مناسبات تولیدی از زمان پیدایش بشر تا اکنون را جاری ساخته، در نور دیده و از سر گذرانیده است. این تاریخ اصلی و بیان تاریخ بشر، در پشت گرد و غبار

لشگریان شاهان باستان تا غرش توپ‌های سرمایه‌داران، پنهان مانده بود. کشف مارکس دوش به دوش انگلس و به یاری رفقای هم‌رزم و همراه آنان، ماتریالیسم تاریخی را به بشر نمایان ساخت.

وحدت عین و ذهن، در مبارزه طبقاتی به وحدت سه نیروی سازمانی، ساختاری و عنصر آگاهی طبقاتی پرولتاریا باز می‌گردد. از مهمترین عوامل گسست و جدایی این وحدت، رفرمیسم نهفته بر بستر و قافله‌ی اتحادیه‌های سنتی است. سازمان جهانی کار، چتر سه جانبه‌گرایی سرمایه، رفرمیسم و اتحادیه و سندیکاهای سازش، ویرانگرانه‌ترین توپخانه سرمایه علیه طبقه کارگر است.

### **اتحادیه‌های سنتی، محل جدایی**

وحدت سه نیروی سازمانی، ساختاری و عنصر آگاهی طبقاتی پرولتاریا، وحدت مبارزه اقتصادی و سیاسی را تضمین می‌کند. بستر سازمانی این وحدت و مبارزه طبقاتی، نهاد‌های سنتی طبقه کارگر نیست. جدایی بین مبارزه اقتصادی و سیاسی در بستر نبود عنصر سوم آگاهی طبقاتی، تئوریزه می‌شود. جدایی بین مبارزه اقتصادی از پیکار سیاسی، جدایی بین دو نیروی سازمانی و ساختاری و آگاهی طبقاتی، در بستر اتحادیه‌ها شکل می‌بندد. طبقه کارگر به ضرورت برای «صیانت نفس»، به ضرورت نیروی سازمانی دست یافت.

مبارزات طبقاتی طبقه کارگر، در درازای تاریخ، همواره، در دو روی کرد سیاسی، یا به بیانی دیگر، در سیاست کارگری یا سیاست بورژوازی تداوم و فرجام داشته است:

## دو «مطلق» طبقاتی

در ایران، نیز همانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری پیرامونی، در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، برای تمامی افراد جامعه، تنها دو گزینه‌ی سیاسی **سیاست سرمایه‌داری یا سیاست کارگری** در میان است. این دو رویکرد، **دو مطلق طبقاتی** است. ممکن است برای برخی این دیدگاه، و چنین دریافتی، به ثنویت یا «دوآلیسم» نور و تاریکی و مطلق‌گرایی تعبیر شود. بین رنگ‌های نوری می‌توان گستره‌ای از رنگ‌ها را یافت، از ماوراء بنفش تا مادون قرمز، اما بین دو طبقه اجتماعی آشتی‌ناپذیر برده‌دار و برده، هیچ رنگ دیگری که هم این باشد و هم آن در جهان هستی، لاجرم وجود داده و پنداشت آن، ساده‌انگاری است. نمی‌توان کارگران را هم عضوی از طبقه کارگر و هم سرمایه‌داری نامید. خرده‌بورژوازی، دربرگیرنده‌ی لایه‌های فرودست و فرادست اجتماعی، بین بورژوازی و کارگران در نوسان، نه یک طبقه، بل که گستره‌ای از جامعه را تشکیل می‌دهد که مالکیت خصوصی و استثمار خود و دیگران را خواهان است و از همین روی هیچ‌سختی با طبقه کارگر ندارد.

مروری بر رویکرد و کارکرد اتحادیه‌های صنفی به طور عمومی، به ویژه نمونه اتحادیه همبستگی به رهبری لئو والسا در لهستان دهه ۱۹۸۰ میلادی، مورد برجسته و همروزگار سیاست سرمایه‌داری است.

نمونه آسیایی آن، سندیکای واحد در بازگشایی دوران سید محمد خاتمی، به رهبری منصور اسالو، نمونه‌ی برجسته‌ی دیگری از سیاست‌های غیرکارگری رفرمیسم است. سندیکا با رویکرد رفرمیستی در چارچوب تلاش‌های دولت‌گرایانه و سرمایه‌سالاری منصور اسالو و تحمیل سیاست‌های وی بر کارگران سندیکا، بیانگر رویکرد سیاسی بورژوازی اتحادیه‌گرایی سنتی است. این پراتیک، در امور اقتصادی و سیاسی در چارچوب تنگ سندیکایی، فضای سیاسی جامعه، رقابت‌های اقتصادی سیاسی در

حکومت، گروه‌بندی‌های سیاسی پیرامون و بیرون آن، و نیز اختلاف‌ها و رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و رقابت‌ها و تناقض‌های جهانی سرمایه و تاثیرگذار بر سندیکا، نقش و سرانجام تمامی اتحادیه‌های صنفی خویش را به نمایش می‌گذارد. سندیکای شرکت اتوبوس‌رانی واحد در تهران و حومه، به رهبری اسالو، با پرچم رفرمیسم-ناسیونالیسم، بردن زیر چتر ارگان‌های سرمایه جهانی، در شمار سازمان جهانی کار و سولیدارتی سنتر ووو بیش از پیش به خزیدن آشکار رهبر آن، منصور اسالو، زیر پرچم آشکار سبزه‌ها، سرانجام اتحادیه‌گرایی با سیاست بورژوازی را آشکار ساخت.<sup>[17]</sup> تلاش‌های مشاورین اسالو پس از حضور و اعلام آشکار وی در ایفای نقش چهره برون مرزی و وطنی «لخ والسا»، نمی‌توانند چهره دیگری جز همان عنصر بورکرات گرویده به اردوی سرمایه را به نمایش بگذارند. هرچند در گفتگوهای رسانه‌ای، وی را آلوده‌زدایی کنند و رهنمودش دهند، اما رفرمیسم اسارت‌آور وی عمیق‌تر از آن است که با این ترفندها پیرایش یابد.

---

<sup>17</sup> روز 10 اسفند 1391 امیر حسین جهانشاهی، اشراف بورژوا و بنیانگذار و مالک و رهبر «سازمان موج سبز»، آشکار ساخت که منصور اسالو با ایشان و سازمان وی همراه شده است و مسئولیت سازمانی به وی واگذار شده است. در پی این اعلام بود که اسالو «دبیر ستاد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز» نامیده شد و وی در رسانه‌های جهانی سرمایه بارها پدیدار شد، بدون اینکه این ماموریت جدید را انکار کند. مدتها گذشت که اسالو با مشاورت رفرمیست‌هایی به ویژه از سوید، رهنمود یافت تا این پیوستگی را موقتاً انکار کند و با چراغ خاموش براند. [greenwavenews.com](http://greenwavenews.com) و [organization.greenwavenews.com](http://organization.greenwavenews.com)

طبقه کارگر، در ایران و در همه جهان چه می‌خواهد؟ پاسخ به این پرسش روی هم‌رفته و با «سرنده» و غربال‌گری تمامی دیدگاه‌ها در شرایط کنونی، به دو مفهوم **ضدانقلاب یا انقلاب**، فرجام می‌یابد.

دیدگاه‌های گوناگون در اردوی کار، در رویکرد به مبارزه طبقاتی، برای رسیدن به استراتژی‌ها و اهداف خود، در بستر یابی بر زنجیر اسارت یا کرانه‌ی رهایی و یا، ضدانقلاب یا انقلاب، لنگر می‌افکند

طبقه کارگر، سازمان‌یافته، زیر هر نام و نهاد طبقاتی، ا سندیکا گرفته تا کمیته کارخانه و شوراهای، باید به روشنی، رهایی خود را در لغو مالکیت بر ابزار تولید بر پرچم داشته باشد. هر نهاد کارگری، زیر هر نامی، بدون آگاهی طبقاتی، برای طبقه کار هیچ در بر ندارد. هنگامی که رهبری انقلابی و بینش انقلابی و آگاهی طبقاتی در میان نیست، رفرمیسن مجال رهبری می‌یابد. در چنین شرایطی است که رفرمیسم با برخورداری از برخی پشتوانه‌های بورژوازی، در میان کارگرا پایه توده‌ای بیابد. بورژوازی، از راه رفرمیسم، با دو ره‌یافت اقتصادی و سیاسی درون طبقه کارگر نفوذ می‌کند. در این نفوذ، اتحادیه‌ها ابزار اقتصادی و احزاب رفرمیستی، ابزار سیاسی بورژوازی هستند.

### **استراتژی طبقه کارگر**

سازمایابی و سازماندهی مبارزه طبقاتی استراتژی طبقه کارگری است که به خود رهایی می‌اندیشد و به خود آگاهی‌گرایش دارد.

**نقد بی‌اعتنائی به سیاست**، هشدار رهایی بخشی است که مارکس، در آن، ضرورت روی‌کرد طبقاتی پرولتاریا به سیاست را حیاتی‌ترین راه کار طبقه کارگر برای خود رهایی می‌شمارد.

«سوسیالیست‌های نخستین (جورج فوریه، رابرت اوئن و سن سیمون و غیره) به این دلیل که شرایط اجتماعی هنوز به حد کافی تکامل نیافته بود، که به طبقه کارگر اجازه دهد خود را همچون طبقه‌ای، مبارزه را سازمان دهد، به جبر می‌بایست خود را به رؤیاهایی در باره الگوی جامعه‌ی آینده محدود کنند و هرگونه مبارزه‌ای مانند اعتصابات، سازمان‌های کارگری و جنبش‌های سیاسی کارگران برای بهبود سرنوشت خویش را محکوم سازند. اما اگر اجازه نداریم این پدرسالارن سوسیالیسم را رد کنیم، همانگونه که شیمیدان‌ها اجازه ندارند اسلاف خود یعنی کیمیاگران را رد کنند، با این همه باید از اشتباهی که آنها در آن افتادند بپرهیزیم، اشتباهی که اگر از سوی ما صورت گیرد، پوزش ناپذیر است.»<sup>[18]</sup>

در فراز بالا، به بیان بنیانگذار فلسفه رهایی طبقه کارگر، درحالی که در سال‌های ۱۸۵۰، «ابدی بودن اصول»، مردود شمرده می‌شود، اما گویا آن اصل نوزایی کارگران، اتحادیه و سندیکاها، این ساختارهای سنتی، پس از نزدیک به دو سده همچنان، ابدی و کیمیایی مانده‌اند! کیمیاگران اما با حسن نیت، در آن عهد باستان، در تلاش این بودند تا مس را طلا سازند، رفرمیست‌های جنبش کارگری، در تلاش آنند تا با شلاق استثمار، از گرده‌ی کارگران، طلا استخراج شود.

---

<sup>18</sup> کارل مارکس، بی‌اعتنائی به سیاست، ترجمه‌ی سهراب شباهنگ.

## سازمان یابی در برابر تشکل یابی

در کار برد مسئولانه‌ی مفهوم‌ها، بایستی قاطعانه، بر ضرورت کاربرد درست و طبقاتی مفاهیم، در کارکرد وفادار باشیم. شعار «تشکل یابی مستقل» کارگران، در ماهیت، شعاری است به تمامی متفاوت با سازمان یابی. بدون فهم متضاد بودگی این دو، مانند بسیاری از دیرریافت‌ها و کژیافت‌ها، به دریافت رهایی نخواهیم رسید. شعار تشکل یابی که در فضای خفقان و ممنوعیت هر نهاد مستقل و پیشرویی در ایران، بیش از همیشه به گوش می‌رسد، در بافت و ساخت به راه دیگری می‌انجامد. با روی کرد بهره‌ریافت‌های طبقه کارگر، تجربه‌ها و واقعیت موجود، بیانگر آن‌اند که «تشکل یابی مستقل» حتا در کشورهای کانونی سرمایه، از آنجا که سازمان یابی راستین طبقه را در برنامه، افق و چشم انداز رهایی طبقاتی نمی‌گذارند، سیاست‌گریزی و سیاست زدایی را پیشه می‌سازد.

تشکل یابی بورکراتیک و هرمی که همیشه به وسیله چند نخبه و یا سازمانی از نخبه گان شکل می‌یابد، پیوسته و همواره در آماج خرید و فروش و فسادپذیری هستند. کارپردازان در این‌گونه تشکل‌ها، با شکل‌دهی از بالا، کارگران را همانند مومی در دست، شکل پذیر و به دلخواه «فرم» می‌دهند، تا چرخه‌ی اسارت بار تولید سرمایه و انباشت و نیروی کار همچنان تداوم یابد.

تشکل یابی، بی‌اعتنایی به سیاست را شکل می‌دهد. و سازمان یابی، دخالت در سیاست، یعنی سرنوشت خویش را در افق دارد. از همین روی، حکومت‌ها، دولت‌ها، سرمایه‌داران، اتحادیه‌ها و سندیکاها و تمامی تشکل‌های صنفی، در حالیکه با تمامی تار و پود، ساختار و کارکردشان، سیاسی- نظامی- اقتصادی اند، در هراس کارگر سیاسی، کارگران را از نزدیک شدن به سیاست و سازمان یابی می‌هراسانند. زیرا، فراتر

از سیاست ضدکارگری، با کلی‌بافی و تام‌پردازی‌ها و بدون روشنگری مفهوم کلی «استقلال»، ناروشنایی‌ها و تناقض‌های شدیدی آفریده می‌شود. در اینجا گرد و غباری بر می‌خیزد و آنچه برای طبقه کارگر می‌ماند، بی‌راهگی و ماندن در چرخه‌ی استثمار و بازتولید سرمایه و کالاماندن نیروی کار و شرایط اسارت‌خویش است.

الگوی انترناسیونال اول کارگران و استقلال ارگان‌های کارگری پیوسته در این ارگان بین‌المللی، و چالش نظری به رهبری الکساندرا کولونتای‌ها، کروپسکایاها و دیگر اعضا فراکسیون کارگری حزب بلشویک درفردای انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷ از سویی و لنون تروتسکی و لنین در آن برهه در سال 1920، از سوی دیگر درخشان‌ترین و آموزنده‌ترین آزمون‌های طبقاتی پرولتاریا را به دست می‌دهد.

ولادیمیر اولیانف- لنین با ارزیابی اشتباه آمیز، در آن شرایط سخت و دشوار محاصره و جنگ داخلی، با لنین سال ۱۹۰۵ متفاوت بود. او درنامه‌ای از استکهلم در سال ۱۹۰۵، زیر عنوان «**وظایف ما و شورای منتخب کارگران**» به نظر «رادین» به عنوان نماینده حزب بلشویک در شوراهای انقلابی قیام کارگری ۱۹۰۵، که پذیرش برنامه حزب را از سوی شورا، درخواست نموده بود، این بینش را «کودکانه» می‌خواند.<sup>[19]</sup> این نامه پنهان ماند. از آنجا که چنین بینش شورایی، مورد پذیرش اکثریت اعضا حزب سنتی بلشویک نبود، نامه برای نخستین بار، پس از ۳۵ سال اجازه انتشار بیرونی یافت. نگرش شورایی، در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پس از پیروزی آن به هر سببی افسوس که فراموش گردید. فراموشی، اما هزینه و «ما به ازایی»، داشت که نه تنها انقلاب اکتبر و کارگران روسیه، بل که در اروپای آبدستن انقلاب کارگری و در

---

<sup>19</sup>لنین، نامه به دبیرخانه روزنامه «نوویاژین»، خطاب به «رادین». این نامه برای نخستین بار در پروادا شماره ۳۰۸، در تاریخ ۵/۱۱/۱۹۴۰ پس از ۳۵ سال منتشر گردید.



سراسر جهان تا به امروز و تا برآمد الیگارش های مخوف پوتینیسم و تروریسم اسلامی سرمایه در سراسر جهان پی آمد داشته است. شوراهای و کارگران، از دخالت در سیاست و از تعیین سرنوشت خویش به دست خود در سازماندهی شورایی، منع شدند، اپوزیسیون کارگری در حزب و جامعه سرکوب شد، شوراهای پتروگراد و ملوانان به خون کشانیده شدند، و نامه‌های لنین در واپسین روزهای زندگی به بایگانی سپرده شد، دبیرکلی مخوف به نام استالین و یارانش در کمیته مرکزی خودکامه به قدرت نشستند، کادرهای رهبری و اعضا فعال و تاثیرگذار تمامی احزاب کمونیست اروپایی و شرقی به سیبری تبعید و یا تیرباران و یا به سکوت و تن‌سپاری کشانیده شدند و طبقه کارگر در آغاز فاز سیاسی انقلاب کارگری، بار دیگر به تولید و از خود بیگانه‌گی محکوم شد.

برای پیروزی نهایی، وحدت سه نیروی طبقاتی (ساختاری، سازمانی، آگاهی)، پیوند و حضور سه عنصر حزب-شورا-توده‌ها حیاتی است. در روسیه این پیوند و حضور، سبب ساز انقلاب کارگری شد. شورا در فردای انقلاب رفته رفته به سایه کشانیده شد. عشر آگاهی طبقاتی به بهایی گرفته نشد، حزب و کمیته مرکزی و دیر اول به جای توده‌ها و شوراهای به مرکزیت نشست. وحدت، گسسته شد.

در غرب، فرمیسم غالب بود، در نبود حزب انقلابی و یا کم توانی سازمان‌های انقلابی کارگران و شوراهای، سوسیال دموکراسی بورژوازی و پایه‌هایی کارگری اتحادیه‌ای آنها به شکست جنبش کارگری، سرکوب شوراهای و جنبش سوسیالیستی گردید. در غرب سازمان‌یابی شوراهای، واکنشی بود در برابر نقش و حضور فرمیسم اتحادیه‌ها. تلاش‌های آنتونیو گرامشی در ایتالیا و لیکنکشت و روزا در آلمان و شوراییان در گلاسکوی انگلستان و فرانسه، دیر هنگام، اما با شکوه بود.

در روسیه اما شوراهای پایه‌های کمیته‌های کارخانه بودند. در غوریه ۱۹۱۷ حزب بلشویک، از اکثریت نفوذ در اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارخانه برخوردار بودند، و تا سپتامبر در شوراهای در اقلیت قرار داشتند. نقش برتر با منشویک‌ها و اس آرهای چپ بود. از سپتامبر به ویژه با تلاش تروتسکی و لنین و کولنتای در فاصله چند ماه، شوراها به انقلاب گراییدند.

### آخرین تلاش کارگران شورایی

اپوزیسیون کارگری و اتحادیه‌ها در روسیه فردای انقلاب، برای آخرین بار و آخرین تلاش، پیشنهادهای خود در برابر تروتسکی و لنین و دیگران رهبران حزب بلشویک در سال ۱۹۲۰ این چنین پیش روی نهاد:

۱ بازگشت به اصول برگماری و برکناری در تمامی مراحل و پایان دهی به بورکراسی و برقراری آنچنان ساختاری که تمامی افراد، در برابر توده‌ها پاسخگو و مسئول باشند.  
۲ ایجاد همه‌گیر شدن گسترده در حزب... توجه بیشتر به صدای کارگران معمولی...  
برقراری آزادی عقیده و بیان (برخوردار از حق نه تنها انتقاد آزادانه در گفتگوها، بل که اختصاص بودجه و امکانات به انتشار ادبیات پیشنهادی به وسیله دیگر فراکسیون‌های حزبی...

به بیان دیگر، این نگرش استقلال‌گرا، برآن است که اتحادیه، حتی در پیروزی انقلاب کارگری، ابزار هیچ سازمان و حزب سیاسی حتی حزب بلشویک نیست و نباید باشد. به دید کولنتای، وابستگی سازمان‌های کارگری به آن می‌انجامد که «برخی سوم

شخص‌ها، سرنوشت کارگران را رقم زنند و این یعنی عصاره‌ی تام بورکراسی»<sup>[20]</sup>

کولنتای در غلبه بورکراسی در شوروی آن زمان، ایستاد و اعلام داشت: «عیناً از همین روی این نافی مستقیم خودپویی توده‌ای [کارگران] می‌باشد»<sup>[21]</sup>

و سرانجام اعلام کرد که «غیر ممکن است که کمونیسم را مقرر داشت؛ کمونیسم تنها آفریده می‌شود. شاید در فرایند و پژوهش‌های پراتیک، در آزمون و خطا. اما تنها در نیروی خلاق خود طبقه کارگر»<sup>[22]</sup>

اتحادیه‌های مورد نظر کولنتای، و اپوزیسیون حزب بلشویک، نمی‌خواستند تسمه نقاله حزب و دولت باشند. این اتحادیه‌های خود ویژه در روسیه و نه نوع اروپایی سوسیال دمکراتیک آن، هرچند زیر نام اتحادیه، اما نقش کمیته‌های کارخانه را داشتند و به قدرت سیاسی و اقتصادی در دست طبقه کارگر می‌اندیشیدند. نمایندگان این گرایش در حزب بلشویک، در اقلیت، و سپس ممنوعه شدند. این اتحادیه‌ها، با ساختار و کارکرد کمیته‌های کارخانه، اما نه به دید تروتسکی، با اتحادیه‌های سنتی که در همان روزهای انقلاب از سوی کارگران انقلابی نقد شدند، دارای اهداف و ماهیتی متفاوت بودند.

---

<sup>20</sup> آ. کولنتای، اپوزیسیون کارگری (solidarity)، Reading n.d (Pamphlet)، ص ۳، برگرفته شده از کمون تئوریک، ارگان تئوریک سیاسی شورای کار، دفتر نخست، خرداد ماه ۱۳۷۵ / ژوئن ۱۹۹۶، بخش اتحادیه‌های کارگری، اپوزیسیون کارگری در حزب کمونیست، کرونشتاد و... ترجمه سعید(عباس منصوران)، ص ۳۴.

<sup>21</sup> همان، ص ۳۴.

<sup>22</sup> همان، ص ۳۵.

در گفتگوهای پرجوش و خروش روزهای انقلاب ۱۹۱۷ در خارکوف یکی از نمایندگان «مجتمع عمومی الکتریسیته»، در دفاع از کمیته‌های کارخانه و افشای ماهیت اتحادیه‌های سنتی را این‌گونه بیان نمود:

«کشتی اتحادیه‌ها در سراسر دنیا شکسته است، آنجا نیز که هنوز وجود دارند، ما را فقط از مبارزه باز می‌دارند. اگر اتحادیه‌ها بخواهند کمیته‌های کارخانه را به اطاعت [توریت] از خود بکشانند، ما می‌گوئیم: دست‌تان کوتاه، ما راه شما را نمی‌رویم. مبارزه با سرمایه باید تا پایان کار پیش برده شود.»<sup>[23]</sup>

### آزمون کارگران در بهمن ۱۳۵۷

در فردای قیام بهمن ۱۳۵۷، در دوران انقلابی، در ایران، آزمونی تلخ در کارنامه کارگران مانده است. در این برهه، می‌توان به شعارها و خواست‌های بازدارنده برهه‌ی توازن قوا و انقلاب اشاره کرد. در دروان انقلابی و تاریخی بی‌مانند یک انقلاب سیاسی، شعار دوران رکود و سلطه ضدانقلاب یعنی «پیش به سوی اتحادیه‌های

---

<sup>23</sup> به نقل از پانکراتوا. آنا میخائیلونا پانکراتوا در سال ۱۹۱۹، در زمان دانشجویی به حزب بلشویک پیوست و به عنوان استاد علوم اجتماعی در دانشگاه مسکو کتاب‌هایی پر ارزشی در باره‌ی تاریخ جنبش کارگری نوشت. در سال ۱۹۵۲ به عضویت کمیته مرکزی حزب در آمد و در سال ۱۹۵۷ در گذشت. برخی از کتاب‌های پانکراتوا در باره‌ی تاریخ جنبش کارگری از جمله به نام‌ترین بررسی‌های وی «شوراهای کارخانه در روسیه: مبارزه بر سر کارخانه‌ی سوسیالیستی» دچار سانسور استالینی گردید. کتاب نامبرده، در سال ۱۹۲۳ در مسکو به چاپ رسید، اما به لیست کتابهای ممنوعه پیوست و در زمان استالین در هیچ کدام از کشورهای بلوک شرق و نیز روسیه، اجازه چاپ دوباره نیافت.

کارگری»<sup>[24]</sup> تبلیغ می‌شد! در این برهه، در اوج مبارزه طبقاتی، کشاکش انقلاب و ضدانقلاب و در آن هنگامه که موضوع حیاتی قدرت سیاسی بورژازی در میان بود، و سپس شوراهاى رفرمیستی که بسیاری به ویژه در صنعت نفت از بالا و با دخالت و هژمونی گروهبندی سیاسی چپ، تشکیل می‌شدند، این ساختارها را آسیب‌پذیر و شکننده ساختند. رفرمیسم حاکم و مزمن تهی از سرشت انقلابی در بزرگترین و پیشروترین بخش صنعتی نفتگران در روزهای بهمن ۵۷ ضمن آنکه اعتصابشان نه برای کسب قدرت سیاسی و دگرگونی مناسبات، بل که به سود جابجایی قدرت سیاسی توسط جناحی از بورژوازی بود و از «شورای انقلاب اسلامی» تنها شرکت نمایندگان شورای نفتگران را در این ارگان ارتجاعی- طبقاتی درخواست می‌کرد.

این سیاست و به سود سرمایه است تا هیچ نهاد طبقاتی سیاست گرا و سیاست زایی در میان کارگران پای نگیرد.

با قیام بهمن ماه ۱۳۵۷، رکود جنبش کارگری به خیزشی دوباره فرا می‌روید. در آستانه‌ی قیام ۵۷ است که کمیته‌ی ۱۴ نفره در دو اتحادیه‌ی نفتگران در خوزستان و شمال که برای دوره‌ای جدا از هم فعالیت می‌کردند، بیشتر اعتصاب‌های کارگری سال ۵۷ را رهبری می‌کنند. دوره نخست این اعتصاب‌ها یک هفته و تنها با شرکت کارگران به درازا می‌کشد و دومین اعتصاب با پیوستن کارمندان نیز به شکست می‌انجامد. با افزایش اعضا کمیته به ۲۳ نفر و انتشار نشریه‌ای به نام کارگران و پیوند اعتصاب‌های کارگری با خیزش سراسری در خیابان‌ها بود، که جنبش کارگری دنباله‌رو روحانیت به رهبری خمینی می‌گردد. کمیته اعتصاب نفتگران «کارگران و تکنسین‌ها» - کارکنان - که ضربه‌ی بنیادین اقتصادی به حاکمیت شاهنشاهی زد، از سازماندهی و آگاهی

---

<sup>24</sup>بیانیه اول ماه می سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، اردیبهشت سال ۱۳۵۸.

طبقاتی، استقلال، و از اعتماد به طبقه و توان طبقاتی و سیاسی کارگران غافل ماند. ارگان رهبری قیام را سازمان نداد و با چنین راه‌کاری نه‌آشنایی داشت و نه باور و امیدی؛ از این روی، دنباله‌رو خیزش همه با هم و فرا طبقاتی گردید و سرانجام، حکومت اسلامی را گردن نهاد. در گزارشی از زنده یاد، یدالله خسرو شاهی به عنوان یکی از تلاش‌گران جنبش کارگری در کمیته اعتصاب نفتگران می‌خوانیم:

«یکی از مسایل عمده این دوره مواجه شدن کارگران اعتصابی با مشکل مالی است که ابتدا دست کمک به سوی مردم دراز کردیم. دانشگاه‌ها توانستند حدود یک میلیون تومان برای ما پول جمع کنند، ولی این پول حتی جوابگوی کارگران بخش پمپ بنزین هم نبود. و ناچار شدیم با روحانیت و بازار تماس حاصل کنیم. یکی از مسئولین بازار در کمیته مخفی شرکت می‌کرد. بعد از آن مسئله مالی ما حل شد و سیل کمک به طرف ما سرازیر شد. پس از آن بود که آرام، آرام کارکنان نفت می‌گویند: ما از زیردرخت سیب دستور می‌گیریم. تا آن مقطع کارگران نمی‌خواستند از «امامی» اطاعت کنند اما خود مسئله مالی باعث شد که به شکلی زیر چتر روحانیت و بازار قرار گیرند.»<sup>[25]</sup>

---

<sup>25</sup> یدالله خسرو شاهی (زنده یاد)، مروری بر تشکلهای کارگری و موانع موجود در مقابل ایجاد تشکلات کارگری در ایران. انتشارات انجمن کارگران پناهد ه و مهاجر ایرانی.

این خود بیانگر کاستی‌ها و کم کاری تاریخی ست. [نهادهای این برهه پس از ۳۴ سال]، نیز از ایجاد یک صندوق اعتصاب نیز غافل مانده است.<sup>[26]</sup>

با سرنگونی حکومت شاهنشاهی، طبقه کارگر ایران به دور از خود آگاهی و سازمان یابی طبقاتی خویش، در آغاز از پیوستن به خیزش خودداری کرد. با آتش زدن سینما رکس در آبادان، خشم مردم و به‌ویژه نفتگران علیه حکومت شاه نشانه رفت. گرچه طبقه کارگر دیر به میدان، روز بعد از به آتش کشانیده شدن سینما رکس و گوزن‌ها در آبادان، کارزار گام نهاد اما به سرنگونی شاه برخاست و با بسته شدن شیرهای نفت، و اعلام اعتصاب سراسری، نابرخوردار از سازمان، و آگاهی طبقاتی، دنباله‌رو حکومت جایگزین حکومت سلطنتی سرمایه در ایران گردید. فردای ۲۲ بهمن بود که آیت‌الله خمینی فرمان بازگشت به مراکز تولید و از سرگیری بازتولید مناسبات حاکم را صادر کرد. «کمیتة اعتصاب منتخب امام خمینی» که به فرمان آیت‌الله سید محمود طالقانی شکل گرفته بود، در روزنامه کیهان ۵۷/۱۰/۲۷ بیانیه داد تا کارگران را به عنوان پیاده نظام قدرت‌یابی روحانیت سمت و سو دهد. کمتر از دو ماه بعد با «اطلاعی شماره ۲۱» روحانیون به امضا یدالله سبحانی از رهبران نهضت آزادی و ملی - مذهبی‌ها، در همان روزنامه در ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۷ فرمان بازگشت به تولید را صادر کرد. خمینی روز بعد در روزنامه کیهان فرمان داد؛ «اعتصاب‌ها تمام شد، به سرکار برگردید!»

---

<sup>26</sup>بر این واقعیت بیافزایم که نگارنده، از جمله به‌همراه چند فعال جوان کارگری - سوسیالیستی، پیک تماس جهت بردن کمک‌های مالی پنهانی جمع‌آوری شده از فعالین چپ دانشگاهی از «دانشگاه پهلوی» (شیراز) بودیم که به دلیل جاری شدن سیل در راه خوزستان، پس از تلاشی نافرجام دو روزه برای گذر از سیل، از تماس با کمیته‌ی اعتصاب ناکام ماند و پس از چندی، پولها به کمیته اعتصاب تحویل گردید.

فراگیرترین و پوپولیست‌ترین نیروی سیاسی چپ ایران، «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران»، دیگر سازمان‌ها در شمار «حزب توده ایران»، «حزب رنجبران» و «سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر» و او در این شرایط از جمله نیروهایی بودند که رهنمود «پیش به سوی سندیکا» و «اتحادیه‌های کارگری» را به بیانیه نوشتند. در حالی که گرایش شوراگرایانه به ویژه درون صنایع نفت، در رویش بود، بیانیه اول ماه می سال ۱۳۵۸ «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» [با حضور اکثریت در رهبری و پیش از انشعاب در این سازمان] به مناسبات روز جهانی کارگر، کمتر از سه ماه پس از سرنگونی شاه، کارگران را به تشکیل نهادهای صنفی دوران رکود و سازش طبقاتی فرا می‌خواند.<sup>[27]</sup>

در بیانیه‌ای چند روز پس از سرنگونی رژیم شاهنشاهی در حالی که میلیون‌ها کارگر و نیروهای سیاسی که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، در خیابانها و مراکز کارگری و دانشگاه‌ها نظاره‌گر پایه‌گیری حکومت اسلامی هستند، گروهی به نام «گروه کار» در ۴/۱۲/۵۷، پس از آن که به تحلیل «خواست‌ها و مبارزات کارگری» به ویژه «کارگران کارخانه تکنوکار» می‌پردازد، چنین می‌نویسد:

**"همه سندیکاهای ساواکی منحل شده و باید  
شوراها و سندیکاها و اتحادیه‌ها واقعی در محیطی  
کاملاً آزاد بوجود آید... کارگران تکنوکار شورا  
تشکیل دادند و خوشحالند که شورا از منافع آنها  
دفاع می‌کند و در صدد تشکیل سندیکا هم**

---

<sup>27</sup> بیانیه اول ماه مه سازمان چریک‌های فدایی خلق در سال ۵۸ به مناسبات روز جهانی کارگر، بیانیه‌های حزب توده ایران و بسیاری از گروه‌های مدعی سوسیالیسم!



هستند...!!! و در پایان، پیش بسوی ایجاد

سندبکاهای واقعی کارگری را شعار می‌دهد!!<sup>[28]</sup>

شوراها در فرهنگ و اندیشه‌ی و نگاه چپ سوسیال دمکرات ایران، همانگونه که پیداست، دفاع طلبانه بوده و بیشتر به اتحادیه‌های صنفی می‌مانند تا ارگان طبقاتی سرنوشت ساز در آن کشاکش انقلاب و ضدانقلاب. در چنین روزهایی بود که، از درون جنبش کارگری، گرایش‌های شورآگرایانه در بیشتر مراکز تولیدی و کارگری و محلات و آموزش‌گاه‌ها، سر برآوردند. برخی گرایش‌های سیاسی درون سازمان‌های موجود نیز به تشکیل شوراها دامن می‌زدند که نگاه از برون و سازماندهی از بالا را پی می‌گرفت و سرانجام پی‌آمدهای زیان‌آوری در پی داشتند.

با این همه، شوراها در عمر کوتاه خود در ایران، به عنوان نهادهای طبقاتی، نمودهای آغازین توان و خواست کارگران را برای سازماندهی تولید، کنترل و خودمدیریتی را به نمایش گذاردند.

با روی آوری کارگران به سوی سازمان‌یابی، به ویژه ساختارهای شورایی، در بخش‌هایی از مراکز تولیدی و کار، و گشایش مراکزی همانند خانه کارگر در تهران به‌دست کارگران، برای همایش و گفتگو و تبادل اندیشه و پویش سوسیالیستی، حکومت‌گران، با بسیج «لباس شخصی‌ها»، به یاری چماق و جهالت، در برابر خود رهایی کارگران به سرکوبی خونین بسیج شدند.

مهاجمین، از تربیون نماز جمعه فرمان گرفتند. روز جمعه دوم آذر ماه سال ۱۳۵۸، پس از پخش بیانیه‌ای در نماز جمعه تهران، خانه کارگر که یک‌ماه پیش دوباره به

---

۲۸ گروه کار، ۴/۱۲/۵۷، تحلیلی از مبارزات کارگران «تکنوکار»، اعلامیه‌هایی از جنبش کارگری ایران. تکثیر از اتحادیه

دانشجویان ایرانی در لیورپول، انگلستان، فروردین ۵۸.

دست کارگران بیکار افتاده بود، مورد یورش قرار گرفت و به وسیله چماق، از کارگران بازپس گرفته شد. این ستاد کارگری، سر انجام به دست نیروهایی از پیش بسیج شده به اشغال در آمد. چماقداران<sup>29</sup> به رهبری علی ربیعی، در حالی که بیانیه‌ی خطاب به «مردم مسلمان» پخش شده در نماز جمعه را در دست داشتند، فرمان یافته بودند تا خانه کارگر را از «مزدوران امپریالیسم آمریکا» باز پس بستانند. کارگران بیکار به بیرون خانه کارگر ایستادند و خانه خود را می‌خواستند. با به تنگنا افتادن سی تن از «مردم مسلمان» با چماق و دشنه و زنجیر در داخل خانه کارگر، کمیته‌چی‌های مسلح هجوم آوردند تا هم «برادران» را نجات دهند و هم خانه کارگر را به اشغال در آورند. این یک ترفند بود. خانه کارگر، به پشتوانه‌ی نماز جمعه که از بازار و سرمایه‌داران دستور می‌گرفت، به یاری دشنه و چماق لشگر دعا، اشغال شد. خانه کارگر جمهوری اسلامی، شاخه کارگری «حزب جمهوری اسلامی»، به عنوان یک ارگان سیاسی، اقتصادی و نظامی باید تشکیل می‌شد. در این مبارزه طبقاتی و تقلا‌ی طبقه کارگر بی‌سازمان و بی‌ستاد، «غفلت» گروه‌بندی‌های سیاسی مدعی سوسیالیسم، از شرایط و منافع طبقه کارگر، یک نادیده انگاری غیرمسئولانه و سوسیال دموکراتیک بود.<sup>30</sup>

---

<sup>29</sup> علی ربیعی (دبیر امنیت ملی دوران خاتمی، معاونت وزارت اطلاعات، حسین کمالی (وزیر بعدی کار)، علیرضا محبوب، نماینده حزب اسلامی کار در مجلس شورای اسلامی و دبیرکل خانه کارگر رژیم، ابوالقاسم سرحدی زاده وزیر سابق کار، حسن صادقی معاون دبیر کل خانه کارگر (رئیس سابق شوراهای اسلامی کار و عضو حزب اسلامی کار) و دستیار سهیلا جلودار زاده و محبوب ووو

<sup>30</sup> عباس منصوران، کتاب اتحادیه‌های صنفی، نهادهایی برای گذشته، پیش به سوی سازمانیابی طبقاتی کارگران! ص ۱۲۵-۶، نشر آفتاب ماکزیم، ۲۰۰۳.

با این همه، در مناطق پیرامونی سرمایه، همانند ایران، استبداد سیاسی حاکم، خود ویژه و فرم‌اسیون سرمایه‌داری کمپرادور دلال جهانی، پیش‌بردِ رفرم سیاسی و تحمل شکل‌های صنفی و «جامعه مدنی» کم و بیش موجود در کشورهای متروپل را **ناممکن** می‌سازد. استبداد فاشیستی حکومت اسلامی، لازمه‌ی چنین شکل‌بندی مناسبات سرمایه‌داری است. این نیز **پارادوکس‌های** سرمایه‌داری است که با صدها تناقض، دست به گریبان و به هرروی تا زمانی دیگر و ره یافتی دیگر، امروز را به فردا می‌افکند.

در حالی که بشر جوامع حاشیه‌ای، از حقوق بورژوازی شهروندی به دور، برای دست یابی به حقوق بشر، به فرمان سزمايه، به خون کشانیده می‌شوند، شهروندان کشورهای کانونی، از خود بیگانه تر از پیش در گروگان اهداف سرمایه و ایدئولوژی نفولیب‌رالس‌م آن دست و پا می‌زنند. «جامعه مدنی»، گوشه‌ی دیگر مثلث دولت و بازار سرمایه‌داری، در کشورهای کانونی، بقای مناسبات را یاری رسان است. حوزه‌های پیرامونی سرمایه به‌سان ایران، همچنان با افسانه «حقوق بشر»، آرام بخش و سرابی می‌جویند، تا صبح دولتی دیگر باره، به سود سرمایه بدمد. اتحادیه‌های صنفی و تشکل‌های رنگارنگ، ان جی‌اها ووو همگی عناصر دلخواه سرمایه‌داری‌اند که در کشورهای کانونی سرمایه، مجال بروز می‌یابند. از مجرای همین نهادها است که نمایندگان سیاسی بورژوازی به جای چانه زنی با کارگران منفرد، کارگران را در یک میدان کار اجباری به گروگان گرفته، با رهبران اتحادیه‌های صنفی آنان، به تباری می‌نشینند.

سرانجام تمامی تاریخ اتحادیه‌های صنفی تا کنون در سراسر جهان چنین است که آریستوکرات‌های کارگری، در همین تشکل‌ها، از بالا، طبقه را به سود مناسبات کالایی، به کنترل و مهار در می‌آورند.

بر چنین بستری است که دبیرکل‌ها، مدیر و رئیس تشکل و اتحادیه‌های صنفی، بدون رویکرد به کارگران و بدون شور و روایید پایینی‌ها، با بالایی‌ها دمخور و دمساز می‌شوند.

اشرافیت کارگری، با رای خودبیگانه کارگران، با کارفرمایان و نهادهای دولتی و حکومتی سرمایه به سازش می‌رسد.

### تاریخچه تشکل‌یابی

در ایران، زمین‌گیر شدن در دوران کیمایی از سالهای ۱۹۰۰ بیش از همیشه به چشم می‌خورد و خواسته‌ها کارگران به وسیله تشکل‌های رسمی و غیررسمی، از سطح خواست‌های نهضت جنگل نیز فراتر نرفته است.

### تشکل‌یابی نخستین ارگان‌های کارگری در ایران

آغازگاه سازمان‌یابی به سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ خورشیدی) از سوی کارگران چاپخانه‌های تهران باز می‌گردد. این نهاد صنفی، نشریه‌ی کارگری «**اتفاق کارگر**» را ارگان خود قرار داد.

انقلاب مشروطه آستانه تجزیه طبقاتی در ایران است. از نخستین جلوه‌های طبقاتی - سال ۱۲۸۶، یک سال پس از فرمان مشروطه به وسیله مظفرالدین شاه قاجار / در «استبداد صغیر» دربار و اشرافیت فئودال و روحانیت است که کارگران چاپخانه به اعتصاب بر می‌خیزند.

سال ۱۲۸۹ اتحادیه کارگران چاپ- روزنامه «اتفاق کارگر»، ارگان این اتحادیه را سازمان دهی می کنند.

حضور طبقه‌ی کارگر در ایران سال های ۱۲۹۰ دیگر قابل چشم پوشی نیست. میرزا کوچک خان، پیش از تشکیل جبهه با کمونیست‌ها، زیر تاثیر انقلاب کارگری در روسیه، و نیز حضور احسان الله خان و یارانش، نمی‌تواند خواست‌های کارگران ایران به پیشنهاد فعالین سوسیالیست را در مرامنامه‌ی جنگل نگنجانند. این مهم از بیانیه‌ای که جنگلیان دهم تیر ۱۲۹۹ خورشیدی در روزنامه جنگل منتشر ساختند، بر آمده بود:

### متن مرامنامه‌ی نهضت جنگل

«آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی، بدون فرق نژاد و مذهب، در اصول زندگانی و حاکمیت اکثر به واسطه‌ی منتخبین ملت.

پیشرفت این مقاصد را فرقه‌ی اجتماعیون به موارد ذیل تعقیب می نمایند.»<sup>[31]</sup>

### ماده‌ی هشتم – کار:

۲۷- ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ نرسیده است.

۲۸- برانداختن اصول بیکاری و مفت خواری به وسیله‌ی ایجاد موسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می نمایند.

۲۹- ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ الصحه‌ی کارگران.

---

<sup>31</sup> کتاب سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، ص 56، بر گرفته از روزنامه جنگل، ارگان نهضت جنگل بود شماره ۲۸.

۳۰- تحدید ساعات کار در شبانه روز منتها به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز.

در همین برهه است که به رهنمود حزب عدالت (کمونیست)، فعالین سوسیالیست، به سازمان‌دهی کارگران می‌پردازند. برپایی سندیکاها و اتحادیه‌ها در تهران و گیلان و آذربایجان دستاورد این برهه است.

### شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تهران-۱۲۹۹ (۱۹۲۰ میلادی)

کارگران چاپخانه در سال ۱۲۹۷ اعتصاب ۱۴ روزه‌ای را با خواست ۸ ساعت کار در روز و درخواست پیمان دستجمعی، سازمان دادند. در سال ۱۲۹۹ با اتحاد شماری از اتحادیه‌های تازه شکل گرفته، نخستین تشکیلات متحد کارگران در تهران بنیان می‌گیرد.

بنیان‌گذاران، سازمانیابی نوین را «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تهران»، نام می‌نهند.

در بیانیه‌ای که با امضاء «اتحادیه عمومی کارگران تهران» به‌جای مانده از جمله چنین آمده بود:

«اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌هایی ست که برای جلوگیری از اجحافات و تعدیات طبقات حاکمه و حفظ حقوق و وسایل حیات و تنویر افکار طبقه کارگر از جانب کارگران تاسیس می‌گردد، و طرز تشکیلات آن انتخاباتی ست و دخالت در سیاست ندارد»<sup>[32]</sup>

---

<sup>32</sup> نشریه کارگری «حقیقت» محمد دهگان، شماره ۳، دهم دی ماه سال ۱۳۰۰.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، اتحادیه کارگران جنوب کشور با ۳۰ هزار عضو شکل گرفت. دو سال بعد، سال ۱۳۰۸ افزون بر دوهزار کارگر یک مه را در باغی بیرون از شهر جشن گرفتند. و سخنرانان به افشای سیاست‌های حکومت رضا شاهی پرداختند. روز ۱۴ اردی‌بهشت ماه (سوم ماه می همین سال (۱۹۲۹) بیش از ده هزار کارگر نفت در آبادان اعتصابی عظیم را سازمان دادند. با پیوستن بخش‌های دیگر، شمار اعتصابیون به بیش از بیست هزار نفر رسید. هشتاد و دو سال پیش مطالبات کارگران نفت بدین قرار بود:

- ۱۵ درصد افزایش دستمزد.
- به رسمیت شناختن اتحادیه‌ها از سوی دولت.
- تعطیل رسمی یک مه.
- دو جانبه گرایی (مشارکت نماینده‌ی مستقل کارگران در اخذ تصمیم‌های کارگری با حضور کارفرما).
- تجدید نظر در امتیاز شرکت نفت ایران - انگلیس و برقراری حداقل سه لیره‌ی انگلستان در دستمزد ماهانه.
- تهیه مسکن برای همه‌ی کارگران.
- اعطای مرخصی سالانه.
- برخورداری از نماینده‌ی مستقل در هیات مدیره.
- برابری دستمزد همه کارگران اعم از ایرانی و خارجی.

اعتصاب با یورش پلیس، ارتش انگلستان، خان‌ها و روسا و شیوخ قبایل و اوباشان، شکست خورد و پس از سه روز درگیری، دویست کارگر بازداشت و سیصد نفر از کار اخراج شدند.

با وجود این شکست، کارگران نفت، اتحاد و قدرت خود را به حکومت و حامیان امپریالیست‌اش نشان دادند و به صورت سیاه استبداد سیاسی- طبقاتی حاکم پنجه کشیدند. سال بعد پانصد نفر از کارگران نساجی وطن اصفهان و هشتصد کارگر راه‌آهن در مازندران با تکرار همان درخواست‌ها اعتصاب دیگری را سازمان دادند تا نشان دهند که **حافظه‌ی تاریخی جنبش کارگری، حافظه‌ای ماندگار و پاک ناشدنی**

**است و تأهل، پیر یا بازنشسته شدن کارگران، آن را نمی‌زداید**

از آن برهه تا ممنوعیت و سرکوب تشکل‌ها در دوران پادشاهی پهلوی‌ها، طبقه کارگر، تشکل‌های مستقل و غیر مستقل خود را کم و بیش، تجربه کرد و در چارچوب آن‌ها، بازتولید مناسبات و گذران و تکرار چرخه‌ی استثمار را بر کرده کشید.

آستانه انقلاب سیاسی بهمن ۱۳۵۷ و سازمان‌یابی شوراهای، که هنوز نخستین گام‌های شورایی، خودگردانی، آموزش و استقلال را آزمون می‌کردند، همزمان، زایش خود را در سرکوب و جنگ ارتجاعی سرمایه یافت. از سال ۵۹، تا برهه‌ی جدید سال ۱۳۸۴ به تشکیل "سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه" به دست کارکنان این شرکت و نیز چند مرکز کارگری دیگر از جمله کارگران نیشکر هفت تپه، می‌انجامد. کارگران متشکل در نهادهای زرد حکومتی، «شوراهای اسلامی کار»، و ستاد سیاسی، اقتصادی و نظامی اسلامی سرمایه در «خانه کارگر»، با پشت سرگذاری نزدیک به ۲۵ سال گسست، بار دیگر رویکردی نوین، در حکومت اسلامی و بازگشت به آغازگاه استقلال طبقاتی سال‌های ۱۳۰۰ خورشیدی چشم می‌دوزد. در این برهه، دو تلاش برای **تشکل دهی** (نه سازمان‌یابی) و تلاشی برای **سازمان‌یابی** (نه تشکل‌دهی) رویاروی و در برابر طبقه کارگر قرار گرفته است. **تشکل دهی** تلاشی است که از سوی خودآگاه و ناخودآگاه، برآن است تا طبقه کارگر را به بردگی تا ابدیت



اتحادیه‌های صنفی تشکل دهد؛ و در برابر آن، از سوی دیگر، **سازمانیابی**، تلاشی است که آگاهمندان، خواهان سازمان‌یابی شورایی از درون طبقه می باشد. آیا طبقه کارگر، در ایران به چشم انداز نوین سازمانیابی و به آگاهی لازم برای خود رهایی رسیده است؟ آیا امتیازهای گرفته شده با مبارزه و هزینه های بسیار را از دست نداده است!

به مهمترین خواست‌های کارگران نه در زمان نهضت جنگل، که در سال ۱۳۹۲، در تومارها و اعتراض‌های کارگران، فریاد می‌شود بنگریم:

لغو قراردادهای موقت و سفید امضا؛ تامین امنیت شغلی کارگران و جلوگیری از اخراج و بیکارسازی آنان؛ افزایش دستمزدها و پرداخت دستمزدها و مزایای پرداخت نشده کارگران؛ برخورداری از بیمه های اجتماعی، به ویژه بیمه بیکاری و اختصاص آن برای همه بیکاران آماده به کار؛ داشتن حق اعتصاب و آزادی بیان، نشر، تجمع، راهپیمایی، تحصن و حق ایجاد تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری؛ لغو "سه جانبه گرایی" و به رسمیت شناختن مراسم مستقل و غیر دولتی روز کارگر، تعطیلی و برسمیت شناختن اول ماه مه، و حق برگزاری مراسم بزرگداشت این روز توسط خود کارگران ووو.

### **ضرورت سازمان‌یابی ارگان‌های طبقاتی کارگری**

کاربرد نیروی جمعی برای جلوگیری یا مقابله در برابر دستبردهای سرمایه داران به حقوق کارگران در ایران، در سی و چهار ساله‌ی گذشته حاکمیت اسلامی سرمایه

همواره جاری بوده است. در سال‌های اخیر، کارگران ایران، به‌سان مهمترین بخش از طبقه کارگر در خاور میانه، به دو نیروی سازمانی و خودآگاهی پای نهاده است. در ایران، مبارزه طبقاتی همواره بین دو طبقه آشتی ناپذیر، پیوسته تا رو درویی نظامی و ماشین سرکوب نظامی سرمایه‌داری و حکومت‌اش کشانیده شده است. حاکمیت سیاسی سرمایه‌داران در ایران و در پیوند با سرمایه جهانی و اهداف جانی‌سازی آن، معنا می‌یابد. در کشورهای پیرامونی از جمله ایران، حکومت جهانی اقتصاد بورژوازی، حکومت‌های محلی را به‌سان محافظین منافع کل سرمایه در جهان، تقویت یا جابجا و نظم می‌دهند. به بیانی، حکومت بی مرز سرمایه در برهه نئولیبرالیسم، حکومت‌های بی مرز خویش را در حکومت‌های محلی پیوند می‌دهد. این مناسبات در ایران، در پیرامون سرمایه‌های متروپل، نمی‌تواند جز با دو استبداد اقتصادی و سیاسی نظام یابد.

طبقه کارگر ایران با همه‌ی ویژگی‌ها و رنگ و شکل بومی، نمی‌تواند از اشتراکات بنیادین طبقاتی، از طبقه کارگر جهانی جدا باشد. همه‌ی کارگران، نیروهای کار هستند. آنان به‌سان کالاهایی زنده، آفریننده ارزش اضافی و در گروگان سرمایه مانده‌اند. بردگان باید از اسارت و خود بیگانگی رها شوند. کارگران مانند هر موجود زنده‌ای، کنش پذیر بوده و واکنش نشان می‌دهند و نیز، بنا به سرشت طبقاتی خویش، برای دفاع از زیست و بقاء، به سازمانیابی و همبستگی روی می‌آورند. سرمایه‌داران با برپایی تمام نهادهای به شدت نظام‌مند و عقلانی خود برای حفظ حکمرانی اقتصادی و سیاسی، علیه نیروی کار، با کمک تمامی نیروهای سرکوب به ارگان‌های طبقاتی و فرمانروایی خود، نظم و نیرو می‌بخشند.

سرمایه جهانی، موازی با ماشین سرکوب حکومتی، به کمک نهادهای جهانی سرمایه از جمله سازمان ملل و سازمان جهانی کار و سازمان جهانی تجارت (WTO)، همچون بازاری برای چپاول در هم تنیده و با پیمان‌هایی مانند: پیمان سرمایه گذاری چند جانبه (MAI) و به یاری شبکه جهان گستر سازمانهای غیر دولتی داخلی (NGOs) یا جهانی (Non-Governmental Organisations)، گات و نفتا (NAFTA, GAAT)، OECD<sup>[33]</sup> و وو به

---

<sup>33</sup> Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)

سازمان همکاری‌ها و توسعه اقتصادی، که پس از جنگ جهانی دوم، با برنامه مارشال، از آمریکا در سال ۱۹۴۸ پیشنهاد و در سال ۱۹۶۱ به این نام و با شرکت ۳۴ کشور صنعتی اروپایی، آمریکایی و آسیایی تشکیلی دوباره یافت تا گلوبالیزاسیون سرمایه را هماهنگ سازد.

**The General Agreement on Tariffs and Trade (GATT).**

این نهاد هماهنگ کننده سرمایه‌ی جهانی چند جانبه در سال ۱۹۴۷ پایه گذاری و تا سال ۱۹۹۴ جای خود را به سازمان جهانی تجارت داد (WTO).

North American Free Trade Agreement (NAFTA)

در سال ۱۹۹۲، به پیشنهاد ایالات متحده آمریکا با شرکت مکزیک و کانادا بنیانگذاری شد تا تجارت و هماهنگی بازار سرمایه در منطقه را به سود کارتل‌های بزرگ سرمایه‌داران حاکم در آمریکا، آسان‌تر گردانند. مکزیک و برخی دیگر کشورهای آمریکا لاتین با پیوستن به این قرارداد، ستمگرانه، به فلاکت بیشتری کشانیده شدند، بازار این کشورها، به بازار کالاهای مصرفی وارده از آمریکا تبدیل شد و تولید داخلی، ورشکسته و نابود شدند. طبقه کارگر در آمریکای شمالی و لاتین مرکزی با پیمان نفتا، و مانند آن به استثمار و وحشیانه کشانیده شدند تا بار بدهی‌ها و بازپرداخت‌ها را با جان و تن، بر دوش کشند. حجم صادرات آمریکا به بازار نفتا در سال ۲۰۰۹، افزون

فرمانروایی سیاسی و طبقاتی خویش تداوم بخشیده است. این طبقه، برای دستیابی به ارزش، و مهار و کنترل کارگران و جامعه، همراه با به‌روز گردانی ماشین سرکوب، نهادها و ارگان‌های سیاسی، فرهنگی، صنفی خویش را همواره و هرروزه، به روز می‌سازد.

در برابر چنین شرایطی طبقه کارگر ایران نیز نمی‌تواند با نهادهای ناکارآ و کهن و تاریخ گذشته‌ی سالهای آغازین ۱۸۰۰ میلادی و دویست سال پیش، به حقوق خود دست یابد. **تجربه اتحادیه همبستگی لهستان در دهه ۱۹۹۰ با ۱۳ میلیون کارگر صنعتی و متشکل زیر رهبری اتحادیه همبستگی، با پشتیبانی سیا و بانک جهانی و پاپ و واتیکان هنوز در برابرمان است.**

### **مبانی سازمان‌یابی طبقه کارگر**

در ایران نیز به‌سان بخشی از قلمرو سرمایه‌ی جهانی، برای خود رهایی، هر نوع سازمان‌یابی طبقاتی کارگران باید بر محور وحدت سه نیروی **سازمانی، ساختاری و دانش مبارزه طبقاتی**، راستا گیرد؛ این سازمان‌یابی است که اگر خواهان پیروزی است باید، محورهای زیر را در منشور داشته باشد و به کارگران آموزش دهد. ره‌یافت خودرهایی پرولتاریای ایران، در شرایط کنونی، همان مبانی و روی‌کرد طبقاتی

---

بر ۶/۹۴ میلیارد دلار آمریکا یعنی ۴/۳۶٪ نسبت به سال ۲۰۰۹ که ۲۵ میلیارد دلار گزارش شده بود، افزایش نشان می‌دهد.

)

[http://en.wikipedia.org/wiki/North\\_American\\_Free\\_Trade\\_Agreement](http://en.wikipedia.org/wiki/North_American_Free_Trade_Agreement)

طبقه کارگر بنا به اصول انترناسیونال نخست و به روز گردانی و کاربرد آزمون‌های تا کنونی طبقه کارگر در این دو سده است.

رئوس مبانی و آموزش‌های تا کنونی مبارزه طبقاتی کارگران را می‌توان این گونه چکیده آورد:

- ۱- این مبارزه به مبارزه سیاسی کشانیده می‌شود.
- ۲- هدف قدرت سیاسی است.
- ۳- سازمان، یک دژ است.
- ۴- محافظت از طبقه کارگر.
- ۵- اراده و نمایندگی طبقه کارگر را به نمایش می‌گذارد.
- ۶- هر ارگان و سازمان صنفی و سیاسی کارگری، یک وسیله است و نه هدف.
- ۷- هر کدام از این ساختارها، از جمله ابزاری‌اند که طبقه کارگر برای هدف عالی خود، یعنی لغو سیستم مزدوری به‌طور کلی، در دست دارد.
- ۸- لغو کارمزدوری، بدون خلع ید بورژوازی از مالکیت بر ابزار تولید و قدرت سیاسی، توهمی بیش نیست.

در کشاکش و تنش دیدگاه‌های گوناگون کارگری و غیرکارگری، راه کار طبقه کارگر با سازمانیابی انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۵، کشف شده بود و در برابر، سرمایه نیز راه کار خود را در پیش روی می‌نهاد. در کنگره دوم بین الملل اول، در سال ۱۸۶۷ به پیش تازی مارکس و انگلس، اصول سازمان‌یابی، قطعنامه شد:

• «رهایی اجتماعی کارگران بدون رهایی سیاسی آنها عملی

نمی‌شود»

• «برقراری آزادی سیاسی به عنوان یک مرحله مقدماتی، مطلقاً ضروری است.» [34]

• رهایی طبقه کارگر، نه به دست نخبه‌گان و یا احزاب، بلکه به دست خود طبقه سازمان یافته و خود آگاه، انجام می‌گیرد.

سال ۱۸۶۵ کارگران اروپا در انترناسیونال اول که یک نهاد کمونیستی حتا سوسیالیستی نبود و از کمونیست‌ها تا پرودونیست‌ها و آنارشیت‌ها و اوئنیست‌ها ووو را در بر می‌گرفت، به اتحاد برآمدند. به این گونه نخستین انترناسیونالسیم کاری به یک پیمان جمعی، انقلابی و تاریخی دست یافت:

۱- تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار یک تضاد آشتی ناپذیر است.

۲- مبارزه طبقاتی پرولتاریا، موازی با زندگی اش به پیش می‌رود.

۳- درگیری و مبارزه، دیگر فردی و در یک رشته تولیدی ویژه نیست، بلکه، پیکار بین طبقات است.

۴- سازمان‌یابی پرولتاریا به صورت یک طبقه، استراتژی طبقه کارگر برای هدف نهایی است.

۵- این روی‌کرد، برای خودرهایی و رهایی جامعه از فلاکت و از خود بیگانگی ضرورتی حیاتی دارد.

---

<sup>34</sup> ویلیام فاستر، تاریخ سه انترناسیونال، ج ۱، ص ۵۶-۵۷ انتشارات سوسیالیسم و آزادی، اکتبر ۱۹۸۲.

- ۶- هدف، برکنار ساختن بورژوازی در حاکمیت سیاسی و اقتصادی برای دستیابی به توانایی هدف بی درنگ سوسیالیستی است.
- ۷ - لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و جایگزینی مالکیت سوسیالیستی هدف طبقه کارگر خودآگاه می‌باشد.

## تجربه بین الملل اول، ۱۸۶۵

با چرخش به سوی مبارزه طبقاتی کارگران، آزمون درخشان بین الملل اول را می‌توان نمونه آورد. سازماندهندگان این همبستگی جهانی و طبقاتی، با کشفی در چرخشگاه تاریخی، جایگزین رهایی بخش و نوینی را بنا نهادند. بیان‌نامه‌های مارکس در آن روزها، از آنجا ضرورت می‌یافت که به پشتوانه‌ی برخی بینش‌های نمایندگانی از اتحادیه‌های کارگری انگلستان در شمار «وستن»‌ها، به جای راه انقلابی مبارزه، به کژ راه‌های روزمرگی کشانیده می‌شد. مارکس در بخش دوم سخنرانی خویش در ۲۷ ژوئن سال ۱۸۶۵ در شورای انجمن بین‌المللی کارگران در لندن این دریافت ارزشمند را به دنیای کار و سرمایه، به‌گونه‌ای روشن و گویا، باز گشود.

این ارگان بین‌المللی، کل طبقه را در بر می‌گرفت، نه بخش، صنف و یا رشته‌ای از صنعت و یا تنها برخی از مراکز کار و یا کارگران عضو.

این «جبهه‌ی» کارگری و فعالین جنبش کارگری و سوسیالیستی، با مبنا قرار دادن خواست‌های اساسی، با سامان‌دهی راه‌کارهای کارساز برای خواست‌های فوری، تکامل جنبش کارگری، و نیز اهداف نهایی طبقه کارگر، یک ضرورت سوسیالیستی بود.

مبنای این ساختار بین‌المللی طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی سراسری در گستره‌ی جهانی است.

## بنیادهای اساسی بیانییه بین الملل اول کارگران، ۱۸۶۵

۱- بین الملل کارگران، یک نوع «جبهه متحد» کارگری بود.

۲- گنجاندن مهمترین خواست‌های کارگران برای اتحاد طبقه کارگر.

۳- تکامل جنبش کارگری را تنظیم کرده بود.

۴- بیانگر خواست‌های فوری کارگران بود و به علاوه و مهمتر از همه، اهداف فرموله شده در مانیفست کمونیست در سال ۱۸۴۸ را در خود داشت.

۵- بر اصل مبارزه طبقاتی به عنوان مبنای اساسی تمام تکامل تاریخ و جنبش‌های سیاسی ضرورت یافت.

۶- با برشمردن تصویری از بینوایی کارگران، نشان می‌دهد که پیشرفت صنعت و تجارت و مستعمره‌های انگلستان، بازارهای تجارت، انباشت‌های بیکران ووو، بهبود و گشایشی در وضعیت طبقه کارگر رخ نداده است.

رفرم خواهی بین الملل، رفرمیسم نبود، استراتژی انقلاب کارگری بر زمینه‌ی خواست‌ها و پرچمی عبور می‌کرد که مانیفست خود را در پیش روی داشت و بر پرچم آن لغو مالکیت خصوصی نقش بسته بود. بین الملل با طرح خواست‌های صنفی و روزمره، برای پرهیز از هر توهمی اعلام داشت که :

«مبارزه برای به دست آوردن امتیازات طبقاتی نیست، مبارزه برای حقوق و وظایف برابر و الغا هرگونه حاکمیت طبقاتی است.»



## بیانیه انترناسیونال کارگران:

الف- با پیشرفت و توسعه‌ی سرمایه‌داری، سرمایه روز به روز متراکم‌تر و انباشته‌تر می‌شود.

ب- به این گونه، شکاف طبقاتی گسترده‌تر و مبارزه طبقاتی نیز شدیدتر می‌گردد.

ج- ده ساعت کار در روز (که در سالهای ۱۸۵۰ یک پیروزی اقتصادی و سیاسی بود) نه تنها به بارآوری کار آسیب نرسانیده بلکه سبب افزایش آن نیز شده است.

د- تولید می‌بایست زیر کنترل و هدایت جامعه قرار گیرد.

ح- تولید اجتماعی باید در پایه اقتصاد سیاسی طبقه کارگر قرار گیرد.

و- با به رسمیت شناسی تعاونی‌های تولید (دلخواه پرودونیست‌ها) که بخش کمی از کارگران را در بر می‌گرفت، ولی بر آنها مبالغه نکرد، پیوستن پرودونیست‌ها را به بین‌الملل سبب شد.

به اینگونه، انترناسیونال اول، کنترل تولید و هدایت توسط جامعه، تولید اجتماعی بر پایه اقتصاد سیاسی طبقه کارگر و به رسمیت شناسی تعاونی‌ها را بنیان‌های راه‌بردی بین‌الملل کارگران اعلام می‌کند.

ز- کار دستمزدی مانند برده‌داری است و جاودانه نمی‌ماند.

به این سان، بیانیه کارگران، کار دستمزدی را برده‌داری و همانند آن، یک مناسبات ناماندگار اعلام می‌کند و کارگران را به همبستگی بین‌المللی فرا می‌خواند:

ت- طبقه کارگر نبایستی خود را در چارچوب تنگ ملی در تنگنا بگذارد؛ باید سیاست خارجی حکومت‌هایشان را پی‌گیر و زیر نظر گیرد. پرولتاریا باید سیاست خارجی و جنبه بین‌المللی و همبستگی با دیگر کارگران را دنبال کند.

در اساسنامه انترناسیونال اول که به وسیله کارل مارکس تنظیم شد، برنامه انترناسیونال کارگری تکرار گردید:

## اساسنامه انترناسیونال اول

- ۱- رهایی طبقه کارگر می بایستی توسط خود کارگران به دست آید.
- ۲- مبارزه برای به دست آوردن امتیازات طبقاتی نیست، مبارزه برای حقوق و وظایف برابر و الغا هرگونه حاکمیت طبقاتی است.
- ۳- رهایی اقتصادی طبقه کارگر، هدف بزرگ و اصلی جامعه طبقاتی است، پس هر جنبش سیاسی می بایست وسیله‌ای باشد در خدمت این هدف بزرگ.
- ۴- شکست و ناکامی‌های جنبش‌های سیاسی نادیده گرفتن این اصل (رهایی اقتصادی طبقه کارگر، هدف بزرگ و اصلی جامعه طبقاتی) است.
- ۵- رهایی کار، موضوعی محلی نیست بلکه بین‌المللی است و برای پیروزی به همراهی عملی و تئوریک پیشرفته‌ترین کشورها وابسته است.
- ۶- طبقه کارگر هر کشوری در نخستین گام، کشور محل زیست خود وی نخستین عرضه مبارزه طبقاتی اوست. یعنی در عرصه داخلی.
- ۷- دومین شرط انترناسیونالیسم، عبارت است از ضرورت تلفیق مبارزه ملی و بین‌المللی - هر یک به‌سان همبسته‌ی دیگری.

هدف نهایی این مبارزه، و هر ساختار صنفی و طبقاتی کارگران، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است.

هدف کمونیسیم، الغا مالکیت خصوصی و پیش از همه مالکیت بورژوازی بر ابزار تولید است.

هدف، دگرگونی اساسی در مناسبات طبقاتی است؛ هر ساختار صنفی و سیاسی پرولتاریا باید این هدف را، به هر شیوه و راه کار، آموزش دهد.

«اتحادیه‌ها اگر همانند مرکز  
مقاومت در برابر تجاوزها و  
ستمگری‌های سرمایه کارکرد  
داشته باشند، نشانه‌ی سودمندی  
خواهند بود، در حالی که به سبب  
استفاده نادرستی که از نیروی  
خویش می‌نمایند، تقریباً بدون  
استفاده و بی‌اثر گردیده‌اند. اغلب  
اتحادیه‌ها هدف خود را از دست  
می‌دهند، زیرا که تنها کار خود را  
به جنگ‌های پارتیزانی [محلّی و  
پراکنده] در برابر پی‌آمدها و آثار  
رژیم کنونی کم دامنه می‌سازند.  
در صورتی که بایستی در همان  
حال، به هدف دگرگونی تمامی  
مناسبات کوشش کنند و نیروی

سازمان یافته‌ی خویش را همانند  
اهرمی برای آزادی همیشگی و  
نهایی طبقه‌ی کارگر و نابودی  
همیشگی و سرانجامی «مناسبات  
مزدوری به کار برند».<sup>[35]</sup>

بیان‌نامه‌ی پیشنهادی مارکس و انگلس که با پیگیری، شکیبایی، تحلیل و برهان همراه بودند، در سخنرانی‌های یک هفته‌ای در انگلستان در جمع نمایندگان کارگران، به عنوان پیمان نامه‌های شورای عمومی بین‌الملل اول در سال ۱۸۶۵ پذیرفته می‌شود.

### دستاوردهای نظری انترناسیونال

در دفتر دو رساله اقتصادی مارکس - کار مزدور، سرمایه، بها، ارزش، سود<sup>[36]</sup> گرد آوری شده اند می توان به بیان زیر دست یافت:

- مباره بین کار و سرمایه در جامعه طبقاتی، جبری و حتمی بوده و نمی‌توان از آن جلوگیری نمود.

---

<sup>35</sup> کارل مارکس، دو رساله اقتصادی - کار مزدی، سرمایه، قیمت و سود، ترجمه میرجواد سید حسینی، نفیسه نمودیان پور، نشر لحظه، تهران، ۱۳۸۴.  
<sup>36</sup> همان پیشین.

- افزایش مزد کارگران و یا کاهش ساعات کار در نتیجه‌ی مبارزات اتحادیه‌ای، به بهای کالاها ربطی نداشته و تنها کمی از سود سرمایه را می‌کاهد.
- اتحادیه‌ها نه تنها نباید از اعتصابات و مبارزات کارگران جلوگیری کنند، بلکه وظیفه‌مندند که به‌هنگام، کارگران را در مبارزه برای خواسته‌های خویش، تشویق و رهبری کنند.
- مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها نباید مانع مبارزه سیاسی کارگران و هدف اصلی آنها که الغاء و واژگونی مناسبات مزدوری و جامعه‌ی سرمایه داری ست گردد.

در پی دست‌یافت به دانش مبارزه طبقاتی پرولتری بود که در سپتامبر ۱۸۷۱ در کنفرانس بین‌الملل اول در لندن اعلام شد که «کنفرانس به تمام اعضای بین‌الملل گوشزد می‌کند که در چگونگی مبارزه طبقه کارگر، فعالیت سیاسی و فعالیت اقتصادی باید به طور جدایی ناپذیر به هم وابسته باشد».

اتحادیه‌ها، سندیکاها و دیگر تشکل‌های سنتی.

با بازنگری به ساختار و تاریخچه اتحادیه‌ها و تشکل‌های سنتی آشکار می‌شود که این نهادها:

- از بالا صورت می‌گیرند- شکل بورکراتیک دارند و ارگان‌های صنفی هستند.
- اشکالی از جامعه مدنی سرمایه‌داری به‌شمار می‌آیند و نه جانشین پویای مناسبات حاکم.

- جزء لازم و مکمل جامعه بورژوازی است و دارای خصلتی رقابتی، مبادله‌ای و در چار چوب سرمایه، در بده بستان‌ها و جان‌زنی‌ها نقش دارد.
- گرایش کارگران به سوی تبادلات انسانی و برابری‌خواهی و سوسیالیستی در آن کنترل، مهار، نفی و فراموش می‌شود.
- کارگران را نه به سان تولید کنندگان واقعی ارزش، بلکه به عنوان کالاهایی زنده و مزدور، متشکل کرده که نیروی کار کالا شده‌ی خود را می‌فروشند، و باید دستمزدی «عادلانه» بستانند.
- روش اتحادیه صنفی، محافظ کاری و رفرم است.
- شکلی از اشکال مبارزه طبقاتی‌اند، اما در چارچوب قانونی که سرمایه‌داری تدوین، تصویب، و آن را پاسداری می‌کنند.
- از آغاز تا کنون، در انگلستان و استرالیا و آمریکا از این چهار چوب فراتر نرفته‌اند.
- در ماهیت بوروکراتیک هستند و گره خورده در دیوان‌سالاری و اداره‌های فاسد. رهبری تشکل، اشرافیتی است از کارگران جدا شده، و یا به زودی پس از تشکیل اتحادیه، تلاش می‌شود از کارگران جدایشان کنند.
- وابسته به سرمایه‌داری بوده و به هیچ روی و در هیچ کجا، جز در برهه‌هایی زودگذر، مستقل نبوده و نیستند.
- در هر برهه، با رکود و رونق بازار، پایین و بالا می‌شوند و سازش می‌کنند و امتیازی می‌گیرند و یا از دست می‌دهند و در هر دم و بازدم، با نبض سرمایه‌داری فروبرده می‌شوند و برمی‌آیند.
- در تند پیچ‌های تاریخی، در کنار سرمایه‌داران می‌ایستند، در بحران‌های اقتصادی و شرایط جنگ، علیه طبقه کارگر دیگر کشورها و علیه تمامی هم‌طبقه‌ای‌های خود، بسیج می‌شوند.

- از انقلاب که هیچ، از اعتصاب اعتراضی بدون اجازه سرمایه وحشت دارد. کارگران بی اجازه سرمایه‌داری به اعتصاب پرداخته را جریمه می‌کند. اعتصابشان را «اعتصاب وحشیانه» می‌خواند.
- کارگران را طبقه‌ای درخود و نه برای خود نگه می‌دارد.
- اتحادیه‌ها، استراتژی رفرم می‌باشند.

### هدف نهایی اتحادیه‌ها

- رفرم در دستگاه استثمار / بالابردن دستمزد، بستن قرار دادهای دستجمعی، قانونی ساختن استثمار و سازش بین اربابان و بردگان است.
- کاهش تضادهای طبقاتی، ناتوان سازی مبارزه طبقاتی و استراتژیک طبقه کارگر.
- تداوم روند جاری و چرخه‌ی مناسبات حاکم با نگاهی به سفره‌ی کارگران.

فشرده آنکه، تشکل‌های سنتی:

یکی از بزرگترین مانع در برابر فراورینی طبقه کارگر جهانی از طبقه در خود، به طبقه برابر خود، تشکل‌های سنتی، و بازدارنده‌ای هستند که طبقه را به مهار گرفته، تا در چنبره‌ی مناسبات، همچنان به چانه زنی و گرفتن و دادن امتیازاتی چند، طبقه کارگر همچنان در کنترل و چرخ سرمایه همواره در گردش باشند.

سندیکاها در گذشته، سنگرهای دفاعی کارگران به شما می‌آمدند:

۱- برای جلوگیری از تعرض بیشتر سرمایه‌داران.

۲- آموزش و پرورش اعضاء برای پیشروی.

این تشکل‌ها، سالهای سال در کشورهای زیر حاکمیت سوسیال دموکراسی در دموکرات‌ترین شرایط، در نقش بازوان حکومت و مناسبات سلطه‌گرانه بورژوازی، وظیفه‌ی تسمه‌نقاله‌ی پیوند کار با سرمایه را به پیش برده‌اند. کارنامه‌ی اتحادیه‌های سراسری این کشورها مانند LO (اتحادیه سراسری) در اسکاندیناوی، و یا هم اکنون DGB در آلمان و CGT در فرانسه با حاکمیت سوسیال دموکرات‌ها، با در بر گرفتن میلیون‌ها کارگر عضو، در کارکرد، پشتوانه حاکمیت سیاسی طبقه حاکمه‌ی سرمایه‌داری به شمار می‌آیند.

در ماه فوریه سال ۲۰۱۲ در فرانسه اتحادیه ت ج ت (CGT) به اعتصاب تن در داد، نزدیک به سه میلیون کارگر در اعتراض به خیابان‌ها آمدند، و دست خالی به خانه بازگردانده شدند، بدون کوچکترین دستاوردی؛ در یونان، اسپانیا، ایتالیا، آمریکا، انگلستان، در پرتغال و آرژانتین و سراسر جهان در این بحران فراگیر و تاریخی سرمایه، این نیروی تاریخ ساز، در انبوه ۹۹ درصدی‌ها پوشانیده می‌شوند؛ در حالیکه توان تسخیر جهان را دارد. در بحران فراگیر سرمایه، کارگران، در چنبره‌ی اتحادیه‌ها و تشکل‌های تثبیت‌گرا، ناامیدانه همه روزه به خیابان‌ها می‌آیند و ناامیدانه‌تر به خانه باز می‌گردند.



## "اتحادیه‌های کارگری، گذشته، اکنون و آینده"

بنیان‌گذاران انترناسیونال، در سندی به کنگره بین‌الملل اول در سپتامبر ۱۸۶۶ زیر عنوان: "اتحادیه‌های کارگری، گذشته، اکنون و آینده"<sup>[37]</sup> بر آن پافشاری دارند که اتحادیه‌ها در شرایط فعلی به مبارزه سیاسی آگاهی یافته و اما وارد نشده است. نقشی فوری در برابر مانورهای سرمایه‌داران دارند؛ اما باید برای آینده در سازماندهی طبقه، پیشگامان این مبارزه باشند. وظیفه فوری گذشته اتحادیه، واکنش‌های فوری برای خواست‌های روزمره و صنفی، سازماندهی طبقه پیشگام مبارزه کل طبقه، راستای آن به سوی رهایی میلیون‌ها انسان از توده‌های سرکوب شده باید باشد. پرودن و باکونین در اشکال آنارشیزم و آنارکو-سندیکالیسم از یکسو با هدف نهایی قرار دادن تعاونی‌ها، به نفی سازمانیابی سیاسی و نفی استقلال طبقاتی کارگران یاری‌رسان بودند. اما، همیشه و در همه جا، مارکس و انگلس در برابر پرودن و باکونین، به موازات پشتیبانی از اتحادیه‌های کارگری، بر خصلت ضد مناسبات حاکم بودن اتحادیه‌ها، پافشاری دارند و حلقه وحدت در اتحادیه را با این اشتراک به رسمیت می‌شناسند. و از همین زاویه است که اتحادیه، آموزشگاه سوسیالیسم نامیده می‌شود:

"کار کرد اتحادیه‌های کارگری در مبارزه علیه طولانی شدن ساعات کار، نزول نرخ دستمزد، و سرانجام، سازمان یافتن کارگران به مثابه‌ی یک طبقه."<sup>[38]</sup>

---

<sup>37</sup> مارکس و انگلس، 1. ت 1: (69-70)، گذشته، حال و آینده اتحادیه‌های کارگری.

<http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1866/ettehadyehe-kargari.pdf>

ترجمه کامران نیری، ویرایش یاشار آذری

<sup>38</sup> مارکس، مزد، بهاء، سود. این دفتر، بر پایه ویرایش اصلی به همانگونه که مارکس به انگلیسی بیان کرده بود، سپس به وسیله الینور مارکس اولین ( Eleanor Marx )

معنا می‌یابد و در تداوم برداشت از این مفهوم، تاکید بر آن است که  
" اتحادیه‌های کارگری به مثابه کانون‌های مقاومت علیه  
تجاوزهای سرمایه به‌خوب عمل می‌کنند، آن‌ها گاهی  
به‌خاطر استفاده‌ی نسنجیده از توان خود، شکست  
می‌خورند؛ زیرا به جای تلاش برای تغییر نظام موجود،  
به جنگ علیه معلول‌ها می‌پردازند [به جنگ پارتیزانی-  
محلی] و از نیروهای سازمان‌یافته‌اشان به عنوان اهرمی  
برای آزاد سازی طبقه کارگر، یعنی الغای نهایی نظام  
دستمزدی استفاده نمی‌کنند."<sup>[39]</sup>

یاد آوری این نکته، ضروری است که در آن دوران، اتحادیه‌ها از دید نیروی سازمانی،  
رادیکالیسم و آگاهی، با هیچ سازمان طبقه کارگر قابل قیاس نبودند. مارکس و انگلس  
در پشتیبانی‌های بی‌دریغ خود از جنبش اتحادیه‌ای هیچگاه و هیچ‌جا از غیر سیاسی  
شدن و بودن اتحادیه‌ها سخن نمی‌گویند. مارکس بر آن است که؛ "اتحادیه‌ها باید  
جنگ علیه تجاوز سرمایه" را پایه‌ای‌ترین اهداف خود بدانند.  
اما اکنون اتحادیه‌ها در سراسر جهان زیر هر پوشش و نامی ماهیت و کارکردی  
ضدکارگری دارند:

---

(Avelin)، ویرایش شده، ترجمه میرجواد سید حسینی و نفیسه نمودیان پور، نشر  
لحظه، تهران، ۱۳۸۴.  
<sup>39</sup> مارکس و انگلس، 1. ت 1: (69-70)، گذشته، حال و آینده اتحادیه‌های کارگری.

[http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1866/e\\_ttehadyehe-kargari.pdf](http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1866/e_ttehadyehe-kargari.pdf)

- ۱- ابدی نمایاندن تولید سرمایه‌داری، وظیفه و هدف تشکل‌های سنتی است.
- ۲- مبارزه طبقاتی در چارچوب اتحادیه‌های سنتی، خلاقیت و پیشروی به سوی افق‌رهایی را از طبقه کارگر می‌گیرد.

به بیان مارکس افزون بر ۱۵۰ سال پیش:

" اتحادیه‌ها، هنوز به طور روشن در جنبش‌های همگانی و پیکارهای سیاسی وارد نشده‌اند، هرچند به تازگی تا حدی به این وظیفه‌ی بزرگ خود آگاه شده‌اند. آینده‌ی اتحادیه‌ها، اتحادیه‌ها جدا از نقش فوری خود در اجرای واکنش علیه مانورهای ماموران سرمایه، باید برای سازماندهی طبقه کارگر و در جهت هدف بزرگ‌رهایی کامل این طبقه یاری کنند. اتحادیه‌ها با معرفی خود به عنوان پیشگامان و بیانگران کل طبقه می‌توانند تمامی کسانی را که هنوز سازمان نیافته‌اند به درون صفوف خود وارد کنند، آن‌ها باید با دقت، منافع کم‌درآمدترین کارگران را، یعنی کارگران کشاورزی و کسانی را که در موقعیت‌های بسیار دشواری قرار گرفته‌اند، پی‌گیری کنند و به توده‌های عظیم کارگری یاد آور شوند که تلاش آن‌ها، خود خواهانه یا محدود نیست، بلکه، راستای آن به سوی رهایی میلیون‌ها نفر از توده‌های سرکوب شده است." [40]

---

<sup>40</sup> همان پیشین.

ترجمه کامران نیری، ویرایش یاشار آذری

سازمان‌یابی سازمان سراسری کارگری- اتحادیه‌های واقعی، جبهه واحد کارگران- ضروری اعلام می‌شوند تا از پیشروترین تا لایه‌های پایینی کارگر را در بر گیرد و به سوی هدف نهایی رهنمون گردد.

اکنون، پس از گذشت نزدیک به یک سده و نیم، با آزمون و خطاهای بسیار، با پیدایش سازمان‌های بسا پرتوان‌تر از اتحادیه‌های آغازین دوران انترناسیونال اول، با پیدایش سازمانیابی‌های شورایی و کمیته‌های کارخانه و تولید و مجمع عمومی، اتحادیه‌های سنتی گذشته، دیگر پاسخگوی آن چشم انداز و وظیفه‌ای که طبقه کارگر به آن می‌نگریست نمی‌باشند.

دوران کیمیایی **تشکل‌های** کارگری سال‌هاست که پایان گرفته، **سازمان‌یابی‌های** نوین، سال‌هاست که ضرورت یافته است.

استراتژی شوراهای، از جمله سازمان‌یابی ضروری و حیاتی مبارزه طبقاتی کارگران، راهبرد وحدت سه نیروی ساختاری، سازمانی و خودآگاهی طبقاتی کارگران را جایگاه می‌دهد.

## شورا

شورا به مفهوم طبقاتی-کارگری آن، با انترناسیونال اول زاده شد. در سراسر تاریخ انترناسیونال اول از ۱۸۶۵ تا ۱۷۷۵، شورای رهبری مخفی (انجمن سری)، سیاست‌های عمومی، نظری و عملی جنبش کارگری را در جهان، سازماندهی می‌کند. سازمان‌دهندگان انترناسیونال کارگری، به پیشسازی مارکس و انگلس توانستند این اندیشه را شعار انترناسیونال سازند که کارگران:

«به جای شعار محافظه کارانه‌ی «مزد عادلانه متناسب با کار خوب!»، آنها باید

بر روی پرچم خود شعار انقلابی «الغاء نظام مزدوری را بنویسند».

در پی چنین پیش زمینه و آموزش‌هایی است که، شوراها در تراز خودحکومتی کمون پاریس، برای نخستین بار در تاریخ جنبش طبقاتی استثمار شونده‌گان، قدرت سیاسی را به دست آورد. انترناسیونالیسم کارگری در این آزمون شکوهمند تاریخی، بر جسته ترین این تجربه است.

کمونیسم اعلام می‌کند و اراده‌ای آن دارد تا:

«با تمام فرآورده‌های طبیعی آن، زمین از آن تمامی جهانیان» باشد.

این ایده‌ی شکوهمند انسانی، تنها می‌تواند با خودآگاهی طبقه کارگر سازمان‌یافته، متحقق شود. در سپتامبر ۱۸۴۴، نخستین ساختار طبقاتی گروهی از کارگران سازمان یافته در انجمن «دمکرات‌های برادری» در انگلستان که مارکس و انگلس با آنان پیوند داشتند، اعلام شد. این گروه، پیشاهنگ بین‌الملل اول سال ۱۸۶۵ بود. در سال ۱۸۶۰ بود که «شورای اتحادیه‌های لندن» در انگلستان اعلام موجودیت کرد تا نهادی باشد برای انترناسیونالیسم پرولتری.

طبقه کارگر در اروپا، برده‌داری در آمریکا و پایان استعمار در آن قاره را باری بخشید. این همبستگی و نقش رهایی‌بخش طبقه کارگر و انترناسیونالیسم اول به رهبری مارکس و انگلس را به‌فراموشی سپرده‌اند. امروزه کمتر کسی را می‌توان یافت که به این ایفای تاریخی و رهایی بخش پرولتاریا یادی داشته باشد. هور (Hoar) سناتور ایالات ماساچوست آمریکا در سال ۱۸۷۹ در پارلمان اعلام کرد که «غرش خشم کارگران لانکشاير (انگلستان) بود که مانع شد دولت بریتانیا علیه ایالات متحده در دوران جنگ داخلی (به سود برده‌داران) وارد جنگ شود.»<sup>[41]</sup>

«خطابیه» انترناسیونال اول، در ادامه، براین اصل همبستگی جهانی پافشاری کرد:

---

<sup>41</sup> ک. مارکس و ف انگلس، بیانیه انترناسیونال اول، به نقل از ویلیام فاستر، تاریخ سه انترناسیونال، ج ۱، ص ۷۶ انتشارات سوسیالیسم و آزادی، اکتبر ۱۹۸۲. (داخل پراتنز از نگارنده این کتاب).

«اگر رهایی توده‌های طبقه‌ی کارگر، مستلزم اتحاد برادرانه‌ی آنهاست، چطور می‌توانند با یک سیاست خارجی مبتنی بر نقشه‌های جنایتکارانه، که تعصبات ملی را مورد سوء استفاده قرار می‌دهد، و در جنگ‌های غارتگرانه خون و گنج مردم را بر باد می‌دهد، این مأموریت بزرگ را به انجام رسانند؟»

بیانیه انترناسیونال، به کارگران انگلستان به سبب جلوگیری از آنکه اروپای غربی به سود برده‌داران در جنگ داخلی آمریکا شرکت کنند، تبریک گفت. .  
بیان‌نامه، بر این اصل پای فشرد:

«رهای کارگران، نه یک مسئله محلی یا ملی، بلکه یک مسئله اجتماعی [بین‌المللی] است، که تمام کشورهای دارای جامعه مدرن را در بر می‌گیرد، و حل آن بستگی به اتحاد عملی و تئوریک پیشرفته‌ترین کشورها دارد...»<sup>[42]</sup>

شورای کارگران، در پیوند با حزب انقلابی بلشویک، در سال ۱۹۰۵ در سنت پترزبورگ و مسکو و در باکو سازمان یافت. بنا به دیدگاه لنین در آن برهه، شوراها دستگاه دولتی نوینی هستند که:  
«نیروهای مسلح کارگران و دهقانان را فراهم می‌آورند و این نیرو، بر خلاف ارتش منظم، جدا از مردم نیست، بلکه به گونه‌ای بسیار تنگاتنگ با مردم پیوند دارد...»

---

<sup>42</sup> ک. مارکس و ف انگلس، بیانیه انترناسیونال اول، به نقل از ویلیام فاستر، تاریخ سه انترناسیونال، ج ۱، ص ۵۶ انتشارات سوسیالیسم و آزادی، اکتبر ۱۹۸۲.

در روسیه، شوراهای پیش از کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌ها به وجود آمدند و در سال ۱۹۰۵ به ویژه شوراهای انقلابی در پتروگراد، پایه‌های قدرت کارگری را بنا نهادند. در غرب، شوراهای در گلاسو، برلین و تورین در برابر رفرمیسم اتحادیه‌ها و سندیکای سنتی ضرورت یافتند.<sup>43</sup>

تروتسکی به عنوان یکی از فعالین آن نوشت:

«شورا، کارگر را سازمان داد، اعتصاب‌ها و تظاهرات سیاسی را رهبری کرد، کارگران را مسلح، و مردم را در برابر کشتار دستجمعی محافظت کرد.»

شورا در کارخانه و مراکز کار تشکیل می‌شود، دامنه‌ی قدرتش به سادگی حکومت کارگران در کشتزار کار را پرورش می‌دهد.

شوراهای ساختارهایی واکنشی و زودگذری نیستند که پس از هر برآمد و یا سرکوبی، فراز و فرود یابند و ناپدید شوند. بسا که در یک برآمد کارگری، ساختار یابند، و اما با سرکوب و یورش، به سان آزمونی دیالکتیکی، بر بستر جامعه و مبارزه طبقاتی، مادیت یافته و نهادیه می‌شوند. همانگونه که از شوراهای بیکاران و قیام کارگران در پتروگراد و مسکو، شوراهای کارگران، برزگران تهی دست، ملوانان، سربازان و محلات در سال ۱۹۱۷ در روسیه، رهبری سرنگونی تزاریسم و حکومت موقت کرنسکی و پیروزی انقلاب کارگری را در پرچمدار بودند.

---

<sup>43</sup>دانی گلکشتین (Donny Gluckstein)، شوراهای در غرب ۲-۱۹۱۵، ترجمه

علیرضا ثقفی نشر آزاد مهر، تهران ۱۳۸۷.



## شوراها در روسیه

مروری بر نقش و کارکرد شوراهای کارگری در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه برای کارگران تن ناسپار به اسارت خویش، می‌تواند آزمون و دانش مبارزاتی به‌شمار آید: نخستین شورای کارگری در روسیه، در روز ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵ از دل اعتصاب کارگران چاپ در مسکو، فرا رویید. در پی آن، در دیگر شهرها (از جمله پترزبورگ) سازمانیابی و اعلام شوراهای کارگری به عنوان ضرورت پاسخ‌گویی به ساختارهای چاره‌ساز مبارزه طبقاتی، شکل گرفتند. شوراهای کارگری، هرچند عمری کوتاه داشتند و در زاد روز ۵۰ روزگی خود، به وسیله حکومت تزاری سرکوب و ممنوعه شدند، اما بار دیگر در سال ۱۹۱۷ زندگی و شوری دوباره یافتند. آن **پنجاه روز**، و همان شورای کارگری پترزبورگ، برای مراکز کارگری در سراسر روسیه الگویی درخشان گردید.

در گفتگوهای پر تب و تاب و شورناک روزهای انقلاب ۱۹۱۷ در خارکوف یکی از نمایندگان «مجتمع عمومی الکتریسیته» ماهیت اتحادیه‌ها را این‌گونه بیان نمود: «کشتی اتحادیه‌ها در سراسر دنیا شکسته است، آنجا نیز که هنوز وجود دارند، ما را فقط از مبارزه باز می‌دارند. اگر اتحادیه‌ها بخواهند کمیته های کارخانه را به اطاعت از خود بکشانند، ما می‌گوئیم: دست‌تان کوتاه، ما راه شما را نمی‌رویم. مبارزه با سرمایه باید تا پایان کار پیش برده شود.»<sup>44</sup>

---

44 به نقل از پانکراتوا. آنا میخائیلونا پانکراتوا در سال ۱۹۱۹، در زمان دانشجویی به حزب بلشویک پیوست و به عنوان استاد علوم اجتماعی در دانشگاه مسکو کتاب‌هایی پر ارزشی در باره‌ی تاریخ جنبش کارگری نوشت. در سال ۱۹۵۲ به عضویت کمیته مرکزی حزب در آمد و در سال ۱۹۵۷ در گذشت. برخی از کتاب‌های پانکراتوا در

## سرشت شورا

شوراها مانع از رشد دیوان سالاری سیاست بازان و سیاستمداران حرفه‌ای هستند. شوراهای کارگران، در دست‌یابی طبقه‌کارگر به قدرت سیاسی هر سه قوه مجریه، قانونگذاری و قضاییه را یکجا، به شیوه نوین و غیر بوروکراتیک، با خود دارند. سازمان رزمنده طبقه، سازمانی برای چالش در میدان مبارزه طبقاتی به شمار می‌آیند.

درختان شورا در جنگل طبقه کارگر، رویش دارد، باید آن‌ها در یافت و کشف کرد. شورا، به حضور کسی پیش‌کش و تقدیم نمی‌شود، در پیوند عنصرآگاه و مداخله‌گر در جنبش طبقاتی و با نیروی خلاق، شوراها کشف می‌شوند. با ترکیب نیروی آگاهی طبقه متمرکز در شوراها و نیروی مادی، پیروزی نهایی و ضمانت این پیروزی در گرو مسلح بودن طبقه کارگر است. نیروی مادی را باید با نیروی مادی پاسخ گفت. این سخن درخشان مارکس را باید بر درفش رزم طبقه کارگر نقش گردد.

به دید آنتونیو گرامشی:

«اتحادیه‌ها، همه انواع سازمان‌های ویژه کارگری به دوره تاریخ تسلط سرمایه‌داری تعلق دارند ... در این دوره اگر افراد ارزشمندند فقط تا محدوده‌ای است که مالک کالاهایشان هستند و با دارائی‌های خود تجارت می‌کنند. کارگران هم تاجر شده‌اند؛

---

باره‌ی تاریخ جنبش کارگری از جمله به نام‌ترین بررسی‌های وی «شوراهای کارخانه در روسیه: مبارزه بر سر کارخانه‌ی سوسیالیستی» دچار سانسور استالینی گردید. کتاب نامبرده، در سال ۱۹۲۳ در مسکو به چاپ رسید، اما به لیست کتابهای ممنوعه پیوست و در زمان استالین در هیچ کدام از کشورهای بلوک شرق و نیز روسیه، اجازه چاپ دوباره نیافت.

تاجر تنها دارائی شان یعنی نیروی کارشان ... آن‌ها این دستگاه عریض و طویل را برای تمرکز زندگی کارگران ایجاد کرده اند. آن‌ها قیمت‌ها و زمان کار را برقرار کرده اند. آن‌ها به بازار نظم داده اند. اتحادیه کارگری ضرورتاً یک منش رقابتی دارد نه کمونیستی و نمی‌تواند دستگاهی برای نوسازی بنیادی جامعه باشد.»<sup>45</sup>

از این روی:

« یک کاست واقعی از مأموران اتحادیه‌ها و روزنامه نگاران با روان‌شناسی گروهی خاص خود و کاملاً بیگانه با مال کارگران ایجاد شده است.»<sup>46</sup>

این دستاوردی تاریخی بود که از جنبش شورایی کارگران ایتالیا در سال ۱۹۱۹، به ویژه آزمون شوراهای کارخانه **تورین**، گرامشی را به‌سان رهبر این جنبش در تورین به شایستگی رسانید. گرامشی، بوروکراسی اتحادیه را به‌سان یک خرابکاری فعال در مبارزه طبقه کارگر اعلام کرد:

”اتحادیه رسمی، قانونیت صنعتی را بعنوان وضعیت ابدی موضوعات می‌بیند و مستمراً از همان جنبه‌هایی دفاع می‌کند که مالک دفاعی می‌کند.“<sup>47</sup>

---

<sup>45</sup> **آنتونیو گرامشی، Antonio Gramsci**، منتخب آثار سیاسی گرامشی 20-1910، صفحه 99 **ترجمه** فریده ثابتی، چاپ دوم: سپتامبر 1986، انتشارات حزب کارگران سوسیالیست.

این رساله براساس دو مقاله اصلی منتشرشده توسط ژورنال بین‌الملل سوسیالیسم در ماه مه 1977 تهیه شده است. <http://www.simayesocialism.com/?p=1698>

<sup>46</sup> همان 20، 41-1910، صفحه 105.

در برابر شوراهای تورین، اتحادیه در کنار فاشیسم در راه، در ۱۹۲۰ به خیانت آشکار جلوه‌گر شد. گرامشی آگاهانه این نقش ضد کارگری رهبری اتحادیه‌های کارگری را از پیش با دفاع و برگزیدن شوراها، هشدار داده بود.

با چنین رویکرد است که گرامشی اعلام کرد:

**«شورا...الگوی دولت پرولتری است و تمامی مسایل ذاتی سازمان دولت پرولتری ذاتی سازمان شورا نیز هست.»**

مهمترین سبب شکست جنبش شورایی در ایتالیا سال ۱۹۱۹، «حرب سوسیالیست» ایتالیا و «فدراسیون اتحادیه‌های ایتالیا بود. این ارگان با نفوذ در طبقه کارگر، از گسترش و پایه‌گیری شوراها جلوگیری کردند و کارگران را پیرامون خواست‌های روزمره، سرگرم و زمین‌گیر ساختند؛ پشتیبانی اکثریت عضیم کارگران از کارگران شورایی را سد کردند و شوراها را بی‌پشتوانه به خون نشاندند.

پرولتاریا در این پیکار آنتاگونیستی باید که نیروهای مولده و مناسبات حاکم را از خود بیگانگی و خود ویرانگری جامعه و انسان به سازندگی و خود آیی بچرخاند. این فرارویی، بدون انقلاب کارگری، ناشدنی است.

شورا، در سرشت خود، نهادی طبقاتی و خودگردان است. سازماندهی نهادهای خود گردان انقلابی (شوراها) زائیده قیام و یا شرایط انقلابی نیست، بلکه در دوره جنبش تدافعی و رکود مبارزات کارگری نیز، از همان آغاز سازمان‌یابی نخستین هسته‌های

---

<sup>47</sup> همان ۴۱ و ۲۰- ۱۹۱۰، صفحه ۲۶۸.

**سوسیالیستی کار**، در چالش‌های جنبش طبقاتی کارگران سوخت و ساز داشته و تا فرارویی به سوسیالیسم گسترش می‌یابد. شوراها و نهادهای شورایی و کمیته‌های کار، برای سازماندهی نیروی رزمنده‌ی آنی همانگونه که لنین به تجربه نوشت، کافی نیستند. بلکه برای سازماندهی خیزش عمومی در «ملموس‌ترین» مسایل ضرورت می‌آیند و پاسخگوی یک نیاز حیاتی می‌باشند.

شوراها، هم سازمانده اعتصاب‌ها و هم در روند فرارویی خویش، ارگان خودگردانی مولدین در اقتصاد و سیاست و یگانه سازی این دو به شمار می‌آیند.

تشکل سندیکا با ساختار و قوانین‌اش، درون چارچوب حقوقی و قانونی سرمایه کارکرد داشته و در مقابل دستگاه دولتی، توان فرا رفتن از تعهدات خود را ندارد. اتحادیه می‌کوشد، اختلافاتی که ریشه در تضاد طبقاتی دارد را از راه «حقوقی» و قانون حاکم حکومت سرمایه‌داران حل و فصل کند. ساختار سندیکایی، ابزار دفاع در برابر سرمایه‌داری است و بنابراین ساختار و مطالباتش نیز در همان چارچوب قرار می‌گیرد، همخوانی و همپوشانی می‌یابد، و شرایطی را پذیرا گشته و حرکت می‌کند که بورژوازی برای آن به صورت مواد قانونی، مقرر داشته است. در چنین میدان و شرایطی، فضای چندانی برای اندیشه و دانشی که آزادی طبقه کارگر را هموار سازد و رهنمون گردد، باقی نمی‌ماند.

## **دو راه‌کار - تثبیت‌گرا و دگرگون‌خواه**

شوراهای کارگری وحدت طبقه کارگر را ممکن می‌سازند و بر خلاف سندیکا، که در بهترین حالت، در برهه‌ای سبب کاهش شدت استثمار می‌شود، شوراها به سوی نابودی بهره‌کشی، نشانه می‌روند. اتحادیه‌ها، تولید را تمام و کمال به بورژوازی وا می‌گذارند، در حالیکه شوراهای کارگری، در جهت واگذاری اشتراکی تمامی تولید به

جامعه، روی کرد دارند. طبقه کارگر با شوراهای کارگری (مخفی یا نیمه مخفی و علنی، در اشکال مختلف) در همان آغاز سازمانیابی، نخستین سلول‌های سازای خویش، برای کسب امتیازهای اقتصادی- رفاهی و فوری با کارفرما روبروی می‌شود، و دولت مستبد سرمایه را در برابر خود می‌یابد و با کسب امتیازهای اقتصادی- سیاسی، گذرگاه خودرهایی کارگران را هموار می‌سازد.

### گزینه‌ی شورایی

شوراهای خودگردانی نوین‌ترین جایگزین کارآیی به شمار می‌آیند که به جای کلیه اشکال صنفی حکومتی کهن تا کنونی، گزینه می‌شوند. با این شیوه جایگزین، انسان کارگر، می‌آموزد تا سرنوشت خویش را خود تعیین کند. اینگونه است که سازمان‌یابی اجتماعی تولید ممکن می‌شود. ویژگی بارز این شیوه‌ی خودگردانی، سامان‌دهی تولید به دست خود تولید کنندگان است. سازماندهی تولید مشترک به وسیله شوراهای کارگری، پیشبرد سیاست و اقتصاد و وحدت بین این دو، به این روند تکاپو می‌یابد. سازماندهی اجتماعی تولید، در فرایند شورایی، ضرورت خود را از برآوری نیازهای اجتماعی جامعه و نه رقابت مراکز خصوصی و انگیزه رقابت و سودافزایی می‌گیرد. آنچه که به زندگی، آسایش و ارزش انسانی، پیوند دارد ارزش و اتیک کارگران است و نه چیز دیگری.

سیاست‌ها، شفاف و روشن‌اند نه زیر هاله‌ای از پیمان‌ها و گفتگوهای سری و راز گونه و موهومات.

طبقه کارگر، بر عکس مناسبات کهن، روشن و هم اراده و نه همچون گروه‌های پراکنده و اتم‌وار در یک طبقه‌ی درخود، به طبقه‌ای برای خود فرا می‌روید.

سازماندهی شورایی خودگردانی اقتصادی سیاسی کارگران خود- آگاه را که نوین‌ترین جایگزین تمامی اشکال ساختارهای سنتی کارگری است را به عنوان یگانه راه رهایی از ستم طبقاتی پیش روی می‌گذارد.

**مرگ سرمایه، میلاد انسان است، جز این راه، همه راه‌ها بی راهه.** سازماندهی شورایی که نخستین آزمون تاریخی خود را در کمون پاریس به نمایش گذاشت و دوباره زایش خود را در انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیه به رهبری حزب بلشویک آزمون کرد، در سال‌های ۱۹۲۰ به بعد در بلشویسم روسی و کمینترن مجال انکشاف نیافت و از میدان مبارزه طبقاتی گارگران دور و سرکوب شد.

با شکست تاریخی تمامی اشکال سوسیال دموکراتیک نوع روسی و اروپایی آن باید در جنبش شورایی نوین، خود رهایی خویش را سامان دهد. با این شیوه است که طبقه کارگر، سرنوشت خویش را خود تعیین نموده و سازماندهی تولید و توزیع را تنظیم و برنامه‌ریزی به برای برآوری نیازهای جامعه را به عهده می‌گیرد. ویژگی برجسته این شیوه، افق برقراری خود گردانی تنظیم و برنامه ریزی امور تولید به دست خود تولید کنندگان است. در این ساختار، سازماندهی تولید با شوراهای کارگری و از پائین صورت می‌گیرد و تمامی حکومت شوندگان، در کمون‌های اجتماعی خویش، در سرنوشت جامعه شریک و همیار می‌گردند. پیشبرد سیاست، اقتصاد، آموزش، آسایش و بنیاد دنیایی نو و شایسته‌ی انسان، به دست خود آنان که در شوراها سازمان یافته‌اند، تنها، در وحدت سیاست و اقتصاد سوسیالیستی شدنی است. سازماندهی اجتماعی تولید با انگیزه این ضرورت که برآوردن نیازهای اجتماعی اصل است و نه رقابت بین نهادها و مراکز اقتصادی و مالکیت‌های فردی و دولتی و جناح‌های حکومتی. آنچه که به زندگی و ارزش‌های انسانی معنا می‌بخشد، دارای ارزش و انگیزه شورا و شورائیان با

این پرنسپ‌های زندگی ساز و انسان ساز پیوند دارد و ارزش و اساس به شمار می‌آید و نه منافع این باند و آن مافیای قدرت و سیاست.

### پویش شورا

در ساختار نوین شوراهای کارگری، سیاست‌ها، شفاف، بیان و پیش برده می‌شوند و نه زیر گفتگوها و پیمان‌های سری و بین نخبه‌گانی که با درصدی از رانت و رشوه و امتیاز، به سازش و خرید و فروش کشانیده می‌شوند. دستگاه‌های سیاسی با این شیوه در پیوندی زنده با هم و نه جدا از یکدیگر و یا منفرد و پراکنده عمل می‌کنند. با این راه‌کار، تحمیل سیاست و اراده‌ی شیوه تولید و توزیع طبقه استثمارگر که انگیزه‌ای جز سود و چپاول ندارد برکنار و این طبقه، در تصمیمات اقتصادی و سیاسی راهی نمی‌یابد. سیاست کهنه شده که اقتصاد آن برکنار می‌شود و در سیستم اجتماعی راهی نمی‌یابد با حاکمیت اراده‌ی جمعی و طبقاتی تولید کنندگان - و نه مالکین خصوصی بر ابزار تولید - سیاست و اقتصاد نوین رفع و نفی می‌شود.

شوراها، نافی خصلت مرکزگرایی و یا هرمی (هیرارشیک) قدرت هستند و توانمندی و خرد جمعی را نمایندگی می‌کنند.

شوراها به وسیله‌ی توده‌های تولید کننده و گروه‌های اجتماعی که منافع و اراده مشترکی دارند سازمان یافته و کنترل و رهبری می‌گردند.

شوراها با نفی سرشت حکومت، به معنای خاص کلمه، در ساختار خویش، بازتولید حکومت به معنای خاص کلمه را نمی‌پیمایند. ناکحومتی، تنها در سرشت و ساختار شورا است. از این روی، برخلاف حکومت‌های نوع بلوک شرق در سرمایه‌داری دولتی، باز تولید وضع موجود را که پی‌آمدی جز وضع و روزگار امروزین کارگران این کشورها ندارد، در برنامه ندارند.



سازماندهی شورایی، خودگردانی اقتصادی- سیاسی کارگران خود آگاه، نوین‌ترین جایگزین انواع تشکلهای سنتی کارگری است. ساختاریابی شورایی طبقه کارگر، به‌سان یگانه راه‌هایی از ستم طبقاتی پیشنهاد می‌کند.

دینامیسم تاریخ در جامعه سرمایه‌داری، در گرو سازمانیابی و خود آگاهی طبقاتی کارگران است. این استراتژی، نیز به نوبه خود مشروط به درک ضرورت و کشف راه‌کارهای موجود در درون خود طبقه کارگر است. مفهوم دانش برای کارگران، معنایی جز دانش مبارزه طبقاتی نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا که فروش نیروی کار و خود بیگانگی ناشی از محدودیت‌ها و بازدارنده‌های به ویژه پلیسی و امنیتی که برای کارگران ایجاد می‌شود سبب می‌گردند که آنها به سختی بتوانند به این دانش دست یافته و خود، خویشان را به گونه‌ای سوسیالیستی سازمان دهند. این دانش، در این برهه، از اتحادیه و سندیکا بر نمی‌خیزد، بلکه تنها با سازمانیابی هسته‌های سوسیالیستی کار است که بازآفرینان دانش مبارزه طبقاتی و گسترش دهندگان آن به آزمون می‌گذارند. حتی در دمکراسی بورژوایی، طبقه کارگر را به دسیسه‌ها و تله‌های سرگرمی و تخیلهای گوناگون از فراگیری دانش مبارزه طبقاتی خویش، باز می‌دارند. کارگران در شورا، شبکه‌های سراسری و مجامع عمومی کارگری را با شیوه‌های خود کشف کرده، آموخته و می‌گسترانند. جایگزین کارگری دارای این ویژگی است که در روند نفی قدرت تثبیت‌گرای سرمایه، گسترده‌ترین پیوندهای انسانی از میان حکومت شوندگان را در تبادل‌های خردمندانه و فرارونده به خودگردانی جامعه می‌گستراند. همانگونه که سلطنت، سلطه‌گرایی را در ماهیت دارد، سلطه‌ی سرمایه بر کار، سلطنت استبدادی سرمایه‌دار بر کارگران را خودکامه فرمان می‌دهد. تنها با خلع مالکیت، از

سلب مالکیت کنندگان است که انحلال ماهیت استبدادی سلطه‌گری امکان پذیر می‌گردد.

مارکس در نامه‌ای به ویدمیر یادآور می‌شود:

« ... نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها، هیچ کدام از خدمات من نیست... کار تازه‌ای که من کرده‌ام اثبات نکات زیرین است:

- ۱- اینکه وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است؛
- ۲- اینکه این مبارزه طبقاتی ضرورتاً کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌سازد؛
- ۳- اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقات و به سوی جامعه بدون طبقات...»<sup>[48]</sup>

این اصول، در سازمان‌یابی ساختار شورائی، با شرکت مستقیم و خود-گردان توده‌ها عینیت می‌یابد، و در جهت دگرگونی انقلابی خویش، تا تحقق عینی خواست‌های فراگیر و انسانی و اجتماعی پرولتاریا تداوم می‌یابد.

«سلطه و کنترل پرولتاریا از طریق قدرت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی شوراها، بر اقتصاد و تولید، همانند هر هژمونی دیگری بر اقتصاد، نوعی دیکتاتوری است. اما این اعمال هژمونی، گونه‌ای از دیکتاتوری است که بر اراده‌ی آگاه اکثریت اهالی استوار است؛ یعنی نقطه‌ی مقابل آن استبدادی قرار می‌گیرد که برخلاف اراده‌ی اکثریت و

---

<sup>48</sup>مارکس، نامه به ویدمیر به چاپ رسیده در مجله نئوزایت، بنا به نوشته مرینگ.

تنها به وسیله اقلیت صاحب وسائل تولید اعمال می شود. به بیان گویاتر ضرورتی است برای برقراری يك حق بنیادین؛ ضرورتی برای سازگاری، بقا و تغییر.<sup>[49]</sup>

### مفهوم شورا:

برخلاف بسیاری از چپ‌ها که فقط شعار شورا تکرار می کنند، بی آنکه محتوای حقیقی آنرا بپذیرند، تبیین انقلابی از شورا، آنگونه ساختاری است که طبقه کارگر و لایه‌های گوناگون زحمتکشان را دربرگرفته، نمایندگی نموده و در تبدلات انقلابی ارگان سیاسی - اقتصادی - اجتماعی طبقه کارگر رهبری داشته باشد. این سازمان شورائی، مؤسسه خودگردان، مجمع ملی مولدین، کمون ویا هر عنوان دیگری که بیانگر مضمون تاریخی - اجتماعی آن باشد؛ قدرت سازمان یافته مدیریت همه جانبه‌ی جامعه را به نمایندگی از سوی برگمارندگان (یعنی همه‌ی آنهایی که به گونه‌ای در تولید اجتماعی شرکت دارند) در دست دارد. برگمارندگانی که به طور مداوم بر کارکرد، برنامه‌ها و تبدلات آن نظارت می کنند؛ از آن گزارش می گیرند؛ گزارش‌ها را به گونه‌ای انتقادی با آنچه که می بایست انجام شود، مقایسه می کنند؛ و بنا به تشخیص خویش و ضرورت‌های اجتماعی هرآینه نمایندگان را برکنار ویا بر می گزینند.

شورا نه تنها به یکباره و ابتدا به ساکن، برفراز سر کارگران و زحمتکشان تشکیل نمی شود و از هیچ سازمان و حزبی نیز دستور تشکیل و کارکرد نمی گیرد؛ بلکه در درون مبارزات کارگران و در پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی سازمان می یابد و خود - رهائی و خودگردانی تولیدکنندگان را در پیوستاری پویا، از کوچکترین سلول‌های کارگری -

---

<sup>49</sup> انگلس، مسئله مسکن. مترجم، مهدی خانبابا تهرانی، نشر پژواک اندیشه، تهران، ۱۳۵۸.

سوسیالیستی تا اندام‌واره‌ها و ساختار گسترش افقی - سرتاسری طبقه‌کارگر، تهی‌دستان شهر و روستا و دیگر تولیدکنندگان را به تجربه و آزمون می‌گذارد.

شورا گزینه کارگران انقلابی در برابر آلترناتیو مجلس مؤسسان است. مجلس مؤسسان سرمایه‌داران که به تجدید حیات دولت یاری می‌رساند؛ برای تدارک و تداوم آن برپا می‌گردد؛ و در تثبیت و ماندگاری پایه‌های قدرت بورژوازی می‌کوشد. پارلمان مؤسسه حکومت سرمایه‌داری است و کارگرانی که پیوسته بازتولید می‌شوند را پشت‌سر دارد؛ درحالی‌که شورای سیاسی قدرت تولیدکنندگان، پرولتاریائی را در پیشروی دارد که در خودآگاهی خویش به‌نفی بازتولید خود، طبقه و حکومت رسیده است. سازمان کمونی کاربردی جز زوال دولت و آزادی‌کار ندارد. تکامل طبقه‌کارگر، فرارویی پرولتاریایی است که از جمله طبقه‌کارگر، هرشکلی از دولت، قدرت سیاسی و تضاد طبقاتی و وجود طبقات و تمامی امتیازات طبقاتی را از بین می‌برد.

سازمان‌یابی شورا در جامعه کمونی ایران می‌تواند از يك هسته‌ی کارگری - سوسیالیستی، کمیته مخفی اعتصاب و حتی رهبری موقت اعتصاب کارگری آغاز گردد؛ و در شرایط مناسب و دلخواه، در مدت زمانی کوتاه، با به‌هم پیوستگی این سلول‌ها به‌ارگان نمایندگی سیاسی کارگران و چه بسا مرکز جنبش انقلابی پرولتاریائی تبدیل گردد. برخلاف حزب کمونیست که سازمانی است در برگرفته بخشی از کارگران پیشرو و ضروری مبارزه طبقاتی، و فعال در میان کارگران؛ شوراهای سازمان‌های مستقل پرولتاریا و فرارویدده از درون طبقه می‌باشند.

شورا در بطن جنبش کارگری رشد و تکامل می‌یابد؛ و در این پویا به‌یک ارگان سراسری و مبارزاتی و سیاسی پرولتاریا تبدیل می‌گردد. هسته‌های کارگری - سوسیالیستی سلول‌های نخستین شوراهای هستند. شوراهای همانند قلب با دو شبکه‌ی سرخ‌رگ و سیاه‌رگ خود که به‌موازات هم با ریتمی پیوسته و موزون به‌تمامی

سلول‌ها، پیام‌زدگی و نبض و نظم می‌بخشند، دارای دو ویژگی و دو وظیفه‌ی همراستا هستند؛ از یک سو ارگان‌هایی‌اند خودگردان، مستقل و نمایندگی منافع عمومی و تمامی خواست‌های روزمره تا هدف نهایی کارگران را به‌عهده دارند؛ و از سوی دیگر، ارگان‌های آگاه‌مندِ مبارزاتِ سیاسی کارگران به‌شمار می‌آیند.

سازمانیابی شوراهای در پروسه‌ی شکل و گسترش سراسری خویش‌سرنگونی بورژوازی و خودآگاهی نوعی - انسانی را شعار عملی خود قرار می‌دهد و به‌سان ارگان خودگردان و نهاد مبارزاتی طبقه‌کارگر، در همه‌ی ابعاد قدرت و ویژگی می‌یابد. این شوراهای (نه همانند شوراهای روسیه در سال‌های ۱۹۰۵ که پروژه‌ای با شعار مجلس مؤسسان و جمهوری دموکراتیک بودند و دست‌یابی به‌قدرت سیاسی را در برنامه نداشتند) در گسترش سراسری خویش‌به‌سان ارگان‌های قانون‌گذار، اجرائیه و قضائیه عمل می‌کنند.

شوراهای از همان اولین هسته‌ی کارگری - سوسیالیستی خود که در انکشاف و تکامل مبارزات خودانگیخته‌ی کارگری نهادینگی را می‌آغازد، ارگانی است آموزشی برای نفی مناسبات حاکم. شوراهای ارگانی است برای سازمانیابی کارگران مزدبهر و خودبیگانه، به‌پرولتاریای خردمند و خودآگاه که خود-گردانی و خودمدیریتی مولدین را مد نظر قرار می‌دهد، اما اینچنین ارگانی درعین حال سازمانی است که فراروئی مداومش در سامان‌یابی انقلاب به‌سوی یک جامعه‌ی کمونیستی متحقق می‌شود. بنابراین شورا برخلاف دیدگاه‌های سنتی و تاکنونی که حزب را به‌سان ناظر و سازمانده خود برفراز سرِ خویش دارد؛ حزب کمونیست کارگران را - نه به‌معنای سنتی و تاکنونی‌اش - در بسترِ تکامل خود گسترش و پرورش می‌دهد.

## حزب و شورا:

اینکه شوراها در انقلاب نقش پیشتاز خواهند داشت یا حزب، پرسش تازه‌ای نیست. پیشینه‌ی این پرسش، دست‌کم به‌ماه‌های پیش‌از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه باز می‌گردد. در آن دوران، دو برداشت منشویکی و بلشویکی بیش از همه خودنمایی می‌کردند. با پرهیز و تجربه‌گیری از دو برداشت تاریخی مختلف از نقش شوراها، بیان چکیده مفهوم شورا را می‌توان به‌گونه زیر فرموله نمود:

شورا؛ ارگان قیام، رهبری انقلاب و سازماندهی سازمان‌ها و نهادهای خودگردان شناخته می‌شود.

با چنین تبیینی است که از یکسو به‌بیراهه‌ی نفی‌گرایانه‌ی دو بینش منشویکی و آنچه که پس از پیروزی انقلاب کارگری در عمل حاکمیت یافت، کشیده نشده و از سوی دیگر برای نخستین‌بار در تاریخ جنبش سوسیالیستی ایران از ایده‌ی کمونیسم شورایی دفاع و به‌آن عمل می‌کنیم. زیرا که منشویسم با به‌رسمیت شناختن شوراها، نقش آن‌ها را تنها در یک روند خودجوش و آکسیون‌های محدود می‌پذیرفت؛ و گرایشی از بلشویسم بر آن بود که ابتدا باید قیام پیروز شده و یک حکومت انقلابی تشکیل دهد تا این حکومت به‌منزله ارگان قیام و رهبر به‌رسمیت شناخته شده‌ی خلق انقلابی به‌سازماندهی مؤسسات خودگردان انقلابی بپردازد. به باور بلشویک‌ها، سازماندهی مؤسسات خودگردان انقلابی و انتخاب نمایندگان خلق، پیش‌درآمد قیام نیست، بلکه زائیده آن‌ست. این دو بینش، هر دو در تحلیل نهائی سلاح واقعی انسان‌های تولیدکننده و ابزار دفاع از هستی اجتماعی و نوعی انسان‌های کارگر و مولد را آگاهانه یا ناآگاهانه در عمل نفی می‌کردند. تاریخ با غمباری این روند را نشان داد.

فراخواندن پارلمان قانون‌گذار برای منشویک‌ها هدف اصلی انقلاب بود؛ و برای گرایشی در بلشویسم، پارلمان، ارگانی بود برای تأیید و رای دادن به تصمیمات دولت موقت که الزامی نیز می‌نمود. گرایش بلشویکی، سازماندهی یک کمیته انقلابی را به‌سان ابزار انقلابی نمودن توده‌ها و تدارک قیام پیشنهاد می‌کرد؛ و این به‌عهده حزب بود. حزبی که به‌نیابت از طبقه کارگر و اکثریت اهالی برای کسب قدرت سیاسی می‌جنگید. چه باید کرد، مانیفست چنین روی کردی بود. تبلیغ فقط یک گروه کوچک، قاطع و منظم از مبارزین می‌توانند قیام را سازمان داده و قدرت را به‌دست گیرند، به‌بیان لنین برای سازمان سیاسی طبقه کارگر در چه باید کرد؟ به کار می‌رفت، از سوی برخی بلشویک‌ها به‌سان تبیین تئوریک حاکمیت گروهی کوچک، قاطع و منظم از مبارزین بر جامعه (به‌سان اکتبر ۱۹۱۷ که رفته رفته جای خود را به‌نخبه‌گان بوروکرات داد) به‌کار می‌رفت. و چنین برداشتی به‌تنهایی یعنی نادیده گرفتن مفهوم کمون، و بیان مارکس از آزمون کمون و از آموزش‌های کمونیسم.

شورای کارگری وظیفه‌مند است تا مفهوم شورا را از شوراهای منفعل و پیشنهادی منشویکی و یا بازوی حزبی بودن آن گرایش بلشویکی در روسیه و نیز دو ترند منشویستی و بلشویستی امروزین چپ‌های ایرانی - این سوسیال دمکرات‌های راست و میانه چپ، که به آشکار برخی طبقه کارگر را حذف و «انقلاب زنانه»<sup>50</sup> را چاوشگر شده‌اند، جدا و میرا نموده و با بازتعریف شورای کمونیستی، نقش و روش و آگاهی پرولتری و ویژگی‌های آن را بازگشاید.

---

<sup>50</sup> آذر ماجدی، ایران: انقلاب زنانه، مصافی مهم علیه اسلام، حزب اتحاد کمونیسم کارگری

[http://www.wupiran.org/nashryeh\\_HTML/NO\\_244/Iran-](http://www.wupiran.org/nashryeh_HTML/NO_244/Iran-)

اما این پارادوکس که آیا شوراها می‌توانند به‌سان درهم‌آمیختگی‌های گوناگون سیاسی جنبش سیاسی پرولتاریائی را رهبری کنند و یا حزب کمونیست؟ و پرسش‌هایی از این دست که:

آیا شوراها به‌این سبب و با این خودویژگی‌ها، قادرند شعارهای اصلی و خواست‌های جنبش را به‌پیش برده و به‌هدف نهائی نزدیک سازند؟  
و آیا اینکه کدامیک بر دیگری برتری دارد؟

آیا این دو چگونه باید درهم ادغام شوند، و یا چگونه در یک پهنه و گستره به‌پیش روند؟

آیا شوراها ابزاری تاکتیکی برای کسب قدرت هستند و یا قدرت در دست شوراها به‌هدف برپائی اصیل «دموکراسی» پرولتری و ناحکومتی یاری می‌رساند؟  
و پرسش‌های دیگری از این دست را باید در پاسخ به‌برداشت پرولتری از مفهوم شورا آشکار نمود و پاسخ داد.

سازمان سیاسی پرولتری که از شکل‌گیری نخستین هسته‌ی کارگری - سوسیالیستی و بر بستر گرایش و پراتیک شورائی و در همگنی فرارونده با مبارزات خودانگیخته و ذاتی کارگران ساختار می‌یابد؛ و تا پایان‌یابی و نفی همه‌ی مناسبات و بقایای مبتنی‌بر مالکیت خصوصی و بهره‌کشی انسان از انسان تداوم می‌یابد؛ پیشاهنگی و آموزش سیاسی - انقلابی مبارزات کارگران را بر عهده دارد. این سازمان پرولتری با منطق، متدولوژی و سبک‌کار شورائی - سوسیالیستی، به‌سان خاستگاه اندیشگی دانش مبارزه طبقاتی کارکردی کمونیستی دارد. هسته‌های کارگری - سوسیالیستی در راستای خودگستری مبارزه طبقاتی طبقه‌کارگر علیه خودبیگانگی همه‌گیر ناشی از مالکیت خصوصی به‌سان پایگاه و سرچشمه‌های شورای کمونیستی‌کار، سلول‌های این سازمان



به‌شمار می‌آیند. بنابراین بیان، چنین ساختاری و با چنان پیوند و کیفیتی به‌سان ارگان آگاه‌مند پرولتری، دربرگیرنده‌ی طبقه‌کارگر سازمانیافته، نه به‌کارکرد و روش حزب‌های سنتی برآمده از الگوهای روسی و چینی، بلکه به‌سان بازتاب خرد جمعی پرولتاریای آگاه، راهبری آموزش دانش مبارزه طبقاتی را به‌عهده دارد. این سازمان کمونیستی - کارگری یا حزب و یا هر نامی که بعدها از سوی پرولتاریا یعنی سازمان دهندگان اصلی به‌آن داده شود، نه برای شرکت در قدرت سیاسی، بلکه پیوسته در بیرون قدرت، به‌مانند آموزشکده، پژوهشکده و پایگاه دانش و آگاهی طبقه‌کارگر، همواره نظارتی چالشگر و نقاد بر عملکرد شوراها و قدرت سیاسی یا ناکحومتی آن خواهد داشت.

از اینجا می‌توان چنین آغاز نمود که برداشت سنتی شوراها را (زیر اتوریته‌ی حزب) تا سطح سازمان‌های رهبری شونده، و ابزاری برای رهبری حزب در میان توده‌های کارگر، جهت برقراری حاکمیت حزبی فرو می‌کاهد. هیچ شورایی نمی‌تواند به تنهایی و بدون حزب کمونیست، چشم انداز انقلاب را بازتاب دهد. و هیچ حزبی نمی‌تواند بدون این پیوند و چشم‌انداز کارگری، پیشاهنگ انقلاب پرولتری باشد. شورا به‌سان گسترده‌ترین سازمان سیاسی - کارگری در رهبری اعتصابات و فراخواندن به اعتصابات عمومی الزامی می‌باشند؛ چیزی که حزب کمونیست در سنجش با شوراها قادر به انجام آن نیست. بنابراین در چنین برداشتی، شوراها تنها ارگان‌هایی هستند که به‌سبب خود ویژگی‌های خویش ینی، غیرایدئولوژیک بودن، توده‌ای بودن؛ و برخورداری از ساختار، زیست و سوخت و ساز شبکه‌ی درون طبقه‌ای، دارای این قابلیت و گنجایش هستند که بیشترین بخش کارگران و توده‌های حکومت شونده را سازمان داده و متحد گردانند. با این همه، به‌تنهایی و به‌پشتوانه‌ی چنین ویژگی‌هایی نمی‌توان وظیفه‌ی

رهبری سیاسی - انقلابی پرولتاریا را به‌شوراها پذیرا شد. اینها شروطی لازم‌اند، اما کافی نابسندند.

حزب از گروه‌های داوطلب بر مبنای ایده‌ها و آرمان‌های سیاسی شکل می‌گیرد؛ شوراها از درون واحدهای تولیدی نه ایده‌های سیاسی افراد. شیوه‌های قدیمی مبارزه، پاسخگویی شرایط و نیازهای مبارزاتی کنونی نیستند. شوراها سازمان یافته با حضور حزب کارگران، لازم و ملزوم انقلاب کارگری هستند. شوراها نمی‌توانند رهبری انقلابی سازمان یافته را نمایندگی کنند، حزب، چشم انداز و شرایط گرفتن قدرت سیاسی به وسیله طبقه کارگر را از جبهه انقلابی شوراها می‌بیند و بدون چنین پیوند و چشم اندازی انقلاب، ناممکن است.

اسارت کنونی طبقه کارگر و خودویرانگری مناسبات تولیدی حاکم و جامعه در مناسبات کنونی و حاکمیت آن، پاسخگوی این پرسش است:

شوراها چگونه نقش چاوشگران آگاهی طبقاتی در میان کارگران را به‌پیش می‌برند؟ پرولتاریا تنها با تسخیر قدرت سیاسی قادر به‌دگرگون‌سازی انقلابی ساختارهای طبقاتی و اجتماعی است. تنها در گرو کسب قدرت سیاسی است که طبقه کارگر سازمان یافته و آگاه قادر خواهد بود مبارزات خود را در زمینه‌های سیاسی به‌نتیجه‌ی قطعی برساند. سازمان پرولتری به‌سان عینیت خرد و منطبق پرولتاریا، نه به‌مثابه اقلیتی کوچک از مبارزین و نخبه‌گان سیاسی، بلکه اینک با حضور در شوراها در گستره‌ای سراسری، پویائی تولیدکنندگان را در مبارزه و پیشبرد اهداف نیرو می‌بخشد؛ و به‌سان پاره‌ای از تن طبقه کارگر الهام‌گر کار و مبارزه‌ی آنهاست. در این سازوکار است که به‌بیان روزالوکزامبورگ، پرولتاریا نه با مغز نخبه‌گانی که ممکن است کمتر اشتباه کنند، حتی اگر هم اشتباه کند، از خود می‌آموزد - با مغز خود می‌اندیشد تا آینده رهائی انسان‌ها را سامان دهد.

لنین در نامه‌ای از استکهلم در سال ۱۹۰۵ زیر عنوان وظایف ما و شورای منتخب کارگران به نظر رادین به‌سان نماینده حزب بلشویک در شوراهای که درخواست پذیرش برنامه حزب را از سوی شورا مطرح نموده بود، آنرا **کودکانه** می‌خواند.<sup>[51]</sup> رادین نوشته بود که: شورا باید چهره سیاسی خود را نشان دهد و بگوید که رهبری کدام حزب سیاسی و کدام برنامه سیاسی را می‌پذیرد... شورا دستورات کدام حزب را در اقدامات مشخص عملی خود پیاده می‌نماید؟<sup>[52]</sup> لنین در نامه خود به این روزنامه که گویا قدیمی‌ترین نظریه لنین در مورد شوراهای نیز باشد، چنین می‌نویسد:

شورا باید هسته ثابت حکومت انقلابی موقت را انتخاب و با نمایندگان احزاب انقلابی و همه دموکرات‌های انقلابی تکمیل نماید. سپس ادامه می‌دهد که شاید من اشتباه کنم ولی به نظر می‌آید باید شورای منتخب کارگران را از لحاظ سیاسی نطفه حکومت موقت انقلابی دانست. به نظر من باید هرچه زودتر شورا را حکومت موقت انقلابی روسیه اعلام کرد و یا بلافاصله يك حکومت انقلابی، شکل دیگری تشکیل داد.

چنین نگرشی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پس از پیروزی آن به هر سبب متأسفانه فراموش گردید. لنین در آستانه انقلاب اکتبر، در بازگشت از اندیشه شوراهای برآن است که بلشویک‌ها باید قدرت را به دست بگیرند.<sup>[53]</sup> و ما نمی‌توانیم برای مجلس مؤسسان

---

<sup>51</sup> لنین، نامه به دبیرخانه روزنامه نووایازیزن، خطاب به رادین؛ این نامه برای نخستین بار در پروادا شماره ۳۰۸، ۱۹۴۰-۱۱-۵ منتشر شد.

<sup>52</sup> رادین نوایازیزن شماره ۱۹۰۵-۱۱-۱۵.

<sup>53</sup> لنین، Sochinenin چاپ چهارم، جلد ۲۶ صص ۱-۳ تا ۱۲ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ تاریخ جدید، ۲۵ تا ۲۷ قدیم.

منتظر بمانیم... فقط حزب ما در زمانی که قدرت را گرفته باشد می‌تواند فراخوان مجلس مؤسسان را تأمین نماید.<sup>[54]</sup>

لنین هدف را برای حزب قیام مسلحانه در پتروگراد و مسکو، فتح قدرت و سرنگونی دولت می‌دانست که باید در دستور جلسه کنگره‌ی کنفرانس دموکراتیک که همان روزها برگزار می‌شد قرار می‌گرفت. لنین به‌همراه بلشویک‌های هم‌رای خویش با چنین پیش‌آمد تاریخی و تندرمانندی در راستای گام بزرگ بشر برای آزادی خویش، بعدتر توضیح داد که اگر قدرت را هم اکنون به‌دست نگیریم تاریخ ما را نخواهد بخشید... بدون ارگان؟ يك ارگان موجود است:

### شوراها و سازمان‌های دموکراتیک!

لنین کمی بعدتر شرکت نمایندگان بلشویک در کنفرانس دموکراتیک را اشتباه آمیز خواند و افزود که باید آنرا تحریم می‌کردیم. و اینکه این شرکت در شرایط انقلابی، اشتباه بود. باید به‌شوراها برویم، به‌اتحادیه‌ها... آنها را به‌مبارزه فراخوانیم.<sup>[55]</sup> به‌هرروی در عمل و برخلاف دیدگاه لنین ۱۹۰۵ هنگام پاسخ به

---

<sup>54</sup> لنین، Sochinenin چاپ چهارم، جلد ۲۶ صص ۱-۳ تا ۱۲ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ تاریخ جدید، ۲۵ تا ۲۷ قدیم.

<sup>55</sup> لنین، Sochinenin چاپ چهارم، جلد ۲۶ صص ۱-۳ تا ۱۲ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ تاریخ جدید، ۲۵ تا ۲۷ قدیم.

رادین، در سال ۱۹۱۷، شوراها و اتحادیه‌ها در واقع پشت‌سر حزب قرار می‌گرفتند و حزب به قدرت سیاسی رسید. چنین پیشنهادی به دلیل فرارویی رخدادهای و کیفیت شوراها و نسبت حضور منشویسم و اس آر و بلشویسم و ... و نیاز به پاسخگویی بی‌درنگ و شرایط ویژه روسیه و یا هر دلیل دیگری به‌سان قانونی جهانشمول درآمد.

برخلاف چنین برداشتی، شوراها نه تنها به‌سان ارگان مبارزاتی پرولتاریا زمینه را برای جنبش سیاسی کارگری مهیا می‌کنند، بل که به‌مانند ارگان‌های خودگردان انقلاب نیز جلوه‌گر می‌شوند. خودگردانی نه تنها در گرو پیش‌زمینه‌ی پیروزی قیام نیست، بلکه بدون پیروزی انقلاب و استقرار دولت کمونی تولیدکنندگان ناپایدار و شکننده است. پس، شوراها باید به حکومت انقلابی بدل شوند تا از استفاده‌ی ابزاری از کارگران و فروپاشی خود جلوگیری نمایند.

ساختار ترکیبی و همه‌گانی بودن شوراها درجه‌ی حساسیت شوراها را بالا می‌برد. بنابراین، وحدت و حفظ انسجام شوراها نیاز به پویندگی، ساختار و مناسباتی دارد که نه در حوزه‌های حزبی، بلکه از گذر و زمینه‌ی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی امکان‌پذیر است. هسته‌ی کارگری - سوسیالیستی ضمن اینکه کارکرد خودانگیختگی را در کارگران برانگیخته‌تر می‌کند، با پتانسیل شوراگرایانه‌ی خویش آگاهی و سازمانیافتگی را به توده‌های فروشنده‌ی نیروی کار می‌آموزاند. از آنجاکه این خودانگیختگی ریشه در مبارزات وجودی، و میرم‌ترین و پایه‌ای‌ترین نیازهای کارگران دارد، از اینرو شوراها به دلیل برآمد طبقاتی خویش نه تنها می‌توانند از حقوق توده‌های حکومت شونده دفاع کنند، بل که تنها این ساختار توانمند است که به دلیل آگاهی طبقاتی و به معنای راستین پرولتاریایی خود می‌تواند پیروزی توده‌ها را بر مناسبات کالائی بیمه نماید.

سازماندهی وحدت بین اقشار و لایه‌های مختلف کارگران و دیگر توده‌های مردم وظیفه شوراهاست. شوراها ارگان سازمانی نظم مدرن نا-حکومتی یا همان دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشند. شوراها هم ارگان انقلاب هم ارگان حاکمیت انقلابی و سازمان دهنده کمون انقلابی‌اند؛ و این ممکن نخواهد بود جز با سازماندهی و مبارزات شوراهای کمون برای برقراری کمون شورائی.

پرولتاریا پس از انقلاب و قدرت‌یابی نمی‌تواند خودگردانی سیاسی و اقتصادی خود و جامعه انقلابی را از حزب و یا از قدرت دیگری و از بالا اجازه بگیرد، این امر مستلزم آزادگردانی تمامی اشکال تولید و رهاسازی پدیده‌ی کار مزدوری و مناسبات طبقاتی است. این امر در گرو برقراری و جایگزینی اقتصاد و قوانین سوسیالیستی کار آزاد و همبسته می‌باشد تا حاکمیت خود انسان‌ها برسرنوشت خود برقرار گردد. این حاکمیت نمی‌تواند بدون درهم شکستن دستگاه سرکوب و استبداد بورژوازی و یا جایگزینی پلیس و دستگاه سرکوب دیگری عملی گردد. شورای نوع کمون، انقلابی است علیه حکومت، همان‌گونه که به‌گفته مارکس؛ کمون، «انقلابی علیه خود حکومت بود»<sup>56</sup>، علیه این زاینده فوق طبیعی و ناقص‌الخلقه جامعه، کمون تجدید حیات زندگی اجتماعی خود مردم به‌وسیله خود مردم بود.<sup>57</sup> حکومت را از فرادست مردم باید به‌فرودست جامعه به‌زیر کشید، پیرو اکثریت توده‌های اهالی‌اش ساخت و سپس در روندی تاریخی آنرا نیست نمود. تنها کمون است که می‌تواند قدرت سیاسی را از سرشت طبقاتی بودن آن دگرگون ساخته و خودگردانی انسان‌ها را سبب‌ساز گشته و

---

<sup>56</sup> مارکس، جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۱.

<sup>57</sup> مارکس، جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۱.

به آزادی دست یابد. زیرا که آزادی عبارت است مبدل کردن دولت از ارگانی فرادست و  
ورای جامعه به ارگانی کاملاً تابع و فرودست آن.<sup>[58]</sup>

«هنگامی که کمون پاریس، رهبری انقلاب را بخ دست گرفت،  
هنگامی که عده‌ای کارگر ساده، برای نخستین بار، جرأت کردند به  
امتیاز حکومتی «سروران طبیعی» خویش، یعنی مالکان و دارندگان،  
حمله‌ور شوند، و در شرایطی که دشواری‌های بی سابقه بود،  
وظیفه‌ی خویش را با فروتنی، آگاهی و کارآمدی تمام انجام دهند  
و آن هم با چه دستمزدی؟ با دستمزدی که به گفته‌ی یکی از  
بلندپایگان علمی، پرفسور هکسلی - بالاترین‌اش معادل حداقلی  
است که به یک منشی در برخی شوراهای آموزش عمومی در  
لندن پرداخت می‌شود).

جهان کهنسال، با مشاهده‌ی پرچم سرخ، نماد جمهوری کار، بر  
فراز ساختمان شهرداری پاریس، از خشم به خود می‌پیچد.<sup>[59]</sup>

بدین‌گونه حاکمیت شورایی، از سرشت سیاسی دولت به معنای واقعی کلمه، رها  
گردیده و به امور اجرایی ساده‌ای دگرگون می‌شود و در این ساختار منافع حقیقی  
جامعه را عهده‌دار می‌باشد. ساختارهای اجتماعی در این روند به همراه روابط قدرت و

---

<sup>58</sup> مارکس، در نقد برنامه گوتا.

<sup>59</sup> مارکس، جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱، صص ۱۲۰-۲۱، ترجمه باقر پرهام، نشر  
مرکز، تهران ۱۳۸۱.

خود طبقه کارگر دگرگون می‌گردد و در چنین سازوکاری است که مفهوم آزادی مادیت می‌یابد. [60]

### پیوند اتحادیه‌ها با سوسیال دموکراسی

طبقه کارگر در پیوند با همین مناسبات است که ضدانقلاب و حکومت‌های بورژوازی را برای حاکمیت بر روزگار و زیست برده‌وار خویش، چند سال یکبار، به پارلمان می‌نشانند.

**تشکل دهی**، بینشی غیرپرولتری و نیابتی است. به یاری همین **تشکل دهی هاست** که اتحادیه‌های سنتی تا کنون، بازتولید کار و سرمایه را، سبب ساز بوده و مناسبات و دروازه‌های آهنین سرمایه‌داری، همچنان برگردی زنان و مردان کارگر، بر همان پاشنه‌ی استثمار نیروی کار می‌چرخد.

**فرجام** چنین بوده‌است که حتا در دمکرات‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، سرانجام، اتحادیه‌های صنفی، نهادهای طبقاتی سوسیال دموکراسی می‌شوند و سوسیال دموکراسی، نهادهای سیاسی سندیکاها، اتحادیه‌های صنفی و فدراسیون‌های منطقه‌ای و جهانی عمل کرده و تداوم می‌یابند.

---

<sup>60</sup> این بخش، از نوشتاری از کمون ارگان سیاسی- تئوریک شورای کار [در سال ۲۰۱۲، پایان موجودیت خود را بیان داشت] زیر عنوان مقدمه ای بر: ماهیت حاکمیت شورائی که به وسیله نگارنده این نوشتار، در سال ۲۰۰۳ نگاشته شده، می باشد.  
<http://www.communshoura.com>



بورژوازی برای مهار و کنترل جنبش کارگری و طبقه کارگر، جدا از نهادهای دیگر سرکوب و مهار، به دو نهاد سیاسی و طبقاتی، یعنی سوسیال دمکراسی و اتحادیه‌ها نیاز حیاتی دارد.

سوسیال دموکراسی، منجی سرمایه می‌شود. این ایدئولوژی با رایش سوم در آلمان ۱۹۱۹ همراه می‌گردد تا کمونیسم شورایی طبقه کارگر آلمان را به خون بکشاند؛ با فاشیسم به رهبری هیتلر دمساز می‌گردد و در سلطه‌ی این نیروی ویرانگر به همیاری می‌نشیند. استراتژی سوسیال دمکراسی حفظ مناسبات است. به این هدف، کارگران باید سرکوب شوند. سوسیال دمکراسی در رایش سوم، مشاور فاشیسم می‌شود تا رهبران تابناکی همانند روزا لوکزامبورگ، این گل سرخ انقلاب کارگران و کارل لیبکنشت انقلابی و پیش‌تازترین کارگران و کمونیست‌های انقلابی را ترور و تروریسم سیاه را حاکم می‌گردانند تا حکومت سرمایه را بقاء بخشند. شوراهاى انقلابی برلین، به‌سان پرچمدار و پیشاهنگ انقلاب کارگری می‌توانستند انقلاب کارگری آلمان را رهبری کنند، پشتوانه انقلاب کارگران در روسیه باشند و شوراهاى انقلابی در ایتالیا (تورین) و انگلستان (گلاسکو) و فرانسه را در شبکه‌ای از رزم و همبستگی بین‌المللی کارگری، پیوند دهند.

«مبارزه پارلمانتاریستی، یعنی آن روی سکه‌ی مبارزه اتحادیه‌ای، دقیقاً همانند آن مبارزه‌ای است که منحصرأ بر اساس نظام اجتماعی بورژوازی پی‌ریزی شده است. همان‌گونه که مبارزه اتحادیه‌ای یک مبارزه اقتصادی رفرمیستی است و به‌همان‌گونه که مبارزه ساسی پارلمانتاریستی یک مبارزه متناسب با شرایط فعلی

است، بدنیشان نیز مبارزه اتحادیه‌ها متناسب با شرایط

موجود است.<sup>61</sup>

روزا لوکزامبورگ، در سال ۱۹۰۶، از اتحادیه‌ها و نوعی از پارلمانتاریسم سالهای ۱۹۰۰ سخن می‌گوید که با کمونیسم و کارگران تداعی می‌شدند و نه سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های ۱۰۰ سال بعد و کنونی که نقش و کارکرد یک سده نه تنها رفرمیستی، بل که همدستی با فاشیست‌ها و مستبدترین حکومت‌های سرمایه را در کارنامه دارند.

شگفت نیست که سوسیال دموکراسی «بومی» - مافیایی واپس مانده، در ایران با فانوس کور، در پی جناحی، نماینده یا باندی از دولت‌ها می‌گردد، خواه این چهره قوام‌السلطنه باشد، رضا خان، یا خاتمی و موسوی ووو نامیده شوند. طیف مزمن و ناسور سوسیال دموکراسی هم نعل و نحله‌ی حکومت‌ها در ایران، در دهه‌ی شصت خورشیدی، در قامت «طیف توده‌ای - اکثریتی»، بازوی جاسوسی، و همکاری سیاسی و امنیتی می‌شود. به یاری و همدستی آنان، سرمایه‌داری حاکم در ایران، به یاری «سلاح‌های سنگین» و نیروی سرمایه‌داری دلال، بزرگترین خیزش چپ را فروپاشاند، طبقه کارگر و شوراها‌ی نوزای خیزش بهمن را درهم شکست، تنور جنگ ۸ ساله را شعله‌ور می‌شود، تا میلیتاریسم سرمایه‌ی جهانی در ورطه‌ی بحران، تنفسی یابند. خود این استخوانی به مزدوری به دندان کشیده‌گان و بسته‌شدگان به میخ خیمه‌ی، سرانجام با نوک چکمه‌ای از کارگزاری به دور افکنده می‌شوند. این نیروی ضدانسانی، زیر پوشش شعار «جنگ میهنی»، کارگران را به تنور جنگ فرا می‌خواند، و دوش به دوش نیروی سرمایه، در سرکوبی اعتراض و خیزش‌های زنان، دانشجویان و تهی‌دستان، و فعالین

---

<sup>61</sup> روزا لوکزامبورگ، اعتصاب توده‌ای، حرب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری ص ۹۷.

سیاسی مخالف شرکت می‌کند. رهبران این جنایت تاریخی، هنوز به آشکارا، از کشتارهای دهه‌ی ۶۰ و سال ۶۷ و تا کنون تبرئه می‌سازند و خشونت خونبار طبقه سرمایه‌دار و نیروهای سیاسی‌اش را در برابر کنش «قهرآمیز» گروه‌های سیاسی مخالف «واکنش طبیعی» می‌شمارند.<sup>[62]</sup> اینان در شراکت اقتصادی با سپاه در ونزوئلا و آفریقا در پروژه‌های ساختمان‌سازی، دلالی شریک، پدیدار میشوند تا با نمایش چهره با دست و دندان‌های خون آلود، به کارگران و حکومت شونده‌گان، سرسپردگی و وفاداری خویش را به بورژوازی و حاکمیت آن به اثبات رسانند.

این طیف با لیبرالیسم ایرانی به رهبری «نهضت آزادی‌ها» و دیگر «ملی / مذهبی»‌ها، از آن جا مخالفت می‌ورزد که این جناح از بورژوازی، خصوصی سازی‌ها را به جای دولتی سازی‌ها در برنامه دارند. سوسیال دمکراسی ایرانی، به همین سبب، اینک زیر قبای سبز، پی گیر همان مشی پیشین است، این بار بدون اردوگاه. اردوگاه اینان، اکنون بی‌بی سی و صدیا آمریکا و کاخ سفید است تا در راهروهایی هم میخ ولایت و هم پادویی امارت یابند. باشد که آنچه در ایران، به سان بازار پیرامونی سرمایه جهانی، به اجبار به اربابه سرمایه جهانی بسته شده، پیش‌برد اهداف و استراتژی نئولیبرالیسم سرمایه و بازار اقتصاد آزاد گلوبالیزاسیون می‌باشد و بس. باندهای حکومتی، سکت روحانیت و کارتل بیت رهبری، سران سپاه، لیبرال‌های رنگارنگ سبز ووو، همه و همه، برای کارگزاری چنین روندی دست به گریبان گاهی به مدارا تا درندگی یک‌دیگر چنگ و دندان نشان می‌دهند.

---

<sup>62</sup> فرخ نگهدار، پدرخوانده فداییان اکثریت خلق، ۳ مارس ۲۰۱۳، صدای آمریکا، گفتگو با مهدی فلاحتی،

<http://ir.voanews.com/media/video/1614359.html?z=3327&zp=1>

## سازمان یابی

در ایران به واسطه‌ی غلبه‌ی رعب و سرکوب و کشتارهای همه روزه‌ی حکومتی، رویکرد شورایی و ساختارهای نوین طبقاتی و دربرگیرنده‌ی بخش پیشرو کارگران، دشوار، اما ناممکن نیست.

روی کرد شورایی، اما ضرورت حیاتی دارد- در شرایط کنونی، تجربه‌ها و رهیافت‌های تعیین کننده‌ای به سود چنین رویکردی در پیش روی و قابل دست‌یابی‌اند.

نام این سازمان‌ها و ارگان‌های کارگری، چندان تعیین کننده نیست، آنچه حیاتی است، سرشت، ساختار، راستا، استراتژی و اهداف این ارگان‌ها است.

**سازمان یابی**، با برخورداری از افق‌هایی طبقاتی، از پایین و افقی، با آگاهی طبقاتی و گرایش شورایی سازمان می‌یابد.

## مفهوم طبقه

**آگاهی طبقاتی**، نخستین سنگ بنا و ستون سازه‌های سازمان یابی، است. در پرتو این

آگاهی است که پیشروان طبقه، می‌توانند راه را از بیراهه باز یابند و راه‌گشا باشند.

در نورافشانی چنین عقلانیت و خردی است که طبقه کارگر می‌تواند، در دالان‌های اسارت‌بار دام‌چاله‌های سرمایه و حکومت سیاسی سرمایه، از جمله دام‌چاله‌های اتحادیه‌های سنتی و سه جانبه‌گرایی سرمایه‌دارانی که از زبده‌ترین وکلا و حقوق‌دانان برخوردار هستند، گم نشود و راه را از چاه باز شناسد.

در چنین راستایی است که رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا امکان پذیر می‌شود، و در پرتو این هشیاری طبقاتی است که در تند پیچ‌های تاریخی، واکنش‌های به هنگام طبقاتی، پشتوانه‌ی مبارزه‌ای پیروزمند می‌گردد.

در این‌گونه رویکردها و سازمان‌یابی‌هاست که می‌توان به مفهوم راستین، **طبقه**، دست یافت؛ و گرنه کارگران بدون نهادهای منسجم و آگاهمند خویش، به‌سان حلقه‌های زنجیر از هم گسیخته و پراکنده‌ای می‌مانند که پریشان و منفرد، برده‌وار، همچنان در یوغ سرمایه، تکرار سیه روزی خویش را تجربه و مرور می‌کنند. و سیزیفِ همچنان محکوم به بالابردن کوه سنگ از دامنه تا فراز و غلتیدن دوباره تا دره و باز محکوم به تکرار تاریخ.

کارگران، در ایران اکنون پراکنده، درخویش و ناامیدانه در واکنش‌های جانفرسای روزمره‌گی و دفاعی برای زنده ماندن تا فردایی دیگر، دست به گریبان است. این **طبقه‌ی در خود**، تا به مفهوم واقعی خویش، یعنی به **طبقه‌ای برای خود** ساختار نیابد، همچنان در چنگ بورژوازی حاکم، اسیر خواهد بود.

در ایران و نیز سراسر جهان، بحران بر جنبش کارگری سایه افکنده است، اما افق کارگران، چندان تاریک نیست؛ بخش پیشرو پرولتاریای ایران، و نیز جهان، اینک با مغز خود می‌اندیشد، نه از دالان اردوگاه‌های چین و روسیه، و با پای خویش بر میدان مبارزه طبقاتی گام نهاده است، نه پشتوانه اردوگاه‌های سرمایه‌داری دولتی چین و روسیه.

در حکومت سرمایه، در ایران در ره‌یافت برای تداوم طبقاتی خویش، با پروژه خاتمیسم، ضرورت تبلیغ «رفرم سیاسی» قابل کنترل نیروهای سرکوب، و پیش‌برد برنامه‌های نئولیبرالیسم جهانی، اندک مجالی به‌دست آمد تا تشکل‌یابی کارگری نیز به وسیله بخشی از کارگران، به واکنش بپردازد. روند روی‌آوری به ساختاریابی طبقه کارگر، در نیمه دوم ۱۳۷۰، با پرداخت بهایی سنگین و ایستادگی درخشان پیشروان کارگران، تا کنون تداومی رو به گسترش داشته است. دولت ویرانگر اصلاحات، برای بقاء نظام حاکم، به پشتیبانی جهانی سرمایه نیاز داشت و همانگونه، بازار اقتصاد بازار

آزاد نفولیبیرالسم سرمایه جهانی به خاتمیسیم. نفولیبیرالیسیم سرمایه و بازار آزاد برای جنایت‌های اقتصادی و سیاسی، در ایران با دولت اکبر هاشمی رفسنجانی در دهه‌ی ۶۰ ایدئولوژی سرمایه گلوبال را بدون درنگ تا کنون به گونه‌ای فزاینده دیکته می‌کند.

### شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول

مناسبات حاکم و حکومت دلالان در بازاری به گستره‌ی ایران، به قتل عام زندانیان سیاسی در درون زندان‌ها و سلطه‌ی فضای ترور در بیرون، در یک همبستگی درونی جناح‌ها، به پشتیبانی و مبادله با ارگان‌های مالی سرمایه جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی کار، «سازمان ملل» و حکومت‌های جهان سرمایه نیاز داشت. تبلیغ رفرم اقتصادی و سرکوب سیاسی و ترور، با «پراگماتیست» نامیدن رفسنجانی و امید به «استحاله»ی رژیم، در شیپورهای «فداییان اکثریت» و ملی مذهبی‌ها و بسیاری از چاوشان چپ، در هم آمیخت تا هم‌نوازان، کارگران را به یوغ «سردار سازندگی»، مطیع سازند.

در این پیش‌برد:

- صندوق جهانی پول و بانک جهانی، اقدامات زیر را [پس از رفسنجانی] به "دوم خردادی‌های" سال ۷۶ واگذار، زیرا که در آن شرایط، گروه‌بندی‌های دیگر حکومتی [بازار، مؤتلفه، رفسنجانی، راس هرم روحانیت] در پیشبرد این راه کارها دیگر کارآیی نداشتند.

- حذف موانع گمرکی کالاهای مصرفی و مونتاژ،

- کاهش نرخ پول داخلی با پی‌آمدی تورم‌زا و رکود آفرین،

- تثبیت دلار به عنوان نرخ ارز بین‌المللی،

- کاهش یارانه به تولیدات و صنایع داخلی و کمک به ورشکستگی و به تعطیلی کشانیدن آنها،

- واگذاری سهام شرکت‌ها و واحدهای خدماتی، عمومی، تولیدی و اقتصادی و اموال عمومی به بخش خصوصی، که عمدتاً از باندهای درون و پیرامون حاکمیت. [سرداران بازنشسته سپاه، این بخش‌ها را کارتل‌هایی همانند خاتم الانبیا و دیگر ارگان‌های کهکشانی مالی «بیت‌المال» زیر قبضه‌ی خویش، در آوردند.]

- ایجاد هرنوع تضمین، و آسان‌سازی برای سرمایه‌گذاران چند جانبه، زودبازده و غارتگرانه،

- پائین آوردن سطح عمومی دستمزدها، به سود سرمایه،

- حذف یارانه‌ها به ویژه به کالاهای مبرم و حیاتی [طبقه کارگر و زحمت‌کشان]،

- کاهش و در مواردی حذف بودجه‌های بهداشتی، درمانی، آموزشی، فرهنگی و دیگر خدمات اجتماعی که پیشاپیش هزینه آنها را به صورت مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم از حکومت شوندگان، به ویژه مزدبگیران و حقوق بگیران [برده بود].

- واگذاری این بخش‌ها [به پیشنهاد بانک جهانی و نفولبرالیسم با توسل به اصل ۴۴ قانون اساسی حکومت اسلامی، به بخش خصوصی پیرامون جناح باندهای حاکم]،

- جلوگیری از سازمانیابی نهادهای صنفی - سیاسی مستقل کارگری و توده‌ای، و «تساهل» برای تشکلیابی کارگران در انجمن‌های صرفاً صنفی قابل مهار و کنترل.

- اخراج کارگران با سابقه و باتجربه از بخش‌های ساختاری کار و تولید.

- و بیش و پیش از همه، پیشبرد مهمترین پیش شرط‌های بانک جهانی [با آغاز دولت

هاشمی پس از جام زهر خمینی در سال ۱۳۶۸ خ]، پروژه مقررات زدایی<sup>[63]</sup> و بیکار

---

<sup>63</sup> deregulation

سازی (تعديل) و «تطبيق ساختاری»<sup>[64]</sup>، یا ذبح اسلامی طبقه کارگر و قانون کار که :

از شمول پوشش قانون کار خارج ساختن کارگاههای ۵ نفر و سپس ده نفر را در تاریخ (۲۷ فوریه سال ۲۰۰۰ میلادی) یکی از دهها نمونه بارز چنین یورشی بود...»<sup>[65]</sup>

### خیزش دوباره

در چنین شرایطی در نیمه نخست سال ۱۳۸۰ خورشیدی، در اوج توهم پراکنی سرمایه جهانی و پروژه دوم خرداد و فریب «گفتگوی تمدن‌ها»ی خاتمی، کارگران شرکت واحد، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر- این شبکه‌ها سیاسی، اقتصادی و نظامی سرمایه و حاکمیت- را برکنار و پس از نزدیک به سه دهه سرکوب خونین، با جلوه‌ای ستایش انگیز به پا خواستند.

در آن روز، نگارنده‌ی این نوشتار، در پیرامون و به پشتیبانی از این برآمد از جمله چنین نوشت:

«هشتم بهمن ماه ۱۳۸۴ روز برجسته‌ای در تاریخ مبارزات کارگری ایران- جهان خواهد ماند. کارگران شرکت واحد در تهران، در پیوستار مبارزات طبقاتی کارگران جهان، همانند کارگران نساجی نیمه دوم سده‌ی نوزدهم شیکاگو در آمریکا، این بار در هزاره سوم، برای همان خواست‌های کهن به پا خاسته‌اند.»

---

<sup>64</sup> Structural adjustment

<sup>65</sup> -عباس منصوران، برگرفته از کمون، ارگان سیاسی- تئوریک شورای کار، شماره ۲۲، سال ۱۳۸۱. جمله‌های داخل نشانه‌ها [ ] تازه افزوده شده اند.



در این بیانیه (شورای کار)، زیرعنوان «کارگران شرکت واحد تنها نیستند»، نیز بیان شده بود که:

«این یک جنبش طبقاتی است و ضرورتاً باید از آن دفاع کرد. وظیفه‌ی هر فعال کارگری - سوسیالیستی می‌باشد تا با شرکت عملی - نظری در سازمانیابی آگاهانه کارگران و در پایداری و رشد و گسترش این مبارزه یاری رساند. کارزار برای آزادی کارگران زندانی و دفاع از خواست‌های کارگران نباید به این توهم زایی دامن زند که گویا با افزایش مزد اسمی و اجازه یابی تشکل کارگری زیر این قانون اساسی، «عدالت اجتماعی» و «توسعه سیاسی» به بار خواهد آمد. عدالت اجتماعی در چارچوب مناسبات استثماراری و مالکیت خصوصی به معنای تداوم اسارت کار به دست استبداد سرمایه است.

برای رهایی از اسارت سیاسی و اقتصادی و رفع و نفی استثمار انسان از انسان، هیچ گزینه‌ای جز سازمانیابی سوسیالیستی که فلسفه‌ی آن دانش مبارزه‌ی طبقاتی با "کار تاریخاً ضروری" می‌باشد، آلترناتیو دیگری در میان نیست.

**نهادهایی که خواسته‌های صنفی کارگران را مطالبه کنند، سازمانگر کل طبقه باشند و لغو کار مزدوری را در برنامه داشته باشند، نهادهایی جز سازمانیابی شورآگرایانه برآمده از هسته های کارگری - سوسیالیستی نمی‌باشند.** باید اتحاد و مبارزه کل طبقه کارگر را در فرارویی سازمانیابی شورآگرایانه پشتیبان بود و از چرخه‌ی اسارت آور سازش کار- سرمایه، دل برکند. وحدت درونی طبقه کارگر در سرشت خویش، دارای این پتانسیل می‌باشد که مبارزات پراکنده و منطقه‌ای را به سازمانیابی سرتاسری با درخواست‌های ریشه‌ای تر بگستراند.

وجود هر نهاد کارگری نخستین ضرورتی است برای طبقه کارگر که در خود- سازمان‌یابی به‌سان یک طبقه، بیان سازمانی بگیرد، اما در عین حال این خطر نیز

همواره وجود دارد، ضرورتی که شکل سازمانی بر خود می‌گیرد خود تبدیل به نهادهائی تثبیت شونده در نظم مناسبات تولیدی حاکم، تثبیت‌گر گردد. [سندیکاها و اتحادیه‌های سنتی در برابر رفرمیسم، بسیار آسیب پذیر، هرآینه آماده تسخیر، و بی برج و بارو و دیده‌بان، بسیار بی دفاع هستند].

سازمانیابی همبسته‌ی طبقه کارگر هیچ شکل از پیش تعیین شده و ثابتی نیست و مبارزات طبقه‌ی کارگرمی‌تواند در خودجُنبی درونی شکل مبارزه را همراه بیاورد. ضرورت مبارزه، ضرورت اشکال مبارزه را در اندیشه‌ی اجتماعی بازتولید می‌کند. مبارزه طبقه کارگر می‌تواند در فرآیند خودگستر مبارزاتی بی هیچ شکل‌گیری قبلی در سازمان‌های "چانه زنی" کشش شوراگرایانه داشته باشد. رفقای کارگر، در مراکز فعالیت و تولید از مبارزه کارگران شرکت واحد حمایت کنید با رفقای هم طبقه‌ی خود اعلان همبستگی نمائید...» [66]

برآمد ساختاریابی طبقاتی کارگران شرکت واحد در تهران و پیرامون، روند خودگستری در دیگر میدان‌ها را داشت. این خیزش به ویژه در کرمانشاه، مشهد، اصفهان و شیراز پژواک می‌گرفت. اعتراض کارگران این بخش، در روز اعتصاب، در صورت تداوم، بخش‌های دیگر اجتماعی همانند آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، آموزگاران، خانواده‌ها و دیگر کارگران و او را در بر می‌گرفت و مستقیم و غیر مستقیم، بخش عظیمی از حکومت شوندگان را به شرکت و اقدام و همراهی با کارگران پیوند می‌داد. در برابر این برآمد، حکومت، آماده باش داد، بسیج و سپاه وارد شدند، تهران به سنگینی حضور و آماده باش آدمکشان امنیتی را در خیابان‌های خود تجربه کرد.

---

<sup>66</sup>عباس منصوران، بیانیه شورای کار ۱۳۸۴/۱۱/۱۲، درون [ ] در ویرایش کنونی افزوده شده‌اند.

سرکوب آغاز شد و دستگیری‌ها، شکنجه و اخراج، چرخ‌های اتوبوس‌های در اعتصاب، به دست بسیجیان حکومتی به چرخش درآمد تا طبقه حاکم، همچنان برگرده‌ی کارگران، آدم سواری کند.

پیشروان کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، با برخورداری از یک آزمون و برآمد تاریخی سال‌های ۱۳۴۰، که در کارنامه داشتند، اینگونه به واکنش برخاستند و با مردود شمردن شورای اسلامی کار و خانه کارگر اشغالی، به اعلام اعتصاب و ساماندهی نهاد صنفی خویش، در محل کار، اعلام موجودیت کردند.

## اقدام مستقیم کارگران، گامی به‌سوی پالایش جنبش کارگری از رفرمیسم

### بازتولید پیوسته‌ی رفرمیسم<sup>[67]</sup>

منصوراسالو در کارزار اعلام دوباره سندیکای اتوبوس‌رانان تهران و حومه در زمستان سال ۸۴، دستگیر و شکنجه شد و به چهره‌ای شاخص این کارزار، تبدیل گردید. اسالو از همان آغاز، نماینده‌ی گرایش سیاست‌گریزی و سیاست‌زدایی تشکل‌های صنفی بود و با اصلاح طلبی ضدکارگری پیوند داشت. پیشینه و پیوندهای وی، رویکرد به سوی رفرمیسم را در او نهادینه کرده بود. اسالو، در جایگاه دبیری سندیکا، بر دیگر

---

<sup>67</sup>عباس منصوران، **بازتولید همواره‌ی رفرمیسم**، تبریک به کارگران اتوبوس‌رانی تهران و حومه، ۲۱ اسفندماه ۱۳۹۱ / دهم فوریه ۲۰۱۳، <http://www.azadi.com/arshiw/?p=39814>

چالشگران این کارزار و خود کارگران عضو، سایه افکند و خودمحور گردید. میانه باز شد و بین دستگاه‌های دولت سرمایه به آمد و شد پرداخت.

در برابر اعلام این نهاد صنفی، لیبرال رفرمیسم حکومتی در ردای خاتمی، به وحشت از حضور کارگران و گرایش خودگستر این خیزش، دندان‌های خویش را نشان داد. خاتمی و همقطارانش در گروه‌بندی اصلاحات، برای ماندگاری حاکمیت و مناسبات سرمایه‌داری، به‌سان کارگزار اجرایی سرمایه در دولت، خطر اعتصاب و سراسری شدن آن را دریافته بود. حکومت سیاسی سرمایه‌داری در ایران، زنگ خطر اعتصاب سراسری را بیش و پیش از همه شنیده بود. آهنگ اعتصاب باید در گلو خفه می‌شد. اسالو به همراه دهها تن از فعالین سندیکا، دستگیر و زندانی و شکنجه شد و نقش قهرمان یافت. وی در چارچوب حکومتیان به دوم خردادی‌های تکیه داد. او به این توهم و توهم آفرینی دامن زد که با آموزش قانون کار سرمایه به کارگران در دفتر سندیکا، کارگران را از بی‌حقوقی، تا دست‌یابی به «حقوق» خویش آگاه می‌سازد! این آخرین هدف رفرمیسم است.

الفبای شناخت حقوق طبقاتی، آغازگاه فراشد به درک دانش مبارزه طبقاتی و ورود به مبارزه طبقاتی است. برای طبقه کارگر، نهادهای صنفی و طبقاتی، تنها ابزاری بیش نیستند، محمل به شمار می‌آیند و نه هدف نهایی. رفرمیسم و صنفی‌گرایی تشکل‌های مورد نظر رفرمیست‌ها، همان پروژه‌ی کنترل و مهار دلخواه سرمایه‌داران را به پیش می‌برد .

«سندیکای» مورد نظر اسالو، محمل اجرای اسارت بار قانون کار سرمایه درحکومت اسلامی است و نه فراتر از آن. بستر سازمان‌یابی کارگران، آموزشگاه آگاهی و دانش

مبارزه طبقاتی است. اسالو، در این روند، بستر بازتولید نیروی کار، کار، سرمایه و انباشت و در اساس، مناسبات حاکم را در بزرگترین بخش مناسبات سرمایه‌داری، یعنی صنعت حمل و نقل با ابزار اصلاحات، هموار می‌کرد. در شرایطی که شبکه حکومتی خانه کارگر اشغال شده و محبوب‌ها و حسن صادقی‌های، علی ربیعی‌ها و حسین کمالی‌ها و خانم جلودارزاده‌ها، چماقداران، نفرت انگیز در مجلس و نهادهای سرکوب سرمایه، بیزاری کارگران را با اوباش‌گری‌های خود می‌آفریدند، کارگران شرکت واحد، آماده‌گی آن را یافته بودند تا شورای اسلامی کار و خانه کارگر- این بازوان اقتصادی-ایدئولوژیک حکومتی- را ایزوله و ملغی سازند. برآمد نیمه دوم سال ۱۳۸۴، زاییده چنین شرایطی بود.

کارگران شرکت واحد، در نخستین برآمد خویش، بی‌رحمانه به وسیله نیروهای سرمایه، سرکوب شدند، اما سرافرازانه پرچمدار یک خیزش کارگری بودند. پیش‌تازان این خیزش، هنوز در زندان‌ها و محرومیت از هرگونه حقوق انسانی، ایستادگی می‌کنند. در پی هجوم نیروهای سرکوب، پشتیبانی از این جنبش کارگری برفراز آمد. در دی‌ماه ۱۳۸۴ بود که علیرضا محجوب با غیرقانونی اعلام داشتن سندیکا، ادامه بازداشت و شکنجه‌ی پیشگامان این برآمد، از جمله منصور اسالو، ابراهیم مددی، رضا شهابی ووو را فرمان داد. محجوب، این چماقدار حکومتی که اکنون در مجلس اسلامی نشسته و از سوی سرمایه‌داران و حزب اسلامی کار، خانه‌ی کارگر را در اشغال دارد، و پشتوانه‌ی رفرمیست‌های «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری (WFTU) در شانزدهمین نشست، در دهم آوریل ۲۰۱۱ در آتن و سپس در کوبا، به دستگیری این نهاد جهانی سوسیال دمکرات‌های ضد کارگری برگزیده شد، فرمان داد:

«گرمی خواهند در ایران زندگی کنند باید از این کلمه سندیکا استفاده نکنند، ما نمی‌گذاریم» [68]

در پی اقدام مستقیم کارگران، در اعتصاب ۸ بهمن ۱۳۸۴، افزون بر پانصد کارگر بازداشت و شکنجه و دهها نفر اخراج و ربوده شدند، کارگران در صنعت نیشکر هفت تپه در خوزستان، با آزمون اتوبوسرانی، به سوی سازمان‌یابی، گامی فراتر برداشتند.

اسالو در آن برهه، کارگران را به سراب اصلاحات متوهم می‌ساخت. جایگاه امروزین وی در فضای مجازی رسانه‌های سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری به نسبت کلان روی وی، پی‌آمد کارنامه و راه و روش وی در سندیکای شرکت واحد از سال ۸۴ تا اکنون است. اکنون، تنها رومن و آشکارا، به جبهه اپوزیسیون درونی و بیرونی حکومت سرمایه پیوسته است. کارگران پیشرو در سندیکا، پس از بارها هشدار، به درستی او را اخراج کردند. او شتابان راه خارج را گرفت و به «موج سبز» سرمایه و رفرمیسم ضدکارگری پیوست. پروژه خاتمیسم، با ارزیابی و مطالعات جامعه‌شناسی و سیاسی کارشناسان سیاسی حکومتیان و وزارت اطلاعات در سال ۱۳۷۶ یک ضرورت حکومتی و مناسبات طبقاتی حاکم بود. این رهیافت بورژوازی، گزینه و پروژه سازش موقتی جناح‌های حکومتی در ایران و نیز سرمایه جهانی بود. به پشتیبانی از خاتمی از سوی ارگان تبلیغی - سیاسی بنیاد سرمایه‌داری نوبل باید به یکی از هموندان دوم

---

68 علی رضا محبوب، دبیر اول «خانه کارگر» و نماینده «حزب اسلامی کار»، در گفتگو با ماهنامه تولید در ایران که روز جمعه ۲۳ دی ۸۴ (۱۳ ژانویه ۲۰۰۶) در رسانه‌های دولتی و برخی سیات‌ها، بازتاب یافت.

خردادی‌ها، جایزه صلح نوبل داده می‌شد، که به پشتوانه آن از بی حقوقی زندانیان در «گوآتناما» داستان بسراید تا از کشتار دانشجویان، از قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و سرکوب و کشتار کارگران و قتل عام اقتصادی- قانونی سرمایه از هزاران کشته شدگان دهه ۶۰، کشتار تابستان سال ۶۷ در زندان‌ها، و ووو، سخنی به میان نیاید. خاتمی باید «قانون‌گرا» معرفی می‌شد و رفرمیست‌ها، طبقه کارگر را به جانبداری از وی فرا می‌خواندند. اسالو با این سیاست، همسویی داشت. وعده‌ی «تشکل‌های مستقل» در این برهه، اوج بیشتری گرفت. سازمان جهانی کار و دیگر نهادهای سرمایه جهانی وعده هرگونه پشتیبانی فنی- کارشناسی را از رویکرد رفرمیستی در چارچوب حاکمیت موجود در ایران پذیرا شدند. کارشناسان سازمان جهانی کار بارها به ایران سفر کردند تا کارگزاران سرکوبگر در «خانه کارگر» به رهبری محبوب را آموزش دهند.

اسالو پس از چندی از زندان مرخصی گرفت، در بین ارگان‌ها و نشست‌های دولتی بی آنکه وظیفه‌ای از سوی کارگران بیابد خودسرانه به آمد و شد پرداخت، به خارج سفر کرد، و به وسیله‌ی «سولیدارتی سنتر»، این (مرکز همبستگی) جهانی و فسادانگیز سرمایه که یکی از عمده‌ترین اهداف آن آلوده سازی و انحراف جنبش کارگری است، بیش از پیش کشف شد. اسالو نیز، پشت کرده به کارگران، منافع خود را در این مبادله می‌یافت و به تبلیغ و پشتیبانی از خاتمی و جناح‌بندی از حکومت پرداخت. اسالو، بین اردوی نیروی کار، و جناح‌های حکومتی سرمایه، اردوی سرمایه را برگزید و با شتاب، آکتور س میدان سرمایه‌داران شد.

جای شگفتی نیست که اسالوی اصلاح طلب، اکنون به اسالوی گزینه‌ی علنی- سیاسی سرمایه به ضرورت جلوه‌گر شود.

آلترناتیو سازی سبزه‌های سرمایه، برای مهار جنبش کارگری همانگونه که در سایت «کلمه» به یک ستون کارگری نیاز دارد، و خانه کارگر اشغال شده «ایلنا» و رادیو فردا، این ارگان تبلیغی سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا، «کارنامه»، را دارند، رفرمیسم نیز، به یک چهره در جنبش کارگری نیازمند است. برای این حقنه، به زودی به وی جایزه‌ها خواهند داد و رهبر جنبش کارگری نامیده خواهد شد تا در آینده وی را به لخ والسای ایران «ارتقا» دهند. در یک افتضاح، وی در کنار دیگر کارگزاران سرمایه‌ی به پیرامون پریده، وظیفه می‌یابد تا کارگران را با سبز اسلامی سرمایه، به بیعت بکشاند. لخ والسای لهستان، گزینه‌ی واتیکان و پاپ و سیا و سرمایه جهانی، جایزه نوبل می‌گیرد تا ۱۳ میلیون کارگر متشکل، اما ناآگاه به دانش مبارزه طبقاتی خویش را در اردوی سرمایه همچنان به بردگی وادارد. اسالو در جایگاه زرد و سبز خویش نیز، نامزد چنین وظیفه‌ای شده است. او، از آغاز با ختمیسم پای گرفت، به اعتبار کارگران و جنبش کارگری پشتوانه یافت، در «سولیدارتی سنتر» آکتور شد و به بخش برون مرزی جناحی از حکومت و باندی از گروهبندی سیاسی سرمایه پیوست. در مبارزه و تضاد آشتی ناپذیر نیروی کار و سرمایه، اسالو یک **واقعیت** است. **جهان واقعی** سرمایه، چنین روا می‌دارد. از این سوی، **جهان حقیقی** کارگران آشنا به حقوق خویش، چنین حکم می‌کند که طبقه کارگر برای خودرهایی باید که قاطعانه به دفع و رفع رفرمیسم و از جمله چهره‌ی اسالویی آن و یا هر اسالوی دیگر برخیزد.

**جهان حقیقی** کارگران حکم می‌کند تا اسالو از جایگاهی که یافته بود برکنار شود. این اقدام، اصولی، ضروری و نیز یک اقدام پیشرو است. اما چه پسندیده‌تر بود اگر بیانیه‌ی این برکناری رابه کارگران شرکت واحد، و طبقه کارگر اعلام می‌کرد، نه نهادهای رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک جهانی.



رفرمیسم یک خطا نیست، یک خصلت است. رفرمیسم، نفوذ ادیدئولوژی بورژوازی درون طبقه کارگر است.

### آسیب شناسی بازتولید رفرمیسم در جنبش کارگری

اما، بیش و پیش از زدودن کانون بیماری‌زا در جنبش کارگری، باید به آسیب شناسی و طرد ریشه‌ای و رادیکالِ رفرمیسم در جنبش کارگری دست زد. اسالو یک اصلاح‌طلب در مناسبات حاکم بود و به انحراف بردن جنبش کارگری پیشه‌ی رفرمیست‌های نفوذ کرده در جنبش کارگری است. وی خیانت نکرد، او همانگونه که فرخ نگهدارها و گنجی‌ها عناصر صادق سرمایه‌داری و حکومت‌اند، از آغاز رفرمیست بود، دشمن‌هایی طبقه کارگر از یوغ استثمارگران و اصلاح طلب باقی ماند. وی بی آنکه پنهان سازد، در نقش دبیری سندیکا، با هرگونه گرایش شورآفریانه، و خودپو و آگاه‌گرانه‌ی کارگران، مخالفت می‌ورزید. او پیش از آن، اهداف خود را پی‌گیر بود. وی تشکل مستقلی می‌خواست که کارگران را به قانون کار پیوند دهد تا روزمرگی کارگران، در همان چارچوب استثماری تداوم یابد. او همان است که بوده؛ هیچ تفاوتی در او نیست، هم قماشان اسالو برای این اصلاح طلب، کف زدند، قهرمان شناساندش، برای خود، بر وی دخیل بستند، و اکنون اشک می‌ریزند و دل می‌سوزانند. او دیگر جایی در میان کارگران نداشت. وی باید زدوده می‌شد.<sup>[69]</sup>

---

<sup>69</sup> اسالو، حتا نزدیکترین خویشان را رها و آن همه وفاداری و درد و رنج، با آن همه ستم و رنج در برابر اوین، به سودایی سودا کرد. برخلاف ادعای «منتقدان پسامدرنیته‌ای» چند، بیانیه هیئت مدیره سندیکا در برکناری اسالو، به موضوع اخلاقی نپرداخته و در برابر عملکرد ویرانگرانه‌ی «خصوصی»، در حال حاضر اشاره‌ای حتا به

در این تصمیم هشیارانه سندیکا، سلول‌های هشیار و دفاعی پیکر جنبش کارگری ایران خوش درخشیدند. آنان، به‌سان سلول‌های دفاعی بدن، با ورود عنصر بیگانه با جنبش انقلابی کارگران، به رفع و دفع سلول ناشناخته و این‌ین سرگردان پرداختند. خصلت رفرمیستی، خطایی قابل چشم پوشی نبود.

«آنتی‌گر» یا دانش مبارزه طبقاتی کارگران، سلاح هرآینه پیشگیرانه، دفاعی و کارسازی هستند در برابر آنتی‌ژن‌های بیماری‌زای ورودی به درون پیکر جنبش کارگری. با این آزمون پر هزینه و وجود پادزهر و این آمادگی، پیش از آنکه دیر شده باشد، و طبقه به بحران فرو رود، هشیارانه می‌توان و باید تا آنجا که شدنی است از بازتولید اسالوها و غلبه چنین گرایشی در جنبش کارگری پیش‌گیری کرد. برای برآمد خیزش ضداستبدادی همه با هم، علیه استبداد حاکم، وجود اسالوها در **لویی جرگه‌ی** در حال تدارک اپوزیسیون بورژوازی ضروری است.

رفقای کارگر، وجود هرگونه نهاد کارگری برای طبقه کارگر نخستین ضرورتی است که در خود-سازمانیابی به‌سان یک طبقه، بیان سازمانی می‌گیرد. با این همه، همواره و همیشه این خطر نیز در کمین است که این نهادها در نظم مناسبات اقتصادی حاکم، خود تثبیت گر شوند؛ به بیان دیگر ضرورتی که ساختار سازمانی می‌یابد، به ضد خود تبدیل و به جای دگرگون سازی، تثبیت‌گرا می‌شود. تشکل‌های سنتی صنفی، با

---

میان نیاورده است. دیدگاه‌هایی که اقدام هیئت مدیره سندیکا در برکناری اسالو را به دلایل «اخلاقی» ربط می‌دهند، می‌توان گفت متاسفانه، برخورداردی نازل، سطحی و هالیودی دارند.

ساختارهای دیوانسالاری و هرمی، از این روی سرشت بازدارندگی دارند. روی کرد سازمان‌یابی افقی به سوی ره‌یافت نوین شوراگرایانه، این خطر را کاهش می‌دهد.

## تزه‌ای خود رهایی

تزه‌ای زیر اندیشه‌هایی برآمده از کار تاریخن ضروری پیشین طبقه کارگر جهانی و کمونیست‌ها و تنها چکیده‌ای از این تجربه و سلاح و آگاهی است:  
انترناسیونال کارگری، به پیشتازی مارکس و انگلس توانستند این اندیشه را شعار انترناسیونال سازند که:

اتحادیه‌ها و یا هر نوع ساختار کارگری، «به جای  
شعار محافظه کارانه‌ی «مزد عادلانه متناسب با  
کار خوب!»، باید بر روی پرچم خود شعار انقلابی  
«الغاء نظام مزدوری را بنویسند.»

## کمیته های کارخانه ، شورا و اتحادیه های صنفی (سندیکا)

- اتحادیه های سنتی، گذشته از گرایش مشروعیت بخشی به ارزش گذاری های نهادهای حکومتی- طبقاتی بورژوازی، تمکین به ضدارزش گذاری های سوسیالیستی را آموزش می دهد و قانونیت سرمایه را پاس می دارد.
- اتحادیه دژ سرمایه با سربازان کارگری است.
- شورا، دژ پرولتاریا با خودآگاهان پرولتری است.
- سندیکای سنتی، نهادی بوروکراتیک و هرمی است،
- نهاد شورایی، نهادیست با آگاهی طبقاتی و افقی.
- سندیکا در برابر سرمایه و دولت سرمایه داران پاسخ گو است،
- شورا تنها در برابر کارگران مسئولیت دارد.
- شورا، نماینده ی تمامی کارگران است.
- سندیکا در برابر اعضا حق عضویت پرداز، خود را پاسخ گو می داند، نه همه ی کارگران.
- اتحادیه از آنجا که پیشاپیش، دیسیپلین و سرمایه را پذیرفته، با ابزارهای بوروکراتیک خود، کنترل و مهار مستقیم طبقه کارگر را به عهده دارد.
- سندیکا، نهادی مصلحتی و تاریخ گذشته است.
- شورا ضرورت تاریخی و آینده نگر طبقه کارگر است،
- اتحادیه در خویش می ماند،
- کارگر شورایی برخلاف اتحادیه های سنتی، اعلام می کند که قدرت سیاسی برای اقتصاد ضرورت دارد؛ زیرا که قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی، دو عنصر همسرشت و در هم آمیخته اند. رابطه دیالکتیکی این دو، همانگونه که برای

بورژوازی حیاتی بوده است، برای طبقه کارگر و سوسیالیسم اصلی تردید ناپذیر و حیاتی است.

- شورا از خویش در می‌گذرد و با نفی خود، موقع و موضع موجود را وا می‌گذارد.
- طبقه کارگر با نفی موضوع مالکیت، با سندیکا که مشروعیت این مالکیت را می‌پذیرد، با رهایی از چنبره‌ی بازدارنده‌ی تشکل‌های سنتی، به ضرورت تاریخی نفی دیالکتیکی و فلسفه‌ی خویش می‌پردازد.
- شورای کارخانه گرایش به فتح کارخانه و تسخیر قدرت سیاسی به دست کارگران را دارد.
- شوراها از کارگران شروع و به کارگران باز می‌گردند.
- اتحادیه از کارگران شروع و از آنان دور می‌شود و به بورژوازی آغوش می‌گشاید. منزل گاه اتحادیه، حیات خلوت بورژوازی است.
- اتحادیه‌های سنتی، لابی بورژوازی درون طبقه کارگر است.
- اتحادیه، مشروعیت بخشی به ارزش گذاری‌های نهادهای حکومتی - طبقاتی بورژوازی را می‌جوید و تمکین به ضدارزش گذاری‌های سوسیالیستی را آموزش می‌دهد و قانونیت سرمایه را پاس می‌دارد.

**شورا، مجمع عمومی، کمیته‌های کارخانه، با عنصر آگاهی طبقاتی،**

### **استراتژی انقلاب می‌باشند**

- اتحادیه‌ها، در استحاله تاریخی به ارگان‌های سرمایه تبدیل شده اند.
- اتحادیه‌ها، ارگان‌های بوراکتریک سوسیال دمکراسی در طبقه کارگر می‌باشند.
- اتحادیه‌ها، برای کنترل و مهار طبقه تشکل می‌یابند.
- اتحادیه‌ها، برای سازش طبقاتی ضرورت می‌یابند.

- اتحادیه‌ها، برای بازتولید مناسبات سرمایه‌داری میانجی می‌شوند.
- اتحادیه‌ها، در تکاپوی شرکت در ساختارهای حکومتی سرمایه هستند.
- اتحادیه‌ها، در مبارزه طبقاتی، رودروی طبقه کارگر ایستاده و می‌ایسند.
- اتحادیه‌ها، در قانون و جنبه حکومت‌ها می‌مانند و در اقتصاد سرمایه داری، با رفرم هر لحظه قابل پس گرفتن، ماندگاری مناسبات را میانجی‌گری می‌کنند.
- اتحادیه‌ها همانند سال‌های آغازین، خود بخودی نیستند، بل که ارگان رفرمیسم می‌باشند.
- پشتوانه سندیکای سنتی و اتحادیه‌های تثبیت گرا، در ایران جناح یا نیرویی وابسته با حکومت است و رفرمیسم برای بقاء مناسبات موجود، وارد میدان می‌شود و به جناح-باندی از دلالتان دخیل می‌بندد.
- برپایی «تشکل‌های مستقل» کارگری در حکومت اسلامی سرمایه، خیال‌پردازی است و در صورت تحقق، به نیازهای همانگونه که در مهد دمکراسی بورژوازی، مبارزه کارگران را پاسخ نمی‌گوید.
- اتحادیه‌ها، در بهترین حالت، در صورت تشکیل، پایگاه جناحی از حاکمیت که خود را میانه رو (معتدل) و اصلاح طلب می‌نامد، می‌شوند.
- اتحادیه‌ها، بنابراین نه پایگاه توده ای و طبقه کارگر انقلابی، نه پیوند سازمان سیاسی انقلابی و یا حزب کارگری، بل که پایگاه احزاب سیاسی حکومتی می‌شوند.

- هیچ سازش و صلحی میان پارلمان و شورا، میان شورا و اتحادیه ، میان سوسیال دمکراسی و طبقه کارگر ممکن نیست، مگر در پی سازش طبقاتی، شکت جنبش و فراموشی انقلاب و خودرهایی پرولتاریا باشیم.

در اوج برآمد جنبش کارگری در آلمان در سال ۱۹۱۹، موضع سوسیال دمکراتیک کائوتسکی در زمان جنگ جهانی اول آن بود که کارگران به دولت پیوسته و از جنگ جهانی پشتیبانی کنند و در پارلمان، تنها کارل لیبکنشت از موضع انترناسیونالیسم کمونیستی در برابر او ایستاد ، این بار نیز کائوتسکی سبب گشته شدن صدها کارگر از جمله روزا و لیبکنشت گردید. لنین این فاجعه و نقش سوسیال دمکراسی را پیش بینی کرده بود. در سال ۱۹۱۹، ستون سرکوب نیروهای حکومتی در ماه مارس به کارگران اعتصابی حمله ور شدند. دو میلیون کارگر اعتصابی به فراخوان کائوتسکی به اعتصاب برخاسته بودند تا حکومت را مجبور سازند که شوراهای کارگران و سربازان را در نهادهای دولتی مشارکت دهد. کارگران با آتش مسلسل‌های سرمایه روبرو شدند. صدها تن از کارگران جان باختند. ۵ ماه پیش از آن لنین، این تراژدی را پیش بینی کرده بود. مواضع کائوتسکی مرگبار است.

«اگر به شوراها بگوییم: جنگ، اما تمام قدرت را به دست‌های خود نگیرید، سازمان‌دولتی خود را به‌وجود نیاورید، این موعظه به مفهوم تلقین کردن همکاری طبقاتی، آشتی اجتماعی میان پرولتاریا و بورژوازیست. حتا اگر فکر کنیم که چنین



موضعی در میان مبارزه شدیدی که جریان دارد می تواند به چیزی جز رسوایی شکست منجر شود، خنده دار خواهد بود.» [70]

در ایران امکان تشکیل اتحادیه‌های مستقل، و نمونه غربی ناشدنی است. بنا به حاکمیت استبداد دوگانه‌ی آسیایی و کشورهای پیرامونی، باید وابسته به بخشی از حکومت باشد. در غرب اگر با تغییر دولت ها در پارلمان اتحادیه‌ها مورد هجوم و تعطیلی قرار نمی‌گیرند، در ایران زیر حاکمیت بورژوازی دلال کمپرادورها، در هر جابجایی دولتی، نه تنها تشکل‌های کارگری، حتی سران باندها در رقابت‌های درونی- مافیایی، قربانی می‌شوند و کوچکترین مصونیت امنیتی نمی‌یابند.

قانون کار سرمایه‌داران در ایران، پیشاپیش، تکلیف را روشن کرده است. [71] خانه کارگر و شوراهای اسلامی، نه تنها در کشاکش قدرت سیاسی باندها، مصون

---

70 لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد. ص ۳۹، انگلیسی، به نقل از دانی گلکشتاین، شوراها در غرب، ترجمه علیرضا ثقفی، ص ۳۷۶ نشر آزاد مهر، ۱۳۸۷، تهران.

71 وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی، متن قانون کار مصوب 29 آبان 1369-فصل ششم - تشکل های کارگری و کار فرمائی

<http://www.mcls.gov.ir/fa/law/270>  
ماده 130- به منظور تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی و در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کارگران واحدهای تولیدی، صنعتی کشاورزی، خدماتی و صنفی می توانند نسبت به تاسیس انجمن‌های اسلامی اقدام نمایند.

---

تبصره 1- انجمنهای اسلامی می توانند به منظور هماهنگی در انجام وظایف و شیوه‌های تبلیغی، نسبت به تاسیس کانونهای هماهنگی انجمنهای اسلامی در سطح استانها و کانون عالی هماهنگی انجمنهای اسلامی در کل کشور اقدام نمایند.

تبصره 2- آئین نامه چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد انجمن های اسلامی موضوع این ماده باید توسط وزارتین کشور، کار و امور اجتماعی و سازمان تبلیغات اسلامی تهیه و به تصویب هیات وزیران برسد.

ماده 131- در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به منظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان ، که خود متضمن حفظ منافع جامعه باشد ، کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان یک حرفه یا صنعت می توانند مبادرت به تشکیل انجمنهای صنفی نمایند.

تبصره 1- به منظور هماهنگی در انجام وظایف محوله و قانونی ، انجمنهای صنفی می توانند نسبت به تشکیل کانون انجمنهای صنفی در استان و کانون عالی انجمنهای صنفی در کل کشور اقدام نمایند. تبصره 2- کلیه انجمنهای صنفی و کانونهای مربوطه به هنگام تشکیل ، موظف به تنظیم اساسنامه با رعایت مقررات قانونی و طرح و تصویب آن در مجمع عمومی و تسلیم به وزارت کار و امور اجتماعی جهت ثبت می باشند. تبصره 3- کلیه نمایندگان کارفرمایان ایران در شورایی عالی کار ، شورایی عالی تامین اجتماعی ، شورایی عالی حفاظت فنی و بهداشت کار، کنفرانس بین المللی کار و نظایر آن توسط کانون عالی انجمنهای صنفی کارفرمایان ، در صورت تشکیل، انتخاب و در غیر این صورت توسط وزیر کار و امور اجتماعی معرفی خواهند شد. تبصره 4- کارگران یک واحد ، فقط میتوانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند.

نمی‌مانند، بلکه در نتیجه هراس حاکمیت از همبستگی کارگران، در صنایعی همانند نفت و گاز و ایران خودرو، اجازه تشکیل‌یابی نمی‌یابند.

- شورا و مجمع عمومی و کمیته‌های کارخانه، تشکل‌های توده‌ای کارگران و به نیازهای کنونی مبارزه طبقاتی پاسخ می‌دهد.
- این مبارزه طبقاتی، در جبهه‌ای گسترده همزمان با رفرمیسم از درون و بیرون طبقه، با حاکمیت مستقیم سرمایه و دولت و طبقه سرمایه‌دار باید مبارزه کند. اتحادیه و سندیکاها بی‌چون و چرا آلوده به رفرمیسم نمی‌توانند علیه خود به مبارزه برخیزد. تشکل مستقل سنتی، مستقل و اجازه تشکل یافته، در هیچ اقلیمی در جهان موجود و نه عالم خیال، ظرف مبارزه با رفرمیسم و طبقه حاکمه و حکومت و مناسبات طبقاتی نیستند.
- شورا، اتحاد مراکز تولیدی و رشته‌های همانند را در سراسر کشور، پیوند، پایگاه و ساختار می‌دهد. نمونه‌ی سازمان‌یابی شورای نفتگران در خوزستان در ماه‌های قیام سال ۵۷، که سراسری گردید.
- ساختاریابی نخستین شورا در شرکت واحد شرق تهران، پایه‌ی شوراهاى شرکت واحد در سراسر ایران می‌گردد. یک شورای پایه‌ای، خود یک

---

تبصره ۵- آئین نامه چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد انجمنهای صنفی و کانونهای مربوطه، حداکثر ظرف مدت یکماه از تاریخ تصویب این قانون توسط شورایعالی کار تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.

شورای کامل است. هر می نیست و افقی تا شورای سراسری گسترش می یابد.

- شورا، فراخوان دهنده مجمع عمومی و پایه آن است.
  - سندیکا و اتحادیه های سنتی، سازمانیابی صنفی یا رشته ای از تولید و کار می باشند
  - شوراها با اقدام مستقیم، از خطر بورکراسی ایمن می ماند.
  - سندیکاها و اتحادیه، همانند سال های ۱۹۱۹ تا ۲۰ کارگران انقلابی در ایتالیا و آلمان، به شوراها نماینده می فرستند و شوراها، با رادیکالیزه بودن، سبب رادیکالیزاسیون آنها، پیوستن کارگران به شوراها، ریزش رفرمیسم و دگرگونی آنها می شوند.
- جنبش شورایی و مجمع عمومی، ارگان های عمل کارگران در برابر سرمایه داران و حکومت می باشند.
- از همین روی، شوراها در عمل سخنگو و ارگان طبقه کارگر می شوند.
- تنها شوراها دارای سرشت ویژه ی قدرت کارگران هستند که با هویت یابی و به رسمیت شناخته شدن نزد طبقه کارگر و جامعه، در صورت تبدیل شدن به شخصیت حقوقی، نماینده انقلابی طبقه می ماند. و به سازش و خیانت طبقاتی تن نمی سپارد.
- نمونه شورای بیکاران در روسیه که به انقلاب ۱۹۰۶ انجامید، و نیز شوراهای تورین به رهبری آنتونیو گرامشی، شوراهای گلاسکو در انگلستان سال ۱۹۱۹، شورای انقلابی برلین سال های ۱۹۱۹ تا ۲۰ نمونه های درخشان شوراهای انقلابی طبقه کارگر انقلابی می باشند.
- اتحادیه ها مستعد هر نوع پشت نمودن به طبقه هستند.

- شوراها ساختارهایی کارخانه‌ای- منطقه ای و بنابراین سراسری دارند. نه، همانند سندیکا و اتحادیه ها، ساختارهایی رشته‌ای و محدود به یک صنف.
  - شورا، تمامی طبقه را در بر می‌گیرد و نه تنها اعضای که حق عضویت می‌پردازند.
  - در شوراها، برکناری و برگماری نمایندگان، از پایین و به اراده و تشخیص کارگران انجام می‌گیرد. انتخاب نمایندگان در سندیکاها، بورکراتیک و سرانجام به تایید حکومت سرمایه، رسمیت می‌یابد.
- در ایران، در شرایط استبداد فاشیستی سرمایه، مجمع عمومی، می‌تواند نخستین گام سازمان یابی شوراها باشد.
- پی‌آمد و نقش اتحادیه‌ها در تجربه لهستان (زیر سلطه‌ی سوسیالیسم دولتی) و سپس به مهندسی سرمایه جهانی و واتیکان و سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)، در «اتحادیه همبستگی» لهستان به رهبری لخ والسا، و در سراسر دنیای سرمایه‌داری بیش از همیشه ماهیت تثبیت‌گرایانه و ضدکارگری رهبری اتحادیه‌های صنفی و سنتی و آسیب‌پذیری این ارگانه‌های کهنه را آشکار ساخت.

### اصول انترناسیونال کارگران

اصول کلی برگرفته از آزمون انترناسیونال اول کارگران در سال ۱۸۶۵، رهایی کارگران را بر محورهای زیر به اشتراک می‌گذارد:

- رهایی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، هدف بزرگ و اصلی جنبش کارگری است، بنابراین، هر جنبش سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر می‌بایست وسیله‌ای باشد در خدمت این هدف بزرگ و انسانی.

- شکست و ناکامی‌های جنبش‌های سیاسی، پس از حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری، نادیده گرفتن این اصل می باشد.
- برده‌گی اقتصادی کارگران، به دست انحصارگران ابزار تولید، اساس تمام اشکال برده‌گی، بحران‌ها و رنج‌های جامعه است.
- هدف نهایی جنبش کارگری به دست آوردن امتیازات طبقاتی نیست، بل که: راه‌برد جنبش کارگری، دستیابی به حقوق و وظایف برابر و لغو هرگونه حاکمیت طبقاتی است و سامانیابی مناسبات انسانی.
- رهایی نیروی کار، موضوعی محلی و درون‌مرزی نیست بلکه امری اجتماعی و بین‌المللی است.
- رهایی نیروی کار، به سازمانیابی و پیش‌آهنگی نظری و عملی طبقه کارگر جهانی نیاز دارد.
- طبقه کارگر ناپستی خود را در چارچوب تنگ محلی، محدود بگذارد؛ ضرورت همبستگی و پیوند مبارزه درون‌مرزی و بین‌المللی - هر یک به‌سان شالوده دیگری است. انترناسیونالیسم پرولتری، تنها در این راستا، مادیت می‌یابد.
- نهادهای طبقاتی کارگران، از درون طبقه کارگر پایه می‌گیرند و پویندگی و پتانسیل شوراگرایانه دارند.
- دستیابی به اهداف بالا و رهایی طبقه کارگر، نه به دست نخبه‌گان، بل که به دست خود کارگران سازمان یافته، خود آگاه و برخوردار از ارگان‌ها و سازمان طبقاتی خود و برخوردار از حزب کمونیست انقلابی خویش، امکان پذیر است.

اکنون با گذشت افزون به يك سده، آزمون‌های کارگران بیانگر آن هستند که به کشتی فرسوده‌ی اتحادیه‌ها و تشکل‌های سنتی، دیگر نمی‌توان امید داشت؛ زیرا در عمل و تجربه ثابت شده است که اتحادیه‌ها، کارگران را از مبارزات بنیادین و رهایی‌بخش طبقاتی، دور می‌دارند. در کشورهایی همانند ایران، که سرمایه‌داری دولتی برتری داشته و دارند، طبقه‌کارگر- عمدتاً- زیر کنترل دولت و دستگاه مستبد حاکمه‌ی سرمایه، کارفرمایی می‌شود؛ چرا که سرمایه‌های غیردولتی نیز عملاً در تملک باندهای همبسته با حکومت‌گران قرار دارند و مدافع سیاست‌های حکومت و به پیرو آن، در چنبره و زیر فرمان سرمایه، به‌شمار می‌آیند. بنابراین خواست‌ها و مطالبات روزمره‌ی طبقه کارگر در این کشورها خواه و ناخواه- در برآمدهای سیاسی رخ می‌نمایانند. در پیامد، اتحادیه‌ها در آنجایی که سلطه با سرمایه‌داری دولتی است، با سنگ‌گیری‌های یکسر اقتصادی، نمی‌توانند از مرز خواست‌های اقتصادی، رفرمیستی و روزمره عبور کرده و به میدان خود رهایی و انقلابی پای نهند. در این‌گونه کشورها، درخواست‌های اقتصادی و سیاسی از یکدیگر جدایی ناپذیر بوده و پیوستار مستقیمی را ساختار می‌دهند. بی‌سبب نیست که با هر برآمد کارگری در کشورهای پیرامونی مانند ایران، به ناگزیر از آنجاکه دولت را در برابر خود می‌بیند، هر مطالبه روزمره و ساده‌ای، شکل سیاسی به‌خود می‌گیرد. در چنین کشورهایی با کوچک‌ترین اعتراض کارگری، آماده‌باش و مانور نیروهای سرکوب و انتظامی در جریان است و با هر همایش خیابانی، یورش نظامی در رویاروی خیزش، آماده‌باش شلیک می‌گردد. بنا براین در چنین شرایطی، اتحادیه‌های غیردولتی حتی اگر اجازه فعالیت داشته باشند؛ فاقد پتانسیل، پویه و ساختار مناسب چنین خواست‌هایی می‌باشند. در این کشورها، ناهمخوانی بین اتحادیه‌ی کارگری و برآمدهای گسترده و سراسری طبقه کارگر که به مطالبات سیاسی گرائیده، به يك بن بست بازدارنده کشیده می‌شود، به‌گونه‌ای که

اتحادیه‌ها، یا سرانجام در کارکرد، در برابر کارگران فرار می‌گیرند و کارگران را به سازش و تن سپاری فرا می‌خوانند، یا ممنوعه، منحل و غیرقانونی اعلام می‌شوند.

راه‌گشای این بن‌بست‌ها، سازمان‌یابی کارگران در ساختارهای نوینی است که خودرهایی کارگران را در برنامه‌ی عمل داسنه باشند. در کشورهای زیر حاکمیت استبداد مضاعف، سازمان‌یابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی آغازگاه ساختارهای ضروری و نوین این سازمان‌یابی به شمار می‌آیند.

## هسته‌های سوسیالیستی کارگری

مناسبترین سلول‌های سازمانده شوراها در بستر مبارزه کار و سرمایه می‌باشند. این هسته‌ها، آموزش سیاسی کارگران را امکان پذیر می‌سازند و برای سازمانیابی ارگان‌های سیاسی - انقلابی طبقه کارگر بستری مناسب به شمار می‌آیند. مبارزه برای خود-رهایی کار علیه سرمایه، با حکومت سرمایه‌داران و استبداد چندگانه‌ی طبقاتی در کشورهای پیرامونی، ساختار هسته‌های سوسیالیستی کار را الزامی می‌سازند. به‌ویژه در جوامعی که کارگران، مانند دیگر توده‌های حکومت شونده - برخلاف کارگران در غرب - کوچکترین اعتماد و توهمی به حکومت‌های موجود نداشته و هرآینه با نیرویی از قوه به فعل در آمده، رویکردی سیاسی - نظامی می‌یابند. اکنون به ویژه در جوامعی که کارگران با خواست‌هایی بالقوه سیاسی با حکومت سرمایه و کارفرمای خصوصی رویاروست، بدون ساختاری - پایگاهی که هسته‌های سوسیالیستی کار نامیده می‌شود - که خودآگاهی طبقاتی و بازتولید دانش مبارزه طبقاتی را امکان پذیر سازد، بدون حرکتی سازمان‌یافته، و مادی در وحدت سه نیروی ساختاری - سازمانی - آگاهی طبقاتی، طبقه کارگر محکوم به زیر یوغ بودگی و بردباری وضع موجود



می‌باشد. در چنین شرایطی، شعار عام «صف مستقل کارگری» بی آنکه از ماهیت، چگونگی و آماج‌های آن سخن گفته شود، نوعی ترفند سوسیال دموکراتیک بیش نیست.

هر شورا یا کمیته‌ی کارخانه‌ای، شورا نیست. شورای کارخانه یا کمیته کارخانه: برقراری «سیستم مشروطه» در محیط کار، به پارلماناریسم کار تبدیل میشوند. روش «تولید درست سر وقت» یا تویوتائستی، کارگران را به هدف سودافزایی تولید، به مشورت می‌گیرد و در برابر امتیازهایی مانند استخدام دائم به آنان می‌دهد. شوراهای واقعی، از جهت‌گیری سیاسی برخوردارند.

کمیته کارخانه یا شورای کارخانه با شوراهای کارگران متفاوت است.

کمیته کارخانه با صاحب سرمایه در اداره کارخانه به شکل مشروطه و پارلمانی تولید و امور آن را به پیش می‌برد. رئیس و سرکارگر فرمان نمی‌راند. رهبری و پیشبرد اقتصادی و فنی صنعت به شورای اداری و اجرایی واگذار می‌شود.

نظارت کارگری، بالندگی مبارزه طبقاتی به سوی هدف نهایی را مناسب می‌سازد.

شورا و کمیته کارخانه، در آغاز می‌توانند، در چارچوب و پذیرش سرمایه، دمکراسی و پارلماناریسم را به استبداد مدیریتی، در کارخانه سبب شوند. این نهادها، تنها نام شورا را به خود دارند و از سرشت و اهداف شوراهای راستین طبقاتی به دور می‌باشند.

شورها تحت فرمان هیچ حزبی و ارگانی نیستند. نابودی نهایی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید

را بر پرچم خود دارند. بدون وابستگی تشکیلاتی و سیاسی، اما با سازمان‌های سیاسی و حزب کمونیست کارگران به شیوه و راه‌های مناسب و اصولی به تبادل تجربه، نظر و نقد، بدون آنکه آسیب امنیتی و یا سیاسی به ساختارهای طبقاتی و توده‌ای کارگران وارد آید، در پیوند است.

هسته های کارگری سوسیالیستی را می توان شبکه های کارگری نامید. مهم ماهیت و درون مایه این سازمانیابی است.

## خودویژگی های هسته های کارگری - سوسیالیستی

- (۱) هژمونی طلب نیستند، اما رهبری کننده و آموزش دهنده اند.
- (۲) نهادینه ساز «دانش مبارزه طبقاتی» در درون طبقه کارگر هستند.
- (۳) در شرایط حاکمیت استبداد آشکار، پنهان و متناسب با مجموعه شرایط امنیتی، اجتماعی، سازمان می یابند
- (۴) رهبری مبارزات کارگران را درون طبقه (یعنی به وسیله خود کارگران) نهادینه می کنند.
- (۵) مبارزات هسته ها، شوراگرایانه و مبتنی بر آگاهی طبقاتی است.
- (۶) از الگو برداری به دور بوده و بوروکراتیسم و فرماندهی از بالا و مرکزگرایی را بر نمی تابند.
- (۷) آثار کوسندیکالیسم و ولونتاریسم (اراده گرایی) را مردود می شمارند.
- (۸) در مبارزه در برابر مناسبات مبتنی بر خرید و فروش نیروی کار، قانونیت و مشروعیت سرمایه را به چالش می گیرند.
- (۹) برخلاف تشکل های صنفی سنتی، که در نظم سرمایه زمینگیری مانند، هسته های کارگری - سوسیالیستی، سنگ بنای سازمان های پرولتری می باشند.
- (۱۰) با پراتیک خود، روشنفکران سوسیالیست را به درون طبقه کارگر سازماندهی کرده تا به همراه اعتلاء «آگاهی طبقاتی» به «خودآگاهی توده های مولد»، تبادلات اجتماعی را در برابر بوروکراتیسم و نخبه گرایی و رفرمیسم، واکسینه نموده، ایمن داشته و توانا سازند.

- ۱۱) با نقد به هرآنچه که مربوط به گذشته است یعنی شناخت و نقد همه جانبه و ماهیت جامعه‌ی طبقاتی، در «ضرورتی نمایان»، از این دانش نیرو می‌گیرند تا کهنگی‌ها و تثبیت‌شدگی‌ها رابه مبارزه و دگرگونی بخواند و به چالش بکشد.
- ۱۲) هسته‌ها، در نقد موجود از خود بیگانگی خانواده، خانواده کارگری را تبدیل به قانون سوخت و ساز خویش و تبدلات سوسیالیستی می‌کند.
- ۱۳) همراه با سمت و سو گیری به سوی کارگران پیشرو، و با چرخش به سوی کار پیچیده و تاریخاً ضروری، پتانسیل سازمان‌یابی «کارگران ساده» را تا میزان پیشروتر طبقه کارگر، فرابرده تا توان دریافت‌های تئوریک به طور نسبتاً موزونی در درون طبقه کارگر، تخمیر فرهنگی و دانش سیاسی گردد.
- ۱۴) تدارک سازمان‌یابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی، در راستای دست‌آورد خیزش خودآگاهانه شوراهای خودگردانی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران، روزآمدترین تبدلات را در عرصه‌ی مبارزات کارگری پیشنهاد می‌کند.
- ۱۵) هسته‌ها به عنوان کارآمدترین سبک کار در سازمان‌یابی، حاکمیت شوراهای خودگردان و آگاه پرولتاریا را در سازماندهی «سوسیالیسم گذار»، بی‌درنگ در افق دارد.
- ۱۶) تنها اینگونه سازمان‌یابی است که استبداد ذاتی سرمایه را می‌شناسد و می‌شناساند و در هم می‌شکند.
- ۱۷) شورا در کمون پاریس و شوراهای بیکاران در پتروگراد و مسکو در سال ۱۹۰۵ و نیز در سال‌های آغازین انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه پتانسیل و توان سازنده و آفریننده‌ی و کارکردهای انقلابی پرولتاریا رابه آزمون گذاشت.
- ۱۸) آزمون انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ نشان داد که حزب کارگری بلشویک، بدون پشتوانه‌ی شوراها، کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌ها خودویژه و برآمده از هسته‌های

نخستین کارگری- سوسیالیستی در پتروگراد و مسکو، هرگز به تجربه انقلاب کارگری دست نمی‌یافت.

۱۹) سامانیایی هسته‌های کارگری- سوسیالیستی- زمینه‌سازی ضروری برای تدارک جنبش نوین شورایی در راستای خود رهایی طبقه کارگر می‌باشد  
۲۰) به هم پیوستن این هسته‌ها، درهم‌گرایی کار مخفی و علنی، و شرکت در مبارزات طبقه کارگر، شبکه‌های اجتماعی تاریخاً ضروری مبارزه طبقاتی را سامان می‌دهد و سازمان‌های انقلابی و طبقاتی کارگران، از این شبکه‌ها و از درون و بر بستراین کارزار طبقاتی سازمان می‌یابند.

پرولتاریا تنها با تسخیر قدرت سیاسی، توانایی و امکان دگرگون‌سازی انقلابی ساختارهای طبقاتی و اجتماعی کهنه را می‌یابد. تنها درگروی دستیابی به قدرت سیاسی ست که طبقه کارگر سازمان یافته و دست یافته به دانش مبارزه طبقاتی خویش، توان آن را خواهد داشت، چالش‌های طبقاتی خویش را در زمینه‌های سیاسی به پی‌آمدی دلخواه و سرنوشت‌ساز برساند. سازمان‌های پرولتری به عنوان عینیت یابی خرد و عقلانیت پرولتاریا، نه به‌سان اقلیتی کوچک از مبارزین و نخبه‌گان سیاسی، بل که کارگران پیش‌تاز با حضور در شوراها در گستره‌ای سراسری، پویایی تولید کنندگان را در مبارزه و پیشبرد اهداف رهایی بخش، نیرو می‌بخشد؛ و به‌سان پاره‌ای از پیکر طبقه کارگر، الهام‌بخش کار و چالش کارگران است. در این سازوکار است که به‌بیان روزالوکزامبورگ: پرولتاریا نه با مغز نخبه‌گانی که ممکن است کمتر اشتباه کنند، حتا اگر هم اشتباه کند، از خود می‌آموزد- با مغز خود می‌اندیشد تا آینده‌ی رهایی انسان‌ها را سامان دهند.

## ره‌یافت‌های سرمایه

سرمایه‌داران، نه اکنون که از همان سده ۱۷ میلادی، برای سود، مهار و کنترل جنبش کاری به ره‌یافت‌ها و رویکردهای زیر پرداخته و می‌پردازند:

## ره‌یافت مکانی

به دریافت سیلور<sup>[72]</sup>، «ره‌یافت مکانی» که دیوید هاروی<sup>[73]</sup> بیانگر آن است، با جابجایی‌های پیاپی جغرافیایی سرمایه برای ره‌یافت بحران‌های سوددهی [گرایش سیر نزولی سود] و کنترل [نیروی کار]، انجام می‌گیرد. این راه کار، فقط از راه دسته بندی دوباره‌ی بحران‌ها در زمان و مکان، سعی در رویارویی با این بحران‌ها دارد.

## مفهوم «ره‌یافت [خطوط جدید] تولید»

«تلاش سرمایه‌داران برای افزایش سود و کنترل بر کارگران که نه تنها با جابجاشدن به منطقه‌ی جدید جغرافیایی یا دگرگونی فرایند کار صورت می‌گیرد، بلکه حرکت آن به سوی صنایع و خطوط تولیدی تازه‌ای که کمتر در معرض رقابت‌های شدید و دیگر بازدارنده‌ها باشد، انجام می‌پذیرد.» این ره‌یافت، ره‌یافت تولیدی یا ساختاری نیز نامیده می‌شود.

---

<sup>72</sup> بورلی ج. سیلور، نیروهای کار و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰، ص ۵۶، ترجمه عباس منصوران، نشر نخست ۲۰۱۱، آلفابت ماکزیم استکهلم.

<sup>73</sup>Spatial fix, David Harvey 1989: 196; 1999: 390, 415, 431-45

## ره‌یافت فن‌آورانه

بورژوازی با رویکردهای به هدف کسب سود، به فن‌گرایی‌هایی روی می‌آورد تا در برابر رقبا به بارآوری تولید و سود بیشتر و ادامه استعمار دست یابد. فوردیسم، پسا فوردیسم تویوتائیسیم - روش در ست سر وقت (JIT) - ووو از جمله این روی کردها می‌باشند.

## ره‌یافت مالی

این ره‌یافت را، به بیان سیلور<sup>[74]</sup>، اینگونه شناسانده می‌شود: هرآینه که سرمایه در دوره‌های رقابت شدید و گسترش یافتگی در گریز از فشارهای شدید رقابتی از حوزه‌های موجود تولید، به سوی صنایع نوین و خطوط جدید تولید حرکت می‌کند (همان ره‌یافت تولید)، پس از چندی در دوره‌هایی که رقابت جویی شدید گسترش یافته، به ناچار به خروج کامل از خط تولید و ورود به میدان سرمایه مالی و بازارهای سهام و بورس‌بازی (اسپیکولاسیون) وارد می‌شود. با استفاده از مفهوم "گسترش‌یابی مالی" از زبان جیووانی آریگی، این راه‌برد را «**ره‌یافت مالی**»<sup>[75]</sup> می‌نامیم. این روی‌کرد، امروزه به بحران تاریخی و فلاکت بار انجامیده است. روی دیگر این ره‌یافته‌ها، بیانگر آن است که هر جا که سرمایه رویکرد و سرازیر شد، طبقه کارگر جدیدی و اعتراض نوینی را در برابر خود بازآفرید.

---

<sup>74</sup> بوریلی ج. سیلور، نیروهای کار و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰، ص ۱۵۶، ترجمه عباس منصوران، نشر نخست ۲۰۱۱، آلفابت ماکزیم استکهلم.

<sup>75</sup> Financial fix

«هرجایی که سرمایه پای می‌گذارد، تضاد را نیز با خود به‌همراه می‌برد. با برداشت از «دیوید هاروی»<sup>[76]</sup>، جابجایی جغرافیایی تولید، يك " ره‌یافت مکانی" می‌باشد که "بدون آن که قادر به حل همیشگی بحران‌ها باشد، آنها را [فقط] به نوبت دیگری " می‌افکند.»

جنبش‌های کارگری، طبقه کارگر نوآفریده شده در صنعت نوین، یادآور همان جنبش‌های کارگری صنعت پیشین‌اند. نویسنده کتاب، این پدیده را دژ آوو ( *déjà Vu*) یا آشناپنداری، می‌نامد.

در برابر این شرایط، در هزاره سوم میلادی و در ژرفای بحران سرمایه‌داری و فلاکت اکثریت آدمیان روی زمین به یک ضرورت باید پاسخی آگاهانه و مسئولانه و عملی گفت.

### یک انترناسیونالیسم نوین کارگری

طبقه کارگر ایران بدون یک همبستگی طبقاتی جهانی، به اهداف خود نخواهد رسید. اینک با "جهانی‌سازی تولید"، گرایش‌های قطب‌بندی شده که پیشتر در درون کشورها عمل می‌کرد، اکنون بین کشورها [آن‌سوی مرزها] عمل می‌کنند و شکاف شمال – جنوب، روز به روز بیشتر از اعتبار می‌افتد.<sup>[77]</sup> در مقیاس جهانی، طبقه کارگر واحد و همگنی با شرایط یکسان (و ناگوار) کار و زندگی، در جریان شکل‌گیری است.<sup>[78]</sup>

---

<sup>76</sup>David Harvey 1989:196; 1999: 390, 442.

<sup>77</sup> هریس 1987، هوگولت 1997؛ بریخ و رایبسون 1999؛ الد و همکاران 1999؛ هاردت و نگری 2000

<sup>78</sup>William Robinson and Jerry Harris 2000: 16-17, 22-3

روند فراملیتی کنونی "موجب تقسیم شتابنده‌ی جهان به بورژوازی جهانی (طبقه سرمایه‌دار فراملی) و پرولتاریای جهانی" می‌باشد. این طبقه سرمایه‌دار فرامرزی، بیش از پیش به‌سان هم "طبقه‌ای در خود و نیز طبقه‌ای برای خود... در حال پیش‌روی به‌سوی پروژه‌ی طبقاتی جهانی سازی سرمایه‌داری می‌باشد". "طبقه کارگر فراملی" - نه هنوز به‌سان "طبقه‌ای برای خود" - بل که "طبقه‌ای در خود" را برای انترناسیونالیسم کارگری پی می‌ریزد.<sup>79</sup>

تظاهرات علیه سازمان جهانی تجارت (WTO) که در نوامبر ۱۹۹۹ در سیاتل آغاز شد، و در ژنوا ایتالیا و گوتبورگ سوئد به‌مانند نخستین نشانه‌های پیدایش این جلوه‌ی انترناسیونالیسم نوین کارگری می‌نگرند. جنبش‌های ضد کاپیتالیستی در سراسر جهانی علیه بحران‌ها و کارکرد سرمایه به ویژه سرمایه مالی، هرچند مهر طبقاتی پرولتری بر آنها نیست، اما یک واکنش جهانی و بین‌المللی‌اند که می‌توانند پیش‌زمینه یک برآمد طبقاتی و بین‌المللی پرولتری باشند. جنبش سوسیالیستی و کمونیست‌ها نقش تاریخی در پیشبرد این فرارویی دارند.

«تسخیر قدرت سیاسی، به این ترتیب، یک وظیفه بزرگ طبقات کارگر شده است. به‌نظر می‌رسد آنها این را درک کرده باشند، چرا که در انگلستان، آلمان، ایتالیا و فرانسه، تجدید حیات همزمان، و تلاش‌های همزمان در جهت سازماندهی سیاسی حزب کارگران، در حال روی داد است .»

---

<sup>79</sup> بورلی ج. سیلور، نیروهای کار و گلوبالیزاسیون از ۷۰ تا ۱۸، ص ۴۰، ترجمه عباس منصوران، نشر نخست ۲۰۱۱، آلفابت ماکزیم استکهلم.



یک عنصر پیروزی از آن آنهاست - کثرت؛ اما کثرت فقط وقتی در توازن وزنی دارد که با یگانگی متحد و با دانش هدایت شود. تجربه گذشته نشان داده است که چگونه بی‌توجهی به آن پیوند برادرانه‌ای که باید بین کارگران کشورهای مختلف موجود باشد، و آنان را برانگیزاند تا در تمام مبارزاتشان برای رهایی، با صلابت در کنار همدیگر بایستند، جزایش را با سرخوردگی همگانی از اقدامات ناهماهنگ خواهد پرداخت.»<sup>[80]</sup>

9

« از آنجا که بورژوازی نمی‌تواند از حکومت چشم‌پوشد بلکه باید آن را در اختیار داشته باشد، تا پرولتاریا را که همان قدر چشم‌ناپوشیدنی است تحت کنترل قرار دهد، قدرت حکومت را علیه پرولتاریا به کار می‌برد.»<sup>[81]</sup>

تمامی خیزش‌های هردم فزاینده در جامعه، از دانشجویی گرفته تا آموزگاران و خیزش‌های توده‌ای، سویه و انکشافی ضد استبداد مضاعف و فراطبقاتی دارند. از آنجا که سرمایه‌داری ایران به ویژه با ادغام در سرمایه جهانی و حاکمیت استبداد مضاعف، دارای گستره و پیچیدگی ویژه‌ای است - به این معنی که کارگران و زحمتکشان

---

<sup>80</sup> کارل مارکس، پیام آغاز به کار جامعه بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول)، بازنویسی با پاره‌ای تغییرات از روی ترجمه فرهاد بشارت منتشر شده در "کمونیست"، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال پنجم، شماره ۴۲، مرداد ۱۳۶۷، صفحات ۲۳ تا ۲۶ [MarxEngles.public-archive.net#ME1400fa.html](http://MarxEngles.public-archive.net#ME1400fa.html).

<sup>81</sup> فردریک انگلس، وضعیت طبقه کارگر در انگلیس، به نقل از حال دریر، نظریه انقلاب مارکس، ص 198، جلد نخست، ترجمه حسن شمس آوری، چاپ مرکز، تهران

1381

پیرامون طبقه کارگر در ایران علاوه بر استبداد ذاتی سرمایه، از ساختار کهن و مستبد ایرانی و اکنون اسلامی و پیشا سرمایه‌داری به فلاکت کشانیده شده‌اند - همیشه بیم آن است که طبقه کارگر به سیاه لشکر دموکراسی بورژوازی و پوپولیسم، در ماندگاری استبداد حکومتی - طبقاتی به باربری و جابجایی نیرو، همچنان در اسارت بماند.

سرنگونی هر حاکمیت طبقاتی، بدون مادیت‌یابی اندیشه و کار یا مادیت‌یابی کار تاریخ ضروری، یعنی بدون راهبرد ضرورت انقلاب سوسیالیستی، به‌سان زایش خود آگاهی طبقه کارگر، استبداد دیگری را بازتولید می‌کند. جایگزینی خیزش ضد استبداد حاکم با استبداد حاکم، همانا جابجایی شاه است، که جهنم دیگری را برای کارگران و زحمتکشان به‌بار می‌آورد. برای جلوگیری از به مسلخ بردن کارگران، بی‌درنگ باید به سرنگونی سوسیالیستی مناسبات حاکم، حتمیت بخشید، پس بی‌درنگ باید به تدارک گزینه‌ی سازمان کار اگاهمند، یعنی شتابنده به سازمانیابی خودآگاهی طبقه کارگر و تهی‌دستان شهر و روستا پرداخت. زیرا که دیالکتیک دگرگون‌سازی سوسیالیستی که در انقلاب پرولتری زایش می‌یابد، در استراتژی‌هایی خود می‌نمایند که به وسیله سازمان پرولتری، یا دستکم چاوشرگان شوراهای سوسیالیستی یعنی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی و شورایی راهبردار شود. بدون چنین تدارک و پیش‌زمینه‌ای، هرگونه شعار پردازی و بیانیه پراکنی و آکسیون‌های فراطبقاتی و همصدایی با فرمیست‌های میانه باز، که گاهی به ویژه در خارج کشور با امواج سیاسی سازی‌ها و هیجان آفرینی‌ها و تحریکات (پروواکسیون) دستگاه‌های امنیتی - اطلاعاتی رژیم سرگرم می‌شوند، به عنوان پرده‌ای ساتر؛ عمل می‌کند تا پاسیفیسم و بی‌عملی پوشیده بماند. این "بی‌عملی" در

ارزیابی نهایی، با هرز نیروهایی که می‌توانند به اندیشه و پراتیک سازمانیابی سوسیالیستی بپردازند، علیه طبقه کارگر عملکرد دارند.

پیشبرد سبک کار سوسیالیستی و «کار تاریخن ضروری» و انتقال و گسترش شبکه‌ای دستاوردهای علمی و مبارزاتی به درون طبقه کارگر بدون سازمانیابی هسته‌های کارگری- سوسیالیستی و تبدیل این محافل مبارزاتی کارگری به هسته‌های پرولتری - سوسیالیستی غیرممکن خواهد بود. بنابراین نخستین پیش شرط تدارک سازمانیابی سوسیالیستی طبقه کارگر، تدارک سازمانیابی هسته‌های کارگری- سوسیالیستی است. همانگونه که اشاره شد، ماده اولیه هسته‌ها و محافل مبارزاتی- کارگری در روند مبارزات خودانگیخته و هم اکنون جاری کارگران ایجاد می‌شود. این گونه سازمانیابی سوسیالیستی طبقه کارگر، با عظیم ترین راهیانه های انسانی دانش مبارزه طبقاتی بر علیه ساختار تثبیت گرایانه تشکیلاتی و ساختارهای سنتی ضد دگرگونی و هیرارشیک و ضدشورایی موجود بر خاسته و به ساختار سازمانیابی سوسیالیستی یعنی ساختار بنیاد کار که ذاتا شورآفرایانه و به سوی کمونیسم شورایی سمت وسوی دارد، فراگرد دارد. باید از سبک کار و بینش سنتی و رایج سوسیال دموکراتیک که در دوره های تاریخی دور و درازی، در انجمادی دورانی، به تولید و بازتولید مزمّن تشکیلاتی فروکاهیده شده و به نام طبقه کارگر تا کنون در حفظ سکت‌های خود به امتیزه شدن سوسیالیست‌ها و نیز به پراگندگی و بدبینی بین کارگران، انجامیده، دست بردارند. و با بازنگری و بازسازی شورآفرایانه و سوسیالیستی به مفهوم «کار تاریخن ضروری» فرا رویند. باید از تولید و بازتولید این همه گروه و تشکل و انشعاب و سکت که خاصه‌ای تثبیت گرایانه و بورژوایی دارند، دست کشید تا به جای توان‌مندسازی تز تثبیت گرایانه بنیان سرمایه و باز تولید استبداد، به تقویت و

سازمانیابی بنیان کار یعنی آنتی تز سرمایه، یا طبقه کارگر و «کار تاریخن ضروری» پرداخته شود.

برای کارگران درک ضرورت، یعنی خودآگاهی طبقاتی به ضرورت تبادلات سوسیالیستی و ضرورت انقلاب سوسیالیستی. سازمانیابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی آن تدارک و ضرورتی است که به جای آکسیونیسم و دمکرات مشربی- که آب به آسیاب استبداد دیگری می‌ریزد- به آگاهی و سازمانیابی طبقه کارگر یاری می‌رساند.

حزب کمونیست و یا سازمان‌های انقلابی کارگران از شبکه‌های همبسته هسته‌های کارگری - سوسیالیستی توانمند می‌شوند و سازمان می‌یابند. کارگران و جنبش کارگری، از گزینش امکان موجود به انتخاب آنچه ضروری است فرا می‌رویند و این شدنی نیست جز **آگاهی طبقاتی، یعنی درک ضرورت**. درک این ضرورت، به یاری وحدت سه نیروی ساختاری، سازمانی و آگاهی طبقاتی است که **انقلاب کارگری** و **برپایی جمهوری کار را** ممکن می‌سازد. پایان مرداد ما ۱۳۹۲/اوت ۲۰۱۳